



عنوان:

توزیع و پراکندگی اقوام ترک در دوره سلجوقیان در آذربایجان

دانشجو:

نوهات مویان

استاد راهنما:

دکتر حسن حضرتی

استاد مشاور:

دکتر شهرام یوسفی فر

دانشکده ادبیات دانشگاه تهران

تیر ۱۳۹۷

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تقدیم به:

مادری که برایم بهترین ها را آرزو داشت و دارد، و پدری که سایه اش را دست روزگار از سرم گرفت،
اما یادش همچنان در دلم باقیست...



تشکر و قدردانی:

بر خود واجب می دانم از تمام کسانی که در ایام اقامتم در ایران از آن‌ها مهربانی و محبت دیده ام تشکر کنم، به ویژه دکتر حسن حضرتی استاد محترم راهنما و دکتر شهرام یوسفی فر استاد محترم مشاور. از دوستانی که در ایران در یادگیری زبان فارسی به من کمک کردند نیز تشکر می کنم و خود را مدیون محبت های آن‌ها می دانم. اما محبت و فداکاری دو تن از دوستان در غربتم را هیچ گاه فراموش نخواهم کرد که برای من همچون تکیه گاهی بودند و همیشه زحمتهای مرا با صبر و حوصله میپذیرفتند: بنیامین و محمت.

چکیده:

سرزمین ایران با گستره جغرافیایی از جیحون تا فرات در طول تاریخ همواره نقش پل ارتباطی را داشته است و به معبری برای عبور و مرور و سکون بسیاری از انسانها تبدیل شده است. یکی از نقاط این سرزمین که شاهد ورود مهاجرانی به داخل خود بوده، ایالت آذربایجان است. آذربایجان در عصر اسلامی یکی از مهم‌ترین ایالت‌های ایران بوده است. در طول تاریخ همواره مهاجرت‌هایی به داخل ایران از سرزمین‌های همجوار صورت گرفته است که از لحاظ ترکیبات جمعیتی، قومی و نژادی موجب دگرگونی‌هایی در برخی از نقاط ایران شده است. این مهاجرت‌ها اثرات مختلف اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و فکری را به دنبال آورده است. مسئله اصلی این پایان‌نامه چگونگی پراکندگی و توزیع اقوام ترک در آذربایجان در دوره سلجوقیان در پی این مهاجرت‌ها است. مدعای اصلی پژوهش حاضر به شرح زیر است:

در دوره سلجوقی این ایالت به سرزمینی برای مهاجرت قبایل ترک تبدیل شد که از آسیای میانه به طرف ایران و از آنجا به سوی غرب سرازیر شده بودند. از جمله این قبایل می‌توان به گروهی از ترکمانان که تحت عنوان ترکمن عراقی از آن‌ها یاد شده، و ترکمانان ایوایی یا ناوکیه نام برد که در دوره سلجوقی به ایالت آذربایجان مهاجرت کردند. به نظر می‌رسد آب و هوای مناسب و مراتع غنی که برای پرورش دام مناسب بودند، در مقایسه با تنگی جا در شرق و ترس از دسته‌های بزرگتر ترکمن از جمله علل مهاجرت ترکان به آذربایجان باشد.

واژه‌های کلیدی: سلجوقیان، آذربایجان، پراکندگی طوایف ترک.

فهرست مطالب

فصل اول	۱
طرح‌نامه	۱
۱- بیان مسئله:	۲
۲- سؤال اصلی:	۳
۳- سؤالات فرعی:	۳
۵- مدعای تحقیق (فرضیه):	۴
۶- سازمان‌دهی پژوهشی:	۴
۷- نقد و بررسی منابع و مآخذ:	۴
فصل دوم	۱۴
جغرافیای ایالت آذربایجان	۱۴
۱- ایالت آذربایجان	۱۵
۱-۱- اردبیل:	۱۸
۱-۲- تبریز	۱۹
۱-۳- ارومیه	۲۰
۱-۴- خوی:	۲۱

۲۲	۵-۱-سلماس:
۲۲	۶-۱-اهر:
۲۳	۷-۱-مراغه:
۲۳	۸-۱-مرند
۲۹	فصل سوم
۲۹	تاریخ آذربایجان از صدر اسلام تا آمدن سلجوقیان
۳۰	۱-فتح آذربایجان
۳۲	۲-تاریخ ایالت آذربایجان بعد از خلفای راشدین تا تأسیس سلسله‌های محلی
۳۵	۳-تاریخ سلسله‌های محلی آذربایجان تا زمان سلجوقیان
۳۵	۱-۳-روادیان
۳۷	۲-۳-حاکمان مرند
۳۷	۳-۳-حاکمان ارومیه
۳۸	۴-۳-ابی ساج
۳۹	۵-۳-حاکمان نیریزی آذربایجان
۴۰	فصل چهارم
۴۰	تاریخ حکومت سلجوقیان
۴۱	درآمد
۴۲	۱-شکل‌گیری امپراتوری سلجوقیان
۴۷	۲-مناسبات با خلافت عباسی (الب ارسلان و ملک‌شاه):
۵۲	۳-نزاع در امپراتوری و قدرت گرفتن خلفا
۵۴	۴-دوران نزاع سلاطین سلجوقی با خلافت عباسی
۶۳	فصل پنجم

۶۳.....	مهاجرت ترکان به آذربایجان
۶۴.....	۱-آمدن ترکان به آذربایجان
۷۱.....	۲-ایلات و عشایر آذربایجان
۷۶.....	۱-۲-شاهسون ها (ایل سون)
۷۸	۲-۲-بیات‌ها:.....
۷۸	۳-۲- قره قویونلو ها
۷۹	۴-۲-کوره سونلی
۸۰	۵-۲-قاراپااخ
۸۱	۶-۲-بیگدلی
۸۲	۷-۲-افشارها
۸۵	۸-۲-ترک‌های یامچی
۸۸.....	۱-۲-۸- طایفه قرخلوی افشار
۹۰.....	۲-۲-۸-طوایف قجر
۹۰.....	۳-۲-۸-ایل اینانلو.....
۹۱	۹-۲-ترکمنان ایوه
۹۳.....	نتیجه
۹۴.....	منابع و مآخذ:

فصل اول

طرحنامه



۱- بیان مسئله:

غزهای سلجوقی در آغاز نیمه اول قرن پنجم هجری قمری از آن سوی سیحون و جیحون به تدریج به سمت شرق ایران، به ویژه خراسان سرازیر شدند و در پی چندین جنگ کوچک و بزرگ بر ضد غزنویان و اتحادیهایی موقتی با قره خانیان، در منطقه خراسان قدرتی به هم زدند و در برخی نواحی به غارتگری پرداخته و روستا و شهرهایی چند بر اثر حمله آنان خسارت دیدند. به تدریج سلجوقیان به سوی دیگر نواحی ایران نیز سرازیر شدند. اما از سوی دیگر آذربایجان هنگام هجوم ترکان سلجوقی، موقعیت متفاوتی نسبت به دیگر نقاط ایران داشت. از آنجایی که سلجوقیان تهاجم خود را از ماوراءالنهر و خراسان آغاز نمودند، در نقاط شمال غربی ایران آذربایجان دیرتر از مناطق شرقی با حمله و متعاقب آن حاکمیت سلجوقی مواجهه گردید. عده‌ای از غوزان در پی اختلافاتی که میان حکام منطقه آذربایجان وجود داشت به عنوان هم‌پیمان نظامی به منطقه دعوت شدند. اما خود سلجوقیان از همان ابتدا نشان دادند که تمایلی برای ورود به آذربایجان ندارند. سپاهیان سلجوقی پس از تسخیر خراسان و جبال و رساندن دامنه فتوحات خود تا قزوین، زنجان و همدان، مسیر حملات خود را به سمت جنوب یعنی اصفهان و فارس تغییر دادند و بدینگونه آذربایجان از حملات آن‌ها در امان ماند.

تقریباً در سال ۴۵۴ ق بود که طغرل وارد منطقه آذربایجان شد و با حاکم آن به شرط پرداخت مال و دادن گروگان قرارداد صلح منعقد کرد. به تدریج قبایلی چند از ترکان به سوی آذربایجان سرازیر شده و در آنجا سکونت نمودند. ایالت آذربایجان به تدریج به سبب داشتن چراگاه‌ها و مراتع سرسبزش شاهد سرازیر شدن ترکان به منطقه بود. این امر سبب گردید تا ترکیب جمعیتی منطقه دستخوش تغییر و تحولاتی بشود و جمعیت ترکان در مقایسه با دیگر مردمان ساکن در منطقه رو به افزایش بنهد. ترکان به تدریج به صورت قبیله‌های مجزا به منطقه آمده و در مناطق سرسبز ساکن می‌شدند.

با ساکن شدن برخی از قبایل ترک، مخصوصاً ترکان ناوکیه، حاکمیت سلجوقیان بر ایالت آذربایجان برقرار شد. در قرن ششم هجری دو حکومت اتابکی احمدیلی و ایلدگری در آذربایجان تشکیل شدند که تا آغاز قرن هفتم دوام آوردند و در پی حمله خوارزمشاهیان سقوط کردند. علی رغم آنکه ادعا شده است که در ایالات آذربایجان در دوره سلجوقی حضور ترکان بسیار کم رنگ بوده و مهاجرت آن چنانی صورت نگرفته است، پایان نامه پیش رو بر آن است تا به بررسی سیر این مهاجرتها و چگونگی آن بپردازد.

۲-سؤال اصلی:

جریان مهاجرت ترکان به ایالت آذربایجان در دوره سلجوقی به چه صورت بوده و آنها در چه نقاطی ساکن شدند؟

۳-سؤالات فرعی:

۱- حدود و ثغور ایالت جغرافیای آذربایجان در دوره اسلامی تا آمدن ترکان چگونه بوده و دارای چه مشخصه‌های بوده است؟

۲- تاریخ آذربایجان از صدر اسلام تا آمدن ترکان به منطقه به چه نحوی بوده است؟

۳- تاریخ سلجوقیان در ایران چگونه بوده است؟

۴- تاریخ مهاجرت ترکان به آذربایجان و روند آن به چه صورت بوده و آنها در چه نقاطی از این ایالات ساکن شدند؟

۴- شیوه گردآوری داده‌ها:

گردآوری داده‌ها به صورت کتابخانه‌ای و میدانی می‌باشد.

۵-مدعای تحقیق (فرضیه):

ایالت آذربایجان به علت دارا بودن مراتع و مرغزارهای سرسبز و وسیع به یکی از مراکز مهاجرت و اسکان قبایل ترک سلجوقی تبدیل شد که به علت نبودن حکومت‌های قدرتمند در منطقه توانستند به مهاجرت به آن ایالات بپردازند و به راحتی در آنجا مستقر شوند.

۶-سازمان دهی پژوهشی:

فصل اول این پایان نامه به توصیف جغرافیایی ایالات آذربایجان خواهد پرداخت. در این فصل ابتدا به معنی حرف آذربایجان می پردازیم و بعد به توصیف جغرافیایی آن در دوره اسلامی می پردازیم. و بعد جغرافیای ایالت آذربایجان در دوره سلجوقی را بررسی می کنیم.

فصل دوم به تاریخ سیاسی آذربایجان در دوره سلجوقی می پردازیم. ابتدا به چگونگی فتح این ایالت و مختصری از تاریخ آن تا دوره سلجوقی می پردازیم و بعد به تاریخ سیاسی آن در دوره سلجوقی می پردازیم.

در فصل سوم به مهاجرت قبایل ترک به ایالت آذربایجان و چگونگی آن می پردازیم.

در فصل چهارم به توزیع و پراکندگی مهاجران ترک در گستره جغرافیایی ایالت آذربایجان می پردازیم.

۷-نقد و بررسی منابع و مآخذ:

تاکنون درباره تاریخ آذربایجان و شهرهای مهم آن به صورت کلی و جزئی آثاری تدوین و تألیف شده است که به صورت تاریخی از آغاز تا زمان معاصر را شامل می شوند. در این آثار در باب ترکان آذربایجان و آمدن آنها به این منطقه در دوره سلجوقی - و پیش و پس از آن - مطالبی نگاشته شده است. در ذیل به بررسی نگاه این آثار به موضوع پایان نامه پیش رو پرداخته می شود. ازجمله آثار تألیف شده در این باره تاریخ

بیگدلی است.^۱ بیگدلی از این سه جلد کتاب خود درباره بیگدلی‌ها جلد اول را به تاریخ آن‌ها از آغاز تا زمان مغول اختصاص داده است. در این تألیف ریشه و تبار ترک از منابع اصلی و نقل همگی آن مطالب هم و غم نویسنده را شامل شده است. آنجایی که از آمدن ترک به آذربایجان می‌گوید همان مطالب ابن اثیر و بیهقی و گردیزی و... است. در ذیل فصلی که در باب بیگدلی‌ها در دوره سلجوقی آورده است، مطالب تکرار پیشین است و تنها در یک موضع از احتمال رفتن ترکان بیگدلی در زمان طغرل به شام خبر می‌دهد!^۲

در تاریخ مراغه^۳ در این زمینه تنها یک گزاره کوتاه آمده که از منابع تاریخی مورد مراجعه راقم سطور نقل شده است. در تاریخ ارسباران^۴ که کتاب حجیمی است در باب آغاز و انجام تاریخ منطقه، مطلبی در باب آمدن ترکان به منطقه از سوی محقق ارائه نشده است که شایان توجه باشد. بهنام محمد پناه، در تاریخ ترکان در گذر تاریخ، ریشه ترکان در آذربایجان را به دوره اورارتو و بعداز آن تا زمان مغول می‌رساند و مطلبی مدقن و مشخص ارائه نکرده است.^۵ ریچارد تاپر در تاریخ شاهسون^۶ به استقرار ترک‌های دوره سلجوقی در اردبیل و مغان اشاره کرده است.^۷ اما در منبع تحقیقی معتبر دیگری در این زمینه مشخصاً مطلب او تأیید نشده است و بیشتر حالت یک استنباط را دارد. اثر رحیم نیا در باب آذربایجان اگرچه ترجمه و تالیفی است از آثار شرق‌شناسانی مانند مارکوات، اما در باب تاریخ مهاجرت قبایل آذربایجان به منطقه مطلب درخور اشاره‌ای ندارد.^۸

۱. غلامحسین بیگدلی، تاریخ بیگدلی، ۳ ج، تهران، انتشارات فتحی، ۱۳۷۱

۲. بیگدلی، ۱۷۶/۱

۳. یونس مروارید، تاریخ مراغه، تبریز، آرین، ۱۳۶۰، ص ۱۲۷.

۴. بایبوردی سرهنگ، تاریخ ارسباران، تهران، انتشارات کتابخانه ابن سینا، ۱۳۴۱.

۵. بهنام محمد پناه، ترکان در گذر تاریخ، تهران، انتشارات سبزان، ۱۳۸۷.

۶. ریچارد تاپر، تاریخ شاهسون (قره قویونلو و آق قویونلو)، ترجمه مجید وهرام، محله بررسی‌های تاریخی سال سوم، ۱۳۴۵، ص ۵.

۷. ریچارد، ص ۳۳۲.

۸. رحیم رئیس نیا، آذربایجان در سیر تاریخ، ۳ ج، تبریز، نیما، ۱۳۷۹.

توحید ملک‌زاده دیلمقانی، تاریخ ده هزارساله سلماس و غرب آذربایجان، در موضعی که از تاریخ منطقه در دوره سلجوقی و آتابیگان سخن رانده، مطلبی غیر از آن مطالبی که در منابعی مانند ابن اثیر آمده است ندارد.^۱ محمدجواد مشکور، نظری به تاریخ آذربایجان، تهران، در موضعی که از طوایف و ایلات آذربایجان^۲ سخن رانده بیشتر به پراکندگی آن‌ها در دوره معاصر توجه نموده است. احمد کاویان پور، در تاریخ رضاییه، در فصل مربوط به نخستین دسته‌های ترک و آذربایجان در دوره سلجوقی^۳ مطلبی ندارد. در دیگر اثرش، تاریخ ارومیه، و پرداختن به آمدن غزان به آذربایجان^۴ مطلبی غیر از گزارش‌های ابن اثیر ندارد. محمد امین ریاحی در کتاب تاریخ خوی، در فصلی که به تاریخ آذربایجان از سلجوق تا مغول اختصاص داده است،^۵ به ذکر مطالب مآخذ تحقیقی در کنار مطالب ابن اثیر اکتفا کرده است. حسن جلالی عزیزیان، در تاریخ مرنده، در موضعی با عنوان مرنده در دور رنسانس اسلامی^۶ از زمان آل‌بویه تا بعد از سلجوقیان را به بحث گرفته است اما مطلبی در باب موضوع پایان‌نامه پیش رو ندارد.

سپهروند در کتاب مراغه در سیر تاریخ، در یک جای کتاب از مراغه در دوره سلجوقی سخن رانده،^۷ اما مطالبش پراکنده است و چیزی در باب قبایل ترکی مهاجر در منطقه ندارد. فقدان توجه به آمدن ترکان به آذربایجان را می‌توان در کتاب تاریخ تبریز مینورسکی، درجایی که در باب تاریخ تبریز از سلجوقی تا

۱. توحید ملک‌زاده دیلمقانی، تاریخ ده هزارساله سلماس و غرب آذربایجان، تبریز، اندلر، ۱۳۸۴، ص ۹۵-۱۰۱.

۲. محمدجواد مشکور، نظری به تاریخ آذربایجان، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۷۵، ص ۱۶۳-۱۸۳.

۳. احمد کاویان پور، تاریخ رضاییه، بی جا، انتشارات آسیا، بی تا، ص ۳۸-۳۹.

۴. احمد کاویان پور، تاریخ ارومیه، بی جا، بی تا، ص ۱۵۷-۱۶۲.

۵. محمد امین ریاحی، تاریخ خوی، تهران، انتشارات توس، ۱۳۷۲، ص ۳۹-۵۲.

۶. حسن جلالی عزیزیان، تاریخ مرنده، مشهد، موسسه فرهنگی و انتشاراتی گوهر تاج، ۱۳۷۸، ص ۱۴۱-۱۳۱.

۷. مجید سپهروند، مراغه در سیر تاریخ، تبریز، انتشارات احرار تبریز، ۱۳۸۱، ص ۵۷-۶۲.

مغول^۱ سخن رانده مشاهده نمود، که تنها از اهمیت اردبیل به عنوان مرکز حکومت سخن می گوید. در اثر دیگر مینورسکی در باب شروان و دربند که هم جوار با منطقه آذربایجان است مطالب اندکی در این باره وجود دارد.^۲

بابا صفری، در اردبیل در گذرگاه تاریخ، در باب تاریخ آمدن ترکان به اردبیل به همان مطالب منابع تاریخی مورد استفاده آثار دیگران دسترسی داشته و چیزی بیش از آن ندارد.^۳ سیدآغا عون الهی نیز در تاریخ تبریز مطلبی درخور توجه در باب آمدن ترکان به آذربایجان نیاورده است.^۴ احمد کسروی در باب تغییرات زبانی در آذربایجان به سبب آمدن ترکان به منطقه، اشاره ای به توزیع و پراکندگی ترکان دوره سلجوقی در منطقه ندارد.^۵ کسروی در دیگر اثرش نیز مطلبی در این باره ندارد.^۶ در کتاب آذربایجان و پیکانه عنایت الله رضا^۷ اگرچه از منابع غیرعربی و فارسی بهره برده شده است اما همچنان کمبود اطلاعات در این زمینه هویدا است و عمده مطالبش از ابن اثیر و کسروی است.

در آثار تاریخی که در باب ترکان در ایران و یا تاریخ ایران در مقطع قبل از مغول نگاشته شده است مطالبی در این باره یافت نمی شود. در کتاب اقبال،^۸ اشپولر^۹، فرای^{۱۰}، باسورث^۱، کلوزنر^۲، لمبتون^۳، زرین کوب^۴

۱. ولادیمیر فنودوروویچ مینورسکی، تاریخ تبریز، ترجمه عبدالعلی کارنگ، تهران، کابفروشی تهران، ۱۳۳۷، ص ۱۳-۱۶.

۲. ولادیمیر فنودوروویچ مینورسکی، تاریخ شروان و دربند، ۱ ج، تهران، بنیاد دائرة المعارف اسلامی، چ ۱، ۱۳۷۵ ه.ش، ص ۷۰.

۳. بابا صفری، اردبیل در گذرگاه تاریخ، ۳ ج، اردبیل، دانشگاه آزاد اسلامی، ۱۳۷۰.

۴. سیدآغا عون الهی، تاریخ پانصد ساله تبریز، ترجمه پرویز زارع شاهمرسی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۸۷.

۵. احمد کسروی، آذربایجان زبان باستان آذربایجان، تهران، تابان، ۱۳۱۷، ص ۲۲.

۶. احمد کسروی، شهریاران گمنام، تهران، امیرکبیر، ۱۳۸۶.

۷. رضا عنایت الله، آذربایجان و اران، تهران، انتشارات ایران زمین، ۱۳۶۰.

۸. عباس اقبال آشتیانی و باقر عاقلی، تاریخ ایران پس از اسلام (از صدور اسلام تا انقراض قاجاریه و دوره پهلوی)، تهران، نارمک، ۱۳۷۸.

۹. برتولد اشپولر، تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی، ترجمه جواد فلاطوری و مریم میر احمدی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۳.

۱۰. ریچارد فرای، عصر زرین فرهنگ ایران، ترجمه مسعود رجب نیا، تهران، سروش، چ ۳، ۱۳۷۵.

و یوسفی فر^۵ این فقدان محسوس است.

کتاب مجمل التواریخ با توجه به اینکه در دوره سلجوقی و در منطقه غرب ایران تألیف شده است مطالب اندکی در باب دوره سلجوقی دارد و ذکر از قبایل آذربایجان در آن یافت نمی‌شود.^۶ آنچه در حبیب السیر درزمینه‌ی آمدن ترکان به آذربایجان در این کتاب گزارش شده، به نظر می‌رسد از کتاب روضه الصفا می‌خواند^۷ باشد که برآمده از کتاب ابن اثیر است و مطلب تازه‌ای ندارد.^۸ شبانکاره‌ای که در زمان مغول می‌نوشته است و مطالبی به دوره سلجوقی اختصاص داده، به صورت مختصر روی کار آمدن آن‌ها را گزارش نموده و اشاره‌ای به مهاجرت قبایل ترک به آذربایجان ندارد.^۹ ابن بلخی که در زمان سلطنت محمد سلجوقی کتاب را نوشته است، و بیشتر هم و غمش مصروف ایالت فارس بوده است، اشاره‌ای به وضعیت آذربایجان در زمان خود، در موضعی که در باب سلطان محمد می‌نویسد، نداشته است.^{۱۰}

ازجمله اولین گزارش‌ها در باب آمدن ترکان به منطقه خراسان و چگونگی مستولی شدن آن‌ها بر اوضاع منطقه، در کتاب زین الاخبار گردیزی آمده است. این کتاب در باب نواحی غربی ایران در این مقطع اطلاع آن‌چنانی نمی‌دهد.^{۱۱} مستوفی در تاریخ گزیده در باب قبایل ترکمانان در فصل ششم از باب چهارم در

۱. کلیفورد ادموند باسورث، تاریخ سلجوقیان، ترجمه حسن انوشه، تهران، امیرکبیر، چ ۶، ۱۳۸۵.

۲. کلوزنر کارلا، دیوانسالاری در عهد سلجوقیان، ترجمه یعقوب آژند، تهران، امیرکبیر، ۱۳۸۱.

۳. آن لمبتون، تداوم و تحول در تاریخ میانه ایران، ترجمه یعقوب آژند، تهران، نشر نی، ۱۳۸۶.

۴. عبدالحسین زرین کوب، روزگارن، تهران، سخن، ۱۳۸۶.

۵. شهرام یوسفی فر، (۱۳۸۶) تاریخ تحولات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی ایران در دوره سلجوقیان، تهران، پیام نور، ۱۳۹۰.

۶. مجمل التواریخ و القصص، مولف ناشناس، تصحیح محمد تقی بهار، تهران، اساطیر، ۱۳۸۹.

۷. میر خواند، میر محمد بن سید برهان الدین خواند شاه، تاریخ روضه الصفا تهران، کتاب‌فروشی خیام، ۱۳۳۹.

۸. خواندمیر، غیاث الدین بن همام الدین حسین، تاریخ حبیب السیر فی اخبار افراد بشر، تهران، انتشارات خیام، ۱۳۶۲.

۹. محمد بن علی بن محمد شبانکاره ای، مجمع الانساب، تصحیح میر هاشم محدث، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۳.

۱۰. فارسنامه ابن بلخی، تصحیح گای لسترنج و رینولد آلن نیکلسون، تهران، دنیای کتاب، ۱۳۶۳.

۱۱. گردیزی، ابی سعید عبد الحی بن الضحاک بن محمود، زین الاخبار، تهران، دنیای کتاب، ۱۳۶۳.

شعبه اول اشاره‌ای به چگونگی آمدن آن‌ها به آذربایجان ندارد.^۱ به نظر می‌رسد بیشتر مطالب کتاب روضه الصفای میرخواند در باب سلجوقیان از کتاب ابن اثیر و دیگر منابع گرفته شده باشد.^۲ نسوی در کتاب نفثه المصدور^۳ و سیرت جلال‌الدین منکبرنی^۴ در چندین موضع به آذربایجان پرداخته است، اما آنچه در باب منکبرنی و حضورش در منطقه آورده مربوط به آغاز قرن هفتم هجری است و آن‌چنان مطالب درخوری نیز در زمینه‌ی تحقیق پیش رو ندارد. در نظام التواریخ بیضاوی مطلبی که به قبایل ترک در آذربایجان دوره سلجوقی مرتبط باشد یافت نمی‌شود.^۵

آنچه که راوندی در باب ترکان دوره سلجوقی نوشته است چیزی بیش از آب و تاب دادن به کتاب سلجوق نامه ظهیرالدین نیشابوری نیست که آن‌هم مطلبی در باب ترکان در آذربایجان ندارد.^۶ سلسله سلجوقی بنداری در باب اتابکان آذربایجان مطالب مفیدی دارد، اما اشاره‌ای به نام قبیله‌ای خاص یا محل استقرار آن نشده است.^۷ کتبی مانند عقدالعلی للموقف الاعلی^۸ سمط العلیا للحضرت العلیا^۹ که در کرمان تألیف شده‌اند، اگر چه تاریخ غزان در جنوب شرق ایران را به بحث گرفته‌اند، اما مطالبی مربوط به غزان در آذربایجان ندارد- که طبیعی می‌نماید.

^۱. مستوفی، حمدالله، تاریخ گزیده، به اهتمام عبدالحسین نوایی، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۴، ص ۴۲۶-۴۷۰.
^۲. میر خواند، محمد خاوند شاه بن محمود، روضه الصفای بمبئی، ۱۲۶۱.
^۳. نسوی، شهاب‌الدین محمد، نفثه المصدور، تهران، نشر ویراستار، ۱۳۷۰.
^۴. شهاب‌الدین محمد نسوی، سیرت جلال‌الدین منکبرنی، محقق / مصحح مجتبی مینوی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، چ ۳، ۱۳۸۴.
^۵. ناصرالدین‌بیضاوی، نظام التواریخ، تصحیح میرهاشم محدث، تهران، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، ۱۳۸۲.
^۶. راوندی، محمد بن علی بن سلیمان، راحة الصدور و آیه السرور در تاریخ آل سلجوق، تصحیح عباس اقبال و مجتبی مینوی، تهران، امیرکبیر، چ ۲، ۱۳۶۴.
^۷. بنداری اصفهانی، فتح بن علی، تاریخ سلسله سلجوقی، ترجمه محمد حسین جلیلی، تهران، بنیاد فرهنگ، ۲۵۳۶.
^۸. افضل‌الدین کرمانی، ابوحامد احمد بن حامد، عقدالعلی للموقف الاعلی، تصحیح علی محمد عامری نائینی، تهران، روزبهان، ۲۵۳۶.
^۹. ناصرالدین منشی، سمط العلیا للحضرت العلیا، تصحیح عباس اقبال آشتیانی، تهران، اساطیر، چ ۲، ۱۳۶۲.

ابن اسفندیار در تاریخ طبرستان به اقتضای موضوع چند باری از آذربایجان در زمان خود سخن رانده اما مطلبی مربوط به ترکان آن دیار ندارد.^۱ جریاذقانی که ترجمه تاریخ یمینی را در آغاز قرن هفتم نگاشته است^۲ اشاره‌های به آذربایجان دارد اما مربوط به حضور قبایل ترک در منطقه نمی‌شود و مابقی کتاب نیز همان مطالب کتاب عتبی است.

جوزجانی در طبقات ناصری یک طبقه را به سلجوقیان اختصاص داده است. اما بسیار کلی‌گویی کرده و چیزی در باب توزیع و پراکندگی قبایل ترک در آذربایجان ندارد.^۳ سلجوقنامه خواجه امام ظهیرالدین نیشابوری، به برآمدن ترکان و چگونگی استیلا آن‌ها بر ایران و سلطنت آن‌ها تا اواخر قرن ششم هجری اشاره نموده است. اما در این کتاب مطلبی در باب نام قبایل ترک و حضور آن‌ها در آذربایجان نیامده است و تنها به صورت کلی از مهاجرت قبایل غز به سمت غرب سخن گفته شده است.^۴ در النجوم الزاهره فی ملوک مصر و القاهرة ابن تغری^۵، المنتظم فی تاریخ الأمم و الملوک،^۶ تاریخ ابن خلدون،^۷ البدایه و النهایه ابن کثیر،^۸ المختصر فی اخبار البشر ابوالفداء،^۹ مرآت الزمان سبط ابن جوزی^{۱۰} اشاره ای به طوایف ترک در آذربایجان به صورت مشخصی وجود ندارد و از همان اصطلاح کلی ترکمان و یا غوز در موقع لزوم برای نشان

۱. ابن اسفندیار، محمد بن حسن، تاریخ طبرستان، تصحیح عباس اقبال آشتیانی، تهران، پدیده خاور، چ ۲، ۱۳۶۶.

۲. جریاذقانی، ابوشرف ناصح، ترجمه تاریخ یمینی، تصحیح جعفر شعار، تهران، علمی پژوهشی، ۱۳۷۴.

۳. جوزجانی، منہاج الدین سراج ابوعمر عثمان، طبقات ناصری، چ ۲، تصحیح عبدالحی حبیبی، تهران، دنیای کتاب، ۱۳۶۳.

۴. خواجه امام ظهیر الدین نیشابوری، سلجوقنامه، تهران، خاور، ۱۳۳۲.

۵. ابن تغری بردی اتابکی، جمال الدین ابی المحاسن، النجوم الزاهره فی ملوک مصر و القاهرة، قاهره، وزارة الثقافة و الإرشاد القومي، ۱۹۷۲.

۶. ابن جوزی، ابوالفرج عبدالرحمن بن علی بن محمد، المنتظم فی تاریخ الأمم و الملوک، تحقیق عبدالقادر عطا و مصطفی عبدالقادر عطا، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۲ق/ ۱۹۹۲م.

۷. ابن خلدون، تاریخ ابن خلدون، چ ۶، ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۳.

۸. ابن کثیر، ابوالفداء اسماعیل بن عمر (الدمشقی)، البدایه و النهایه، بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۷ق/ ۱۹۸۶.

۹. ابوالفداء، عمادالدین اسماعیل، المختصر فی اخبار البشر، ج ۳، بیروت ۱۴۰۷ق/ ۱۹۸۶ دارالمعرفه، بی تا.

۱۰. سبط بن الجوزی، مرآت الزمان، نشر دایره المعارف عثمانی، حیدرآباد، الدکن هنز، ۱۳۶۱ ق.

دادن حضور آن‌ها در منطقه‌ای استفاده شده است. تاریخ سلاجقه آقسرائی که در اواسط قرن هشتم نوشته شده است و تاریخ سلاجقه و مغول را شامل می‌شود، در موضعی که از طبقات سلاجقه سخن رانده اشاره‌ای به نام قبایل در آذربایجان و محل استقرار آن‌ها ننموده و به صورت کلی تنها از مهاجرت سلجوقیان از شرق به غرب ایران سخن رانده.^۱ در زبده التواریخ حسینی نیز به نام قبیله‌ای که در آذربایجان ساکن شده و محل سکونت او مشخص باشد اشاره‌ای وجود ندارد و همان کلی‌گویی‌ها در باب مهاجرت به شرق در غرب در برخی مواضع آمده است.^۲

تاریخ آل سلجوق^۳ و تاریخ افسانه‌ای اغوزها^۴، به جز در موضعی که به ذکر افسانه‌ای آمدن اغوز به آران و شماخی و... دارد اشاره‌ای به حضور قبایل ترک با نام و نشان مشخص در جغرافیای آذربایجان ندارد. در دو کتب اخبار سلاجقه روم^۵ و تاریخ آل سلجوق در آناتولی اگرچه مطلب در باب آمدن ترکان به منطقه وجود دارد اما به صورت متمایز و مشخص از ترکانی با نام و نشان واضح در آذربایجان سخنی به میان آورده نشده است.

تاریخ دوله آل سلجوق عمادالدین اصفهانی^۶ مطلبی مربوط به حضور مشخص قبایل ترک با نام و نشان رسمی در آذربایجان وجود ندارد. بیهقی در باب ترکانی که به رهبری یغما و... به غرب ایران رفتند

۱. محمد بن محمد آقسرائی، تاریخ سلاجقه، تصحیح عثمان توران، تهران، انتشارات اساطیر، ۱۳۶۲.

۲. صدرالدین ابو الحسن علی بن ناصر بن علی حسینی، زبده التواریخ، ترجمه رمضان علی روح الهی، تصحیح محمد نورالدین، چ اول، تهران، انتشارات ایل شاهسون بغدادی، ۱۳۸۰.

۳. رشید الدین فضل الله همدانی، جامع التواریخ، تاریخ آل سلجوق، تصحیح، محمد روشن، تهران، میراث مکتوب، ۱۳۸۶.

۴. رشید الدین فضل الله همدانی، جامع التواریخ، تاریخ اغوز، محمد روشن، تهران، میراث مکتوب، ۱۳۸۴.

۵. محمد جواد مشکور، اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی‌بی، تهران، کتاب فروشی تهران، ۱۳۵۰.

۶. تاریخ دوله آل سلجوق، عماد الدین محمد بن محمد بن حامد اصفهانی، مصحح، یحیی مراد، بیروت، دارالعلمیه، م ۲۰۰۴ / ۱۴۲۵ ق.

مطالبی دارد.^۱

در کتاب جوینی^۲ مطلبی وجود ندارد. در کتاب ابن اثیر جزری^۳ بیشترین مطلب در این زمینه وجود دارد. و عمده مطالب اندک در این زمینه از این کتاب اخذ شده است.

در منابع جغرافیایی نظیر کتب ابن حوقل،^۴ ابن خردادبه،^۵ ابن رسته،^۶ حدود العالم من المشرق الى المغرب،^۷ قدامه بن جعفر،^۸ مقدسی،^۹ به حضور ترکان در شرق ایران اشاره شده است. اگرچه در این کتب از قبایل ترک به صورت مشخص سخن رانده شده و اسامی برخی از آنها واضح آمده است، اما این وضوح و صراحت در دوره سلجوقی و در باب اسامی قبایل و آمدن آنها به غرب ایران در منابع تاریخی وجود ندارد. از سوی دیگر در منابع جغرافیایی نظیر جهان نامه بکران^{۱۰}، عجایب نامه همدانی^{۱۱} آثار البلاد و اخبار العباد قزوینی،^{۱۲} معجم البلدان یاقوت حموی،^۱ و نزهة القلوب مستوفی^۲ که در دوره بعد از آمدن ترکان سلجوقی

۱. ابو الفضل محمد بن حسین بیهقی، تاریخ بیهقی، ج ۲، مصحح خلیل خطیب رهبر، تهران، انتشارات مهتاب، چ ۱۳۷۴، ص ۴، ۷۴۳-۷۴۴.

۲. علی بن احمد منتجب الدین بدیع، عتبه الکتابه، مجموعه مراسلات دیوان سلطان سنجر، تصحیح، محمد قزوینی و عباس اقبال آشتیانی، تهران، اساطیر، ۱۳۸۴.

۳. ابن اثیر جزری، تاریخ کامل بزرگ اسلام و ایران، ج ۳۳، ترجمه عباس خلیلی، ابو القاسم حالت، تهران، مؤسسه مطبوعات علمی، ۱۳۷۱ ق.

۴. ابن حوقل، صورة الأرض، بیروت، دار صادر، ۱۹۳۸ م.

۵. ابن خردادبه، مسالک الممالک، ترجمه سعید خاگرد، تهران، میراث ملل، ۱۳۷۱.

۶. ابن رسته، الاعلاق النفیسه، ترجمه حسین قره چانلو، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۵.

۷. حدود العالم من المشرق الى المغرب، با مقدمه بارتولد، تعلیقات مینورسکی، ترجمه میرحسین شاه، تصحیح و حواشی مریم میراحمدیو غلامرضا ورهرام، تهران، دانشگاه الزهراء، ۱۳۷۲.

۸. قدامه بن جعفر، الخراج، ترجمه حسین قره چانلو، تهران، نشر البرز، ۱۳۷۰.

۹. مقدسی، محمد بن احمد کرمی، أحسن التقاسیم، ترجمه علی نقی منزوی، تهران، شرکت مولفان و مترجمان، ۱۳۶۱.

۱۰. محمد بن نجیب بکران، جهان نامه، به کوشش محمد امین ریاحی، تهران، انتشارات کتابخانه ابن سینا، ۱۳۴۲.

۱۱. همدانی، محمد ابن محمود، عجایب نامه (عجایب المخلوقات و غرایب الموجودات)، ویرایش جعفر مدرس صادقی، تهران، نشر مرکز، ۱۳۷۵.

۱۲. قزوینی، زکریا بن محمد بن محمود، آثار البلاد و اخبار العباد، ترجمه محمد مراد بن عبدالرحمن، تصحیح محمد شاهمرادی، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۷۱.

نوشته شده‌اند، اشاره‌ای به توزیع و پراکندگی قبایل ترک در ایالت وجود ندارد. در سفرنامه‌های ناصر خسرو^۳، ابن مازه^۴، ابن بطوطه^۵ نیز فقدان مطالب در این باره مشخص است.



^۱. یاقوت حموی، شهاب الدین ابی عبدالله، معجم البلدان، ۵ ج، داربیروت، ۱۳۷۶ / ۵ / ۱۹۵۷ م.

^۲. مستوفی، حمدالله، نزهه القلوب، تصحیح گای لسترنج، تهران، دنیای کتاب، ۱۳۶۲.

^۳. خسرو ناصر، سفرنامه، به کوشش نادر وزین پور، ۸ ج، تهران، شرکت سهامی کتاب‌های جیبی، ۱۳۷۳.

^۴. ابن مازه، لطائف الاذکار للحضار و السفار فی المناسک و الآداب، تصحیح و حواشی از رسول جعفریان، تهران، نشر علم، ۱۳۹۲.

^۵. ابن بطوطه، سفرنامه ابن بطوطه، ترجمه محمدعلی موحد، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۹.

فصل دوم

جغرافیای ایالت آذربایجان

۱-ایالت آذربایجان

از آنجایی که برای پرداختن به موضوع مهاجرت قبایل ترک به آذربایجان، تعیین و تحدید حدود و ثغور این گستره جغرافیایی مهم است، در آغاز باید به تعریف ایالت آذربایجان از لحاظ تقسیمات اداری-سیاسی در مقطع بعد از اسلام و به‌ویژه دوره سلجوقی پرداخت. همچنین بیان مطالبی در باب جغرافیایی طبیعی این ایالت که یکی از علل مهاجرت و استقرار قبایل ترک به آنجا بود، لازم می‌نماید.

فلات آذربایجان به‌منزله کاسه فولادینی است که دیوارهای آن را رشته‌کوه‌های سرب فلک کشیده و سفیدپوش آرات از شمال غرب و ارسباران از شمال و قوشه داغ و سبلان از شمال شرق تبریز کشیده شده و رشته‌کوه بزرگوش از شمال شرق و قافلانکوه از شرق و جنوب شرق و رشته‌کوه سهند از جنوب محصور کرده‌اند. مرتفع‌ترین نقطه فلات آذربایجان آرات است با ارتفاع ۵۱۵۶ متر از سطح دریا و پست‌ترین نقطه آن دریاچه ارومیه است. فلات آذربایجان به‌وسیله دریای مازندران و دریاچه ارومیه و رود دجله زهکشی شده است. ارس و سفیدرود به دریای مازندران می‌ریزند، آجی چای و موردی چای به دریاچه ارومیه می‌ریزند؛ و باب صغیر که از ارتفاعات آذربایجان سرچشمه می‌گیرد به دجله می‌ریزد. در مرکز این فلات دشت‌هایی مانند ناحیه تبریز، مرند، خوی، سلماس و ... قرار دارد.^۱ محمدجواد مشکور آذربایجان را جزئی از فلات ارمنستان به حساب آورده است.^۲

ازجمله رودهای پرآب آن ارس، قیزیل اوزن و جیغاتی هست. آب و هوای ایالت آذربایجان در تابستان معتدل و در زمستان سرد است. کوه‌های آذربایجان با جهت جنوبی- شمالی در مسیر ساحل دریای خزر به کوه‌های البرز متصل می‌شود. ازجمله این کوه‌ها باید به ملوم کوه، هاچیل داغ و باغ رو اشاره کرد. کوهستان‌های شرقی آذربایجان نیز از شرق به غرب در وسط آذربایجان کشیده می‌شود که مهم‌ترین

^۱. رحیم هویدا، جغرافیای طبیعی آذربایجان، تبریز، آذربادگان، ۱۳۵۲، ص ۹.

^۲. محمدجواد مشکور، نظری به تاریخ آذربایجان، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۷۵، ص ۵۲.

آن‌ها خوروزلی، سامانلی، ساوالان و قلندر است. کوه‌های غرب آذربایجان نیز عبارت‌اند از سلسله جبال زاگرس و کوه‌های موریس داغی. این کوه‌ها سرشار از گردنه‌ها و گذرگاه‌های خوش آب‌وهوا و مرتع‌های وسیع است، که برای زندگی عشایری مساعد می‌باشد. از آن میان گذرگاه بازرگان یا گردنه خزینه، خان، بوغاز، زینی و... دارای اهمیت هستند.

ازجمله دشت‌های مهم و معروف آذربایجان دشت مغان، دشت سولدوز، دشت تبریز، دشت کنار آراز و دشت‌های ارومیه خوی، مرند و سلماس می‌باشد. مهم‌ترین دریاچه آذربایجان، دریاچه ارومیه است؛ و از مهم‌ترین باتلاق‌های آن ۱- آق‌گول ۲- یاریم‌قایا (ساری‌سو) ۳- جزیره شاهی ۴- سولدوز ۵- آجی‌چای و از مهم‌ترین رودهای آذربایجان: ۱- رود ارس ۲- آواجیق چای ۳- ساری‌سو می‌باشد.^۱

بارتولد به نقل از مارکوارت در باب این سرزمین آورده است که پایتخت این سرزمین کلاسیک گادزا یا گادزاکا و نزد ارامنه و شامیان گندزک و یا کنزک یعنی کلمه فارسی گنجک است؛ و اعراب کزنا یا جزئه خوانده‌اند. در آن زمان مرکز مذهبی عمده بوده است، اعراب شهر و حوالی آن را الشیز هم می‌نامند. معبد آتش‌پرستان در اینجا بود و نقل می‌کنند که سلاطین سلسله ساسانیان بعد از جلوس به تخت سلطنت می‌بایستی که برای زیارت این معبد پیاده از مداین بیایند.^۲

آذربایجان در قدیم قسمت شمال غربی مدی را تشکیل می‌داد و فقط بعد از اسکندر مقدونی اهمیت مستقلی کسب نمود و آن موقع بود که آتروپات ایرانی که در سال ۳۲۸ از اسکندر به‌عنوان ساتراپ به مدی اعزام شده بود در این خطه استحکام یافت. آتروپات موفق شد که دولت کوچکی در این سرزمین تشکیل دهد که بعدها به اسم او معرف شد (نزد یونانیان و نزد ارامنه، کلمه آذربایجان از همین‌جا است).

^۱. دیلمقانی، ص ۲۸-۱۹.

^۲. ابن‌خردادبه، ص ۱۱۹.

در دوره اسلامی که آذربایجان فتح شد و عنوان یک ایالت را به خود گرفت دارای اهمیت بسیاری شد و عمال قدرتمندی از سوی خلفا بر آنجا گمارده می‌شده‌اند. یعقوبی که از اولین جغرافی نویسان است، درباره ایالت آذربایجان آورده است که «هر کس آهنگ آذربایجان کند، از زنجان بیرون رود و چهار منزل تا شهر «اردبیل» رهسپار گردد و اردبیل نخستین شهری است که از شهرهای آذربایجان می‌بیند و از اردبیل تا «برزند» از استان‌های آذربایجان سه روز راه است، و از «برزند» تا شهر «ورثان» از استان‌های آذربایجان، و از «ورثان» تا «بیلقان» و از «بیلقان» تا شهر «مراغه» که مرکز آذربایجان بالا است، و استان‌های آذربایجان عبارت است از: اردبیل، برزند، ورثان، بردعه، شیز، سراه، مرنده، تبریز، میانه، ارومیه، خوی و سلماس».^۱ در اطلاق النفیسه نیز همین مطلب یعقوبی تکرار شده است و تنها تفاوتش این است که از مراغه به‌عنوان آذربایجان علیا سخن رانده‌شده است.^۲

گزارشی که ابن فقیه درباره ایالت آذربایجان داده است حد و حدود آن را این‌گونه مشخص می‌کند: «حد آذربایجان از مرز بردعه (بردع) تا مرز زنجان است. و از شهرهای آن است: برکری، سلماس، موقان، خوی، ورثان، بیلقان، مراغه، نیریز و تبریز. حد دیگر آن از سوی مشرق، به شهرهای دیلمستان و طرم و گیلان پیوسته است. و از شهرهای ایشان است: برزه، شاپور خواست، خونه، میانه، مرنده، خوی، کول سره، برزند، که ویران بود، افشین آن را شهرکرد و در آن فرود آمد. از برزند تا ورثان که پایان قلمرو آذربایجان است، دوازده فرسنگ است. و از آذربایجان است: جنزه و جابروان و ارمیم- شهر زردشت- و شیز- و در این، آتشکده آذر گشنسب بود و آن نزدیک مجوس بس ارجمند بود- و روستای سلق، و روستای سندبایا، و بد، و روستای ما ینهرج (ما ینمرج) و روستاهای ارم.»^۳

^۱. یعقوبی، ص ۴۷.

^۲. ابن رسته، ص ۲۷۲.

^۳. ابن الفقیه، ص ۱۲۷.

ابن خرداد به درباره ایالت آذربایجان آورده است که: «بخش آذربایجان است یازده منزل راه است. شهرها و رستاق‌ها در کوره آذربایجان و میانج و اردبیل و ورثان و سیسر و برزۀ و سابرخاست و تبریز که در اختیار محمد بن الرواد ازدی است و مرند که در اختیار ابن بعیث باشد و خوی و کولسره و موقان که در اختیار لشکله است و برزند و جنزه شهر ابرویز (پرویز) و جابروان و نریز که در دست علی بن مر باشد و ارومیه (ارومیه)، شهر زردشت و سلماس و شیز و باجروان و رستاق شلف و رستاق سند بایا و بد و رستاق ارم و بلوانکرج و رستاق سراه و دسکیاور و رستاق ماینهرج».^۱ در ذیل با استفاده از منابع جغرافیایی آن دوره به ذکر پاره‌ای از اوضاع جغرافیایی شهرهای مهم آذربایجان در دوره اسلامی پرداخته خواهد شد.

۱-۱- اردبیل:

اردبیل از جمله مهم‌ترین و بزرگ‌ترین شهرهای ایالت آذربایجان است. این شهر در دوره قبل از اسلام دارای اهمیت بوده است. مؤلف تاریخ اردبیل، با استناد به مطلب موسی خورنی، اردبیل را یکی از دو مرکز باستانی ایالت آذربایجان دانسته است.^۲ جغرافی نویسان مسلمان قرون اولیه هجری درباره اردبیل مطالب آن‌چنانی ندارند. بیشتر مطالب آن‌ها به فاصله اردبیل از دیگر شهرها و قرار گرفتن این شهر در بین برخی شهرهای دیگر اختصاص دارد. برخی از مطالب آن‌ها نیز به جغرافیای طبیعی اردبیل و واقع شدن کوه و آب در آن است.^۳ گزارش جامعی که در این زمینه در دست است از آن یاقوت حموی است. اما در کتاب یاقوت گزارش مفصلی در باب شهر اردبیل و خصوصیات آن وجود دارد.^۴ «نام بردارترین شهر آذربایجان است. پیش از اسلام مرکز آن بخش بود، در درازای جغرافیایی هشتاد درجه و پهنای سی‌وشش درجه و سی‌وسه

^۱. ابن خردادبه، ص ۱۲۰.

^۲. صفری، ج ۱، ص ۱۱.

^۳. الیعقوبی، ص ۴۷، ابن رسته، ص ۲۷۲.

^۴. یاقوتحموی، ج ۱، ص ۱۸۳.

دقیقه است. طالع آن «سماک»، خانه حیات آن نخستین درجه حمل - بره، زیر دوازده درجه از سرطان - خراجنگ و برابر آن، همانندش از جدی - بزغاله، خانه آن مل

که آن همان درجه از حمل - بره، عاقبت آن همان درجه از ترازو - میزان است. این شهر در اقلیم چهارم است. میوه از اطراف و پشت کوه به آن شهر بافاصله کمابیش یک روز راه آورده می‌شود. دوری آن از دریا دو روز راه و در آن جنگلی است که پناهگاه ایشان به هنگام یورش دشمنان است. چوبی از آن جنگل می‌آورند که از آن بشقاب و سینی «خلنج» می‌تراشند، هنرمندان بسیار در این شهر سرگرم ساختن و تعمیر آن‌ها هستند، ولی بخش صادرات این کالای شهر نیکو نیست، زیرا که یک‌دانه نیز بی‌عیب و تعمیر نشده دیده نمی‌شود. گویند: نخستین کس که بنیاد این شهر نهاد فیروز شاه بود که آن را «بازان فیروز» نامید. بوسعد گوید: شاید نسبت این شهر به اردبیل پسر ارمنی پسر لنتی پسر یونان باشد. رطل این شهر بزرگ یک هزار و چهل درم است. میان این شهر و «سراو» دو روز، تا تبریز هفت روز، تا خلخال دو روز راه است. بسیاری از دانشمندان در هر رشته بدین شهر نسبت دارند.^۱

۲-۱- تبریز

در باب وجه تسمیه شهر تبریز در میان محققان اتفاق کلمه وجود ندارد. برخی از آن‌ها مانند دیاکونف^۲ و علی‌اف^۳ ریشه را به دوره باستانی و زمان سارگون رسانده و برخی دیگر به دوره اسلامی. مؤلف تاریخ تبریز بعد از بررسی تمامی نظرات در این زمینه نتیجه گرفته است: «که تارویی نام باستانی تبریز با نام تارویی یا توری که نام کوه سرخاب بوده، ارتباط دارد. نام این کوه نیز در گذشته تائوری یا تووری بود. بدین ترتیب با افزودن حرف «ز» به آخر «تارویی»، «تاوری» و «تائوری» واژه «تاورژ»، «داورژ»، «توریز» و

۱. البلدان، ج ۱، ص ۱۸۳.

۲. دیاکونف، ص ۲۱۶.

۳. علی‌اف، ۲۱۳.

«تبریز» به وجود آمده است. بی‌تردید این مطلب در حد یک احتمال است و پژوهش‌های آینده، تکلیف قطعی آن را روشن خواهد کرد.^۱ یاقوت در باب قرار گرفتن آن در عرض جغرافیای مناسب و مطبوعی آب و هوا سخن رانده و آورده که «درازای جغرافیایی این شهر ۷۳ درجه و یک‌ششم، و پهنای جغرافیایی آن ۳۷ درجه و نیم است.^۲

۳-۱- ارومیه

همان‌طور که مؤلف تاریخ ارومیه اشاره نموده است شهر ارومیه در دوره‌های تاریخی مختلف به واسطه دریاچه ارومیه اهمیت داشته و مورد توجه قرار گرفته است.^۳ در منابع جغرافیایی در این زمینه مطالب فراوانی هست. مقدسی از صعب‌العبور بودن راه‌های آن سخن رانده^۴، ابن خرداد به آن را شهر زادگاه زردشت دانسته است.^۵ یاقوت درباره شهر ارومیه و وجه تسمیه آن آورده است که: «با یای بی‌تشدید. فارسی گفته است: در ارومیه که نام شهری است، بنا بر دستور زبان عرب با تشدید یا بی‌تشدید خوانده شود، اگر بی‌تشدید بخوانند همزه آن اصلی خواهد بود، و یای آن بدل واو است. مانند ببرین و چون تانیث آن مانند «عنصوه» نبود به یا تبدیل شد و در شعر جایز است که یای نسبت بی‌تشدید آید و هرگاه یا را با تشدید آوردند دو راه در آن جایز باشد نخست آنکه همزه زیادی باشد پس وزن این واژه «افعوله» باشد از ریشه رمیت. دوم آنکه همزه اصلی و بر وزن «فعلیه» باشد که از ریشه ارم و اروم باشد و همزه فاء الفعل بشمار آید. ولی در «ارمیا» که نام یک مرد است، هیچ‌گاه نمی‌توان آن را بر وزن «افعلا» فرض کرد، زیرا یای آن برخلاف یای ارومیه بدل از واو نیست. ارومیه نام شهری بزرگ، کهن‌سال در آذربایجان است و نزدیک سه یا

۱. سیدآغا عون الهی، تاریخ پانصد ساله تبریز، ترجمه پرویز زارع شاهمرسی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۸۷، ص ۵۰-۵۱.

۲. یاقوت، ج ۱، ص ۷۰۶.

۳. احمدکاوین‌پور، تاریخ ارومیه، تهران، آذرکهن، ۱۳۷۸، ص ۳۹.

۴. مقدسی، احسن التقاسیم، ج ۲، ص ۵۶۸.

۵. ابن خردادبه، ص ۱۲۰.

چهار میل از دریاچه دور است. آن را شهر زردشت پیامبر مجوس شمردند، من به سال ۶۱۷ آن را دیدار کردم شهری زیبا و پر برداشت است با میوه فراوان و باغ‌های بسیار و هوای نیکو.^۱

۴-۱-خوی:

مؤلف تاریخ خوی در باب وجه تسمیه شهر خوی آورده است که به احتمال این اسم باقی‌مانده نام قلعه‌ای باستانی در زمان آشور و اوراتو است که در منطقه به‌جای مانده است. از سوی دیگر او نظراتی که در این زمینه وجود دارد و ریشه نام را غیر از این می‌دانند، رد کرده است.^۲ در دوره اسلامی خوی در کنار شهری به نام کولسره واقع بوده و در فاصله‌ای از هر سراب قرار داشته است.^۳ مقدسی شهر خوی را جز ناحیه ارمنیه به حساب آورده است.^۴ اما ابن رسته آن را جز آذربایجان آورده است.^۵ یاقوت هم خوی را در جز آذربایجان آورده و از فراوانی میوه در آنجا سخن رانده است.^۶

قزوینی در باب خوی آورده است که «ولایتی است معمور و مشهور از ولایات آذربایجان. قلعه‌ای متین دارد و آب و درخت در آنجا بسیار است. اهلش سنی مذهبند و پارچه‌ای که موسوم به «جولخ» است در آنجا بافند. در آنجا، چشمه‌ای است موسوم به «کنکله»، تابستان، آتش سرد و زمستان، بسیار گرم است.»^۷ اگرچه مستوفی از این شهر به‌عنوان ترکستان ایران یاد کرده است، اما مشخص نیست که این نسبت

۱. معجم البلدان ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۱۹۹

۲. محمد امین ریاحی، تاریخ خوی، تهران، توس، ۱۳۷۲، ص ۲۲.

۳. ابن خردادبه، ص ۱۲۰.

۴. مقدسی، ج ۲، ص ۵۵۵.

۵. ابن رسته، الأعلاق النفیسة، ص ۲۷۲.

۶. البلدان، ج ۲، ص ۳۳۲.

۷. محمد بن زکریای قزوینی، آثار البلاد و اخبار العباد، ترجمه میرزا جهانگیر قاجار، ص ۶۰۶.

به سبب آب و هوای آن بوده یا سفید چهره‌گی و ختای‌نژاد بودگی مردمان آن که مستوفی به آن اشاره نموده است.^۱

۵-۱- سلماس:

مؤلف تاریخ سلماس پس از بررسی وجه تمسیه این شهر در منابع قدیمی و مآخذ جدید مدعی شده است که نام شهر به ریشه‌ای در دوره آشوری برمی‌گردد.^۲ سلماس از سوی منابع جغرافیایی به‌عنوان شهری از ایالت آذربایجان به‌حساب آورده شده است. اما در کتاب مقدسی جز ارمنستان است.^۳ ابن رسته آن را در نزدیک خوی گفته است.^۴ ابن فقیه آن را در جز ولایت آذربایجان آورده است.^۵ یعقوبی آن را در جز ولایت آذربایجان آورده است.^۶ گویا فاصله آن از ارومیه شش فرسخ بوده است.^۷

۶-۱- اهر:

در باب اهر و تاریخ آن تاکنون تحقیق مستقلی صورت نگرفته است. مقدسی این شهر را در کنار خوی و سلماس و دیگر شهرهای مهم ایالت آذربایجان آورده است.^۸ یاقوت درباره این شهر آورده است که «شهری آباد با همه کوچکی پر از نیکوی است. از بخش‌های آذربایجان، میان اردبیل و تبریز، فرمانروایش را

^۱. مستوفی، نزه القلوب، ص ۸۵

^۲. توحید ملکزاده دیلمقانی، تاریخ ده هزارساله سلماس و غرب آذربایجان، تبریز، ائلدارتبریز، ۱۳۸۴، ص ۲۲.

^۳. مقدسی، ج ۲، ص ۵۵۵.

^۴. ابن رسته، ص ۲۷۲.

^۵. ابن فقیه، ص ۱۲۸.

^۶. یعقوبی، البلدان، ص ۴۶.

^۷. قدامه، الخراج، ترجمه حسین قره چانلو، ص ۶۷.

^۸. مقدسی، أحسن التقاسیم/ ج ۲، ص: ۵۵۵

ابن پیشکین نامند، گروهی از فقیهان و محدثان از آن برخاسته‌اند میان آنجا و شهر «وراوی» دو روز راه باشد.^۱

۷-۱-مراغه:

مراغه از جمله مهم‌ترین شهرهای ایالت آذربایجان بوده است. در دوره اسلامی و در قرون اول این شهر مرکز ایالت آذربایجان بوده است. ابن حوقل در باب آن آورده که وسعتش به اندازه اردبیل است.^۲ گویا یک دژ مهم داشته است که به رویین دژ^۳ معروف بوده است. دیوارها و باروهای شهر مراغه را گلین توصیف کرده‌اند و به سرسبزی و وفور میوه‌های مراغه نیز اشاره شده است. یکی از سرسبزترین قسمت‌های مراغه لیلان بوده است که در دوره مغول به یک مکان برای اجتماع برخی از ایلات مغول تبدیل شده بود.^۴ کسروی اسم را مراوا یعنی جایگاه ماد دانسته^۵ سپهروند مدعی شده است که مراغه همان مارگیانه باستانی در کتب رومی است.^۶ و مروارید آن را ترکیبی از مارا، جایگاه و مکان و سرزمین، و آغا، بزرگ، دانسته است.^۷

در دوره اسلامی ایالات آذربایجان سرزمین ثروتمندی بوده است. ابن قدامه در باب خراج این منطقه آورده است که آذربایجان که نواحی آن، اردبیل، مرند، جابروان، ورثان است و مرکزش شهر بردعه است، خراجش طبق میانگینی که گذشت، چهار هزار هزار و پانصد هزار درهم (۵۰۰،۰۰۰، ۴ درهم) است.

^۱. یاقوت، ج ۱، ص ۳۶۲.

^۲. محمد بن حوقل، صوره الارض، بیروت، دارالصادر، ج ۲، ۱۹۳۸، ص ۳۳۵.

^۳. زکریا بن محمد قزوینی، آثار البلاد و اخبار العباد / ترجمه میرزا جهانگیر قاجار، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۳، ص ۶۱۳.

^۴. حمدالله مستوفی، نزهه القلوب، ص ۳۵۷.

^۵. احمد کسروی، ص ۲۲.

^۶. مجید سپهروند، مراغه در سیر تاریخ، تبریز، انتشارات احرار تبریز، ۱۳۸۲، ص ۵۳.

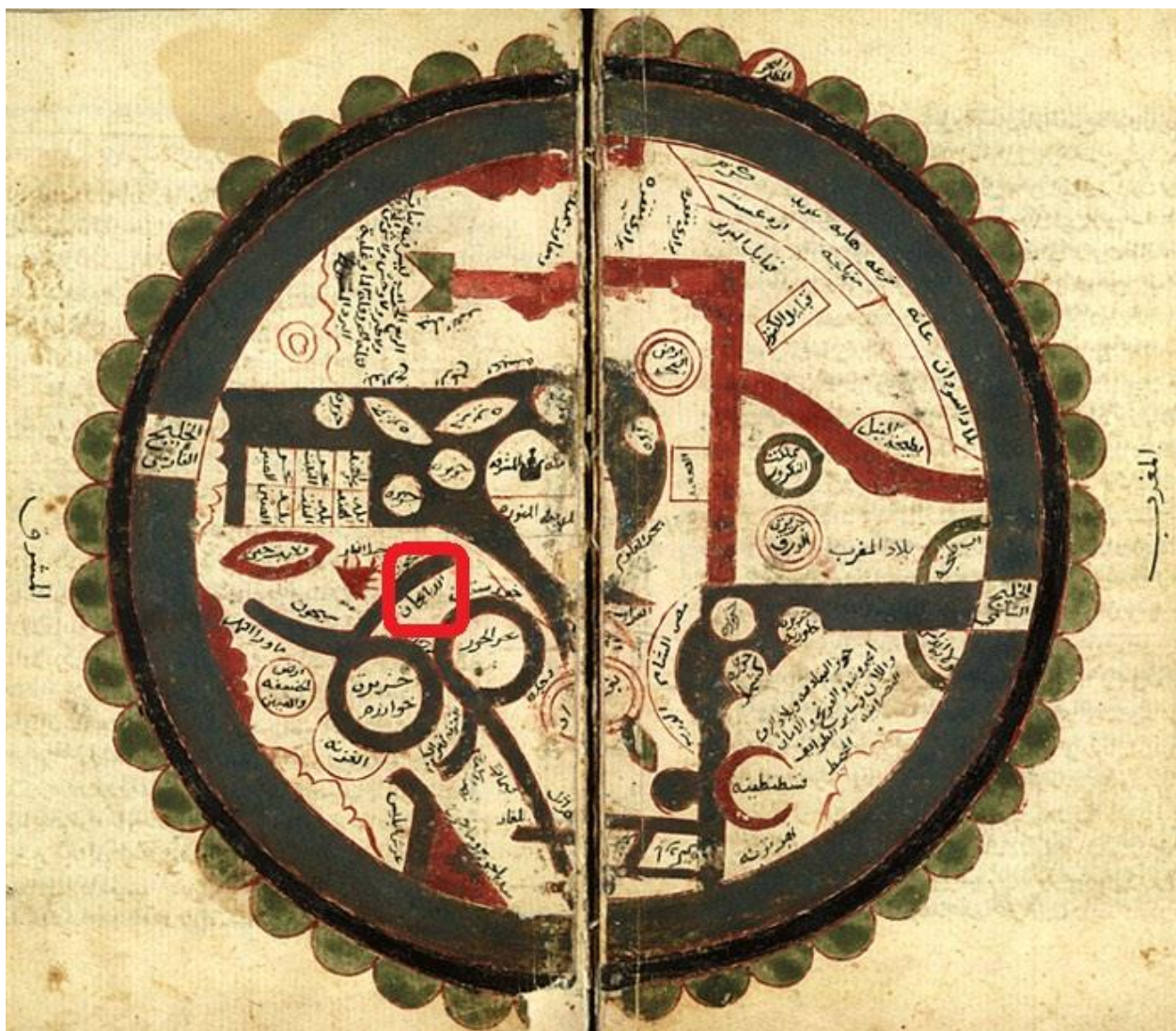
^۷. یونس مروارید، مراغه، تهران، انتشارات علمی، ۱۳۷۲، ص ۶۷.

از دیگر شهرهای مهم ایالات آذربایجان شهر مرد بوده است. بنا بر نوشته جغرافی نویسان این مرد در اوایل اسلام، دهکده‌ای کوچک بود.^۱ ابو البعث برای آن، بار و ساخت. سپس بعث و سپس فرزندش محمد، دژ آن را بر آوردند. محمد در آن کوشکی نیز بساخت.^۲ مقدسی مرد را شهر قابل توجه ای دانسته و آورده است که بارو دارد و باغهای آن را فرا گرفته، ربضی دارد، جامعش در بازار است.



^۱. فتوح البلدان/ ترجمه محمد توکل، متن، ص: ۴۶۳

^۲. البلدان، ابن الفقیه/ ترجمه مختصر، محمد رضا حکیمی، متن، ص: ۱۲۷





ويتصل بها من ناحية الجنوب في جزيرة الطاهرية من ارض بحران
 وبعض الرز ويتصل بها من جهة الشمال بحران في جزيرة الطاهرية من ارض بحران
 من ارض بحران في جزيرة الطاهرية من ارض بحران في جزيرة الطاهرية من ارض بحران
 وجزال فارس وجزال فارس وجزال فارس وجزال فارس وجزال فارس وجزال فارس
 الذي يفرق ما يتصل بها واما ارض بحران في جزيرة الطاهرية من ارض بحران
 صورة الديلم وطبرستان وما يتصل بها واما ارض بحران في جزيرة الطاهرية من ارض بحران

صورة طبرستان في ارض بحران



٧
 ٨



فصل سوم

تاریخ آذربایجان از صدر اسلام تا آمدن سلجوقیان



۱- فتح آذربایجان

ایالت آذربایجان در دوره اسلامی تا پیش از آمدن ترکان سلجوقی چند مقطع را از سر گذرانده است. ابتدا با حمله مسلمانان به این ایالات در جریان فتوحات، در کنار دیگر سرزمین‌ها این ایالت نیز پس از چند حمله به تصرف مسلمانان درآمد. دوره دوم از تاریخ آذربایجان شامل حکومت عمال خلفا بر این ایالت می‌شود که تا زمان برآمدن بابک خرم‌دین و مهروموم‌هایی پس از آن ادامه یافت. دور دیگر نیز شامل تاریخ حکومت‌های محلی در منطقه می‌شود که با آمدن ترکان به آذربایجان رشته آن‌ها از هم گسسته شد و به تدریج سرنگون شدند.

در باب فتح آذربایجان در منابع گزارش‌ها تقریباً اتفاق نظر دارند. در همان اوایل کار که مسلمانان بر کوفه دست یافتند مغیره بن شعبه که به عنوان والی کوفه از سوی عمران خطاب شده بود بنا بر دستور عمر حذیفه بن یم آنرا برای فتح ولایت آذربایجان فرستاد. حذیفه از آنجا به نهاوند آمده و سپس از آنجا برفت تا به اردبیل رسید که کرسی آذربایجان بود و پس از حمله‌ای توانست حاکم آنجا را وادار به صلح کند.^۱

در سال‌های بعد که عمر درگذشت و عثمان خلیفه شد. ولید بن عقبه بن ابی معیط را به عنوان فرمانده به آذربایجان فرستاد. وی چون از مردم منطقه نافرمانی مشاهده کرد "بر اهل موقان و بیروطیلان یورش برد و غنیمت و بردگان گرفت. اهل کوره‌های آذربایجان طلب صلح کردند و او به صلحی همانند صلح حذیفه با آنان مصالحه کرد."

در دوره خلافت علی بن ابی طالب رضی الله عنه سعید بن ساریه خزاعی و سپس اشعث بن قیس کندی به عنوان فرمانده در آذربایجان انتخاب شدند و در آنجا بودند در دوره فرمانداری آن‌ها در ناحیه

^۱. بلاذری، فتوح البلدان، ۴۵۷

شورشهایی از سوی مردم رخ داده بود که در جریان آن جمعی از ارامنه و اهل آذربایجان در ناحیه ارموبل وانکرج برضد اوگردآمدند و سعید جریربن عبدالله بجلی را سوی ایشان گسیل داشت. جریر آنان را شکست داد و رئیسشان را بر دژ باجروان مصلوب ساخت.

شهر ارومیه کمی دیرتر از اردبیل فتح شد. عده‌ای از قبیله آزد تحت رهبری صدقه‌بن علی بن صدقه‌بن دینار به آنجا آمده و با اهل ارومیه بجنگید و به آن شهر وارد شدند و برآن استیلاء یافتند. شهر تبریز را عده‌ای قبیله آزد تحت فرمان رواد ازدی و سپس وجناءبن رواد به تصرف خود درآوردند و در آنجا ساکن شدند و شروع به ساختن خانه‌هایی در آن دیار نمودند. بلاذری از فتح میانج و خلباا به دست عده‌ای از بنی همدان به رهبری عبدالله بن جعفر همدانی خبر داده است. وی در باب دیگر مناطق آذربایجان آورده است که "اما کوره برزه از آن طایفه اود بود و مدینه آن به مردی از همین طایفه تعلق داشت. وی مردمان را در آنجا جمع کرد و حصنی بر آن شهر بساخت. در سال ۲۳۲ علی‌رغم آن مرد اودی منبری در آن بلد برپا شد. اما نری رقریه‌یی بود و در آن کاخی قدیمی و مخروب وجود داشت. مر بن عمرو موصلی طائی در آنجا منزل گزید و در آن بنایی بساخت و اولاد خویش را در آنجا مقیم کرد. سپس فرزندان وی در آن قریه قصرهایی ساختند و آنرا به گونه شهر در آوردند و باز ارجابرو آنرا مرمت کردند و وسعت دادند. آن بلد از سوی حکومت خاصایشان شد چنان که مستقل از والی آذربایجان برآن ولایت داشتند. اما سرراه در آن جماعتی از قوم کنده می‌زیند. یکی از ایشان مرا گفت وی از اولاد کسانی است که با اشعث بن قیس کندی همراه بودند."^۱

^۱. بلاذری، فتوح‌البلدان، ص: ۴۶۵-۴۵۸

از سوی دیگر طبری در باب فتح آذربایجان آورده است^۱ که تفاوت آنچنانی با دیگر گزارش‌ها ندارد و تنها از آن این مهم مستفاد می‌شود که اوضاع آنجا کامل در اختیار مسلمانان نبوده است.^۲

گویا کار فتح آذربایجان در دوره عمر کاملاً انجام نگرفته است تا جایی که طبری در باب آذربایجان در دوره عثمان و رفتن مسلمانان برای غذا به آنجا آورده است.^۳ اگرچه گزارش بلعمی در این زمینه با طبری و بلاذری متفاوت است اما در اصل ماجرا خلل آنچنانی وارد نمی‌کند.^۴ ابن اعثم کوفی داستان فتح آذربایجان را به صورت مجزا نیاورده است. آنچه در کتاب او در باب فتح ارمنیه در زمان معاویه آمده است شامل برخی از نواحی آذربایجان نیز می‌شود.^۵

۲- تاریخ ایالت آذربایجان بعد از خلفای راشدین تا تأسیس سلسله‌های محلی

هنگامی که مختار ثقفی قدرتی در عراق به هم زد محمد بن عمیر را به آذربایجان فرستاد تا بر آنجا حکومت کند. اما کار محمد بن زهیر در آذربایجان صورت نگرفت.^۶ در سال‌های بعدی از سوی امویان عملی به آذربایجان فرستاده شدند که از آن جمله می‌توان به مهلب بن ابی صفرة اشاره کرد. طبری گزارش نموده است که در سال هفتادوشش قمری ابراهیم بن حجر محلی، معروف به ابوالصقیر، که بابنی تیم بن شیبان

۱. طبری، ج ۵، ص: ۱۹۶۱

۲. طبری، ج ۵، ص: ۱۹۷۹-۱۹۸۱

۳. طبری، ج ۵، ص: ۲۰۹۲

۴. تاریخ‌نامه طبری، ج ۳، ص: ۵۳۰

۵. ابن اعثم کوفی، ۲۸۶-۲۹۲

۶. طبری، ج ۸، ص: ۳۳۱۹

متحد و همراه بوده است برآذربایجان گمارده شده است. در سال هشتاد و نهم هجری قمری مسلم‌بن عبدالملک به غزای ترکان رفته و در ناحیه آذربایجان تا باب الابواب پیشرفت و آنجا قلعه‌ها و شهرها گشود.^۱

در سال نود و نهم قمری در آذربایجان اتفاق مهم روی داده بود. طبری گزارش نموده که: "در این سال ترکان بر آذربایجان حمله بردند و جمعی از مسلمانان را بکشتند و بر اموالشان دست‌اندازی کردند، عمر بن عبدالعزیز، ابن حاتم باهلی را سوی آن‌ها فرستاد که ترکان را بکشت و از آنها جز اندکی جان به در نبردند و با پنجاه اسیر از آنها در ناصره پیش عمر آمد."^۲

به نظر می‌رسد مسلمانان نتوانسته‌اند حمله ترکان به آذربایجان را به‌کلی دفع کنند تا اینکه پنج سال بعد آن‌ها دوباره به منطقه یورش بردند. در این سال جراح بن عبدالله حکمی که امیر ارمنیه و آذربایجان بود به غذای سرزمین ترکان رفت که بلنجر به دست وی گشوده شد و ترکان را هزیمت کرد و آنها را با همه فرزندان‌شان در آب غرق کرد و هرچه خواستند اسیر گرفتند و قلعه‌های مجاور بلنجر را گشود و همه مردم آن را برون راند.^۳

حمله ترکان به آذربایجان در سال صد و یازده هجری دوباره نیز تکرار شد. و در این سال هم ترکان سوی آذربایجان رفتند و حارث بن عمرو به مقابله آن‌ها رفت و هزیمت‌شان کرد.^۴ اما این اقدام هم مانع از هجوم ترکان خزری به منطقه نشد و هشام بن عبدالملک بن مروان بن حکم سعید حרشی را به جنگ آن‌ها فرستاد.^۵ در همان سال‌های حکومت هشام بن عبدالملک بن مروان بن حکم، مروان بن محمد به‌سوی

^۱. طبری، ج ۹، ص: ۳۸۲۱

^۲. طبری، ج ۹، ص: ۳۹۵۲

^۳. طبری، ج ۹، ص: ۴۰۴۴

^۴. طبری، ج ۹، ص: ۴۱۱۰

^۵. تاریخ‌نامه طبری، ج ۴، ص: ۹۳۴-۹۴۰

آذربایجان گسیل شد تا بر آنجا حکومت کرده و با مهاجمین منطقه بجنگد.^۱ گویا او از سال صد و چهارده تا سال صد و بیست و شش عهده‌دار این منصب بوده است.^۲ بعد از آنکه مروان بن محمد به خلافت رسید و مقارن شد با سال‌هایی که دولت عباسیان در صدد تدارک روی کار آمدن بودن گزارش‌هایی در باب آذربایجان مشوش است. در سال‌های آغازین خلافت ابوالعباس سفاح ایالت آذربایجان به منصور سپرده شد.^۳ که ارمنیه نیز به آن منضم شده بود و تا داخل جزیره نیز می‌آمد. منصور از قِبَل خود عبدالله بن محمد را به جای خود گمارد.^۴ منصور مجاشع بن یزید را به عنوان عامل آذربایجان به آن ایالت گمارد.^۵ منصوری بعد از گذشت چند ماه از این انتصاب مجاشع بن یزید از آذربایجان را معزول کرد و محمد بن صول را در سال ۱۳۴ عامل آنجا نمود.^۶ بلعمی در این زمینه آورده است که: "پسابوالعباس مردی را از سرهنگان بزرگرا بخواند نامش محمد بن صولو لشکری بزرگ به وی داد و او را به ولایت ارمنیه و آذربایجان فرستاد. و محمد بن صول به آذربایجان شد. مردمان ازهر سویی بر وی گردآمدند تا بیست هزار مرد بروی گردآمد. و آن روز مسافر بن کثیر آذربایجان فروگرفته بود به غلبه. چون بشنید که محمد بن صول آمد، ب رفت و به قلعه سکان شد از زمین اندلس و آن را به حصار گرفت. و محمد بن صول بر در آن قلعه فرود آمد و حرب اندرگرفت و هیچن یاسودتا او را بکشت با متابانش، و آن ولایت صافی کرد و بازگشت.^۷ در باب تاریخ

۱. تاریخنامه طبری، ج ۴، ص: ۹۴۸

۲. طبری، ج ۱۰، ص: ۴۲۷۶

۳. طبری، ج ۱۱، ص: ۴۶۶۶

۴. طبری، ج ۱۱، ص: ۴۶۶۷

۵. طبری، ج ۱۱، ص: ۴۶۶۹

۶. طبری، ج ۱۱، ص: ۴۶۷۴

۷. تاریخنامه طبری، ج ۴، ص: ۱۰۶۷

آذربایجان در این دوره تا زمان شکل‌گیری قیام بابک اطلاعات موثق و کافی در دست نیست. بلعمی روایت مفصلی در باب بابک خرمدین و چگونگی برآمدن او دارد.^۱

۳- تاریخ سلسله‌های محلی آذربایجان تا زمان سلجوقیان

۳-۱- روادیان

کسروی در کتاب شهریاران گمنام آورده است که در قرون چهارم و پنجم هجری در آذربایجان دو خاندان با عنوان روادی وجود داشتند که نژاد یک دسته از آن‌ها بانام رواد از دی به تازیان میرسید و یک گروه دیگر خاندان محمد بن شداد بود که نژادی کردی داشتند و با نام روادیان شهره بودند. این شباهت ظاهری در عنوان دو خاندان سبب ایجاد اشتباهی در میان مؤلفان گردیده است. باید توجه داشت که در نوشتن شاید این دو نام یکسان باشند اما در خواندن متفاوتند و طایفه روادی که نژاد کردی دارند به‌صورت (روادی) تلفظ می‌شود اما طایفه‌ای که نژاد عربی دارند نامشان بر وزن فعال و با تشدید عین (رواد) تلفظ می‌شود. ازجمله افراد این خاندان روادی با نژاد تازی عبارت‌اند از:

رواد پسر مثنی ازدی^۲ که سه پسر با نام‌های وجنا، محمد و یحیی داشت که پس از پدر به ترتیب حاکم این ولایت گردیدند.^۳ از وجنا و دوران او هم اطلاعات اندکی در کتب درج شده و تنها بلاذری^۴ و طبری در مورد اقدامات او سخن رانده‌اند.^۵ از محمد اطلاعاتی درزمینه‌ی اقدامات عمرانی‌اش در شهرهای

۱. تاریخنامه طبری، ج ۴، ص: ۱۲۵۸-۱۲۷۵

۲. یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص: ۳۶۲؛ بلاذری، فتوح البلدان، ص: ۴۶۴

۳. احمد کسروی، شهریاران گمنام، تهران، ۱۳۷۹، چ هفتم، ص ۱۳۳

۴. بلاذری، فتوح البلدان، ص: ۴۶۴

۵. احمد کسروی، شهریاران گمنام، ص ۱۳۳-۱۳۴؛ طبری، ج ۱۳، ص: ۵۸۰۵

آذربایجان برجای مانده^۱ کسروی تخمین زده که محمد تا حدود سال‌های ۲۳۴ حاکم این نواحی و جانشین برادر خود بوده است^۲ از یحیی تنها در تاریخ یعقوبی و در جریان دستگیری وی توسط حمدویه و انتقالش به بغداد در سال ۲۳۵ هـ - ق به ما خبر رسیده است^۳ پس از وی نیز تا زمان حاکمیت ابولهیجا رواقی بر مرند و زرقان یعنی نیمه‌های قرن چهارم هجری ازین خاندان خبری در دست نداریم.^۴

ابولهیجا پسر رواد: بر طبق آنچه در کتاب ابن حوقل آمده^۵ أبی‌الهی‌جاء ابن‌الرواد از اولین حکام رواد در منطقه بوده است. پس از آنکه در سال ۲۳۵ یحیی پسر رواد به دست حمدویه از بین رفت تا سال ۳۳۴ که ابولهیجا بر سرکار آمد هیچ اطلاعی از سلسله روادیان ذکر نشده است.^۶ کسروی بر طبق منابع خود از پادشاهی ابولهیجا در آذربایجان و اران و ارمنستان سخن رانده^۷. از جمله دیگر افرادی که از روادیان حکومت کرده‌اند می‌توان به مملان پسر ابوالهیجا^۸ که با گرجیان نبردهای سختی داشته^۹، ابومنصور و هسودان پسر مملان^{۱۰}، که ابن اثیر او را بهترین پادشاه رودی دانسته.^{۱۱} ابونصر مملان^{۱۲}، که از جانب طغرل

۱. یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص: ۴۶۱؛ طبری، ج ۱۴، ص: ۶۰۱۱

۲. کسروی، شهریاران گمنام، ص ۱۳۴-۱۳۵

۳. یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص: ۵۱۵

۴. کسروی، شهریاران گمنام، ص ۱۳۶

۵. ابن حوقل، صورة الأرض، ج ۲، ص: ۳۳۶

۶. کسروی، شهریاران گمنام، ص ۱۴۲

۷. کسروی، شهریاران گمنام، ص ۱۴۴-۱۴۵

۸. کسروی، شهریاران گمنام، ص ۱۴۸

۹. کسروی، شهریاران گمنام، ص ۱۵۲-۱۵۳

۱۰. کسروی، شهریار گمنام، ص ۱۵۳-۱۵۴

۱۱. ابن اثیر، ج ۲، ص: ۱۴۸

۱۲. کسروی، شهریاران گمنام، ص ۱۸۷

والی آذربایجان شد اشاره نمود.^۱ اگرچه کسروی مدعی شده که ابودلف شاه نخجوان از امرای روادی بوده است و ممدوح قطران تبریزی،^۲ اما ذبیح الله صفا این شخص را از ممدوحین قطران ندانسته است.^۳

۲-۳- حاکمان مرند

اصل این خاندان از قبیله عتبی بود که در دوران منصور عباسی به آذربایجان آمدند و در مرند اقامت کردند جد اعلا آنها حلبس بود. پس از وی پسرش بعیث حاکم مرند شد که همین بعیث بود که در اطراف مرند بارو کشید و در آن اقامت کرد پس از وی فرزندش محمد برجای او نشست که به گفته طبری در دوران او مرند آباد و وسیع گشت.^۴ به گفته طبری و ابن اثیر در دوران وی شورش عظیم به سرکردگی او بر علیه خلیفه به پا شد که توسط متوکل سرکوب گردید و در نهایت به مرگ محمد منجر شد.^۵ ابن اثیر در باب محمد بن بعیث آورده است که: "محمد بن بعیث دژبان یک قلعه استوار بنام شاهی بود. ابن بعیث آن قلعه را از ابن رواد گرفته بود که از ملوک آذربایجان محسوب می شد و نیز قلعه دیگری در آذربایجان بنام تبریز داشت (در آن زمان تبریز کوچک و ناچیز بود).^۶

۳-۳- حاکمان ارومیه

اولین حاکم این خاندان صدقه بن علی بن صدقه بود که بر طبق متن بلاذری به جنگ و خونریزی و یاری مردانش توانست بر اورمی حاکم شود. بلاذری آورده است که: "صدقه بن علی بن صدقه بن دینار مولای قوم ازدبا اهل ارومیه بجنگید و به آن شهر وارد شد و بر آن استیلاء یافت و خود و برادرانش در آن

۱. ابن اثیر، ج ۲۲، ص: ۳۵۵

۲. کسروی، شهریاران گمنام، ص ۱۹۲.

۳. ذبیح الله صفا، تاریخ ادبیات در ایران، ج ۲، ص: ۴۴

۴. کسروی، شهریاران گمنام، ص ۱۳۶-۱۳۷

۵. کسروی، شهریاران گمنام، ص ۱۳۷-۱۳۹

۶. ابن اثیر، ج ۱۷، ص: ۸۱

قصرهائی بساختند.^۱ گویا این صدقه از کردان موصل و مولی آزد بوده است. از میان فرزندان این حاکم از نوه‌اش طریق به عنوان حاکم موصل و آذربایجان خبر آورده است وی همچنین سال ۲۰۹ از سوی مأمون والی ارمنستان و آذربایجان شد و از جمله مبارزه با بابک خرمی بود. همچنین در تاریخ ابن اثیر به جنگ وی با سید بن انس موصلی اشاره شد که در نهایت به خشم مأمون و سرکوبی طریق توسط محمد بن حمید طوسی در سال ۲۱۲ انجامید.

۴-۳-ابی ساج

در اواخر قرن سوم هجری بخش‌های وسیعی از ایالت آذربایجان در دست بنی ساجیان بود. ابن اثیر در این زمینه آورده است که در سال دویست و هشتاد و هشت مرض و با در آذربایجان شایع شد بسیاری از مردم مردند. بعدی که‌رزنندگان کفن برای مرده نمی‌یافتند. مرده‌ها غالباً در عرض راه افتاده و کسی نبود که آنها را دفن کند. در آن سال محمد بن ابی الساج که ملقب به افشین شده بود در آذربایجان با مرض و با درگذشت. اتباع او جمع شده فرزندش دی و داد راجانشین او نمودند. یوسف بن ابی ساج بحال اعتراض کنارگرفت - عده کمی گر داو تجمع کرده بودی، و داد بربرادرزاده‌اش حمله کرد و او از میان سپاه گریخت. یوسف به او پیشنهاد کرد که همراه او باشد او نپذیرفت و از طریق موصل راه بغداد را گرفت و آن در ماه رمضان بود.^۲ در سال ۲۹۷ عاقبت ایالت آذربایجان به دست یوسف بن ابی ساج افتاد. در این مقطع بخش‌هایی از ارمنستان نیز به آن منضم شده بود.^۳ یوسف بن ابی الساج توانست قزوین و زنجان و ابهر را نیز تصرف کند است.^۴

^۱. بلاذری، فتوح البلدان، ص: ۴۶۴

^۲. ابن اثیر، ج ۱۹، ص: ۲۸

^۳. ابن اثیر، ج ۱۹، ص: ۱۱۴

^۴. ابن اثیر، ج ۱۹، ص: ۱۴۹-۱۷۷

۵-۳-حاکمان نیریزی آذربایجان

نخستین حاکم این خاندان مر بن علی موصلی طایی^۱ بود که بر طبق آنچه در متن بلاذری آمده در نیریز حکومت خود را بر پا نهاد. پس از وی علی و سپس عمر حاکم شدند که بر طبق گفته طبری و ابن اثیر سال ۲۶۰ از سوی خلیفه والی آذربایجان شد و سپس حمد فرزند وی والی آذربایجان شد.^۲



^۱. طبری، ج ۱۵، ص: ۶۴۴۴

^۲. کسروی، شهریاران گمنام، ص ۱۴۰

فصل چهارم

تاریخ حکومت سلجوقیان

درآمد

سلجوقیان اولین و وسیع‌ترین امپراتوری ایران بعد از اسلام و بزرگ‌ترین قدرت قلمرو شرقی جهان اسلام را در قرون میانه پدید آوردند. حکومت سلجوقیان در عرصه‌ی سیاسی و نظامی، حکومتی موفق بود. آن‌ها با شکست دادن غزنویان، بخش وسیعی از سیحون تا دریای مدیترانه را در دست گرفتند، دستگاه خلافت عباسی و شهر بغداد را در حیطه و حوزه‌ی نفوذ خود درآوردند و به حمایت از سیاست‌های کلی نیروهای سنی مذهب در منطقه و تقابل با خلافت شیعی فاطمیان و گروه‌های شیعی منطقه برخاستند.

سلاطین سلجوقی خود پیرو مذهب سنت و جماعت بوده و حنفیان متعصبی بودند^۱ و به دلیل نیازی که به کسب مشروعیت سیاسی از سوی خلیفه‌ی عباسی داشتند و برای این‌که خود را پایبند و ملتزم به دستگاه خلافت و رهبری معنوی و دینی خلفا نشان دهند که بر مذهب اهل سنت و جماعت شافعی بودند بر تعصب خود می‌افزودند. البته این تعصب صرفاً و واقعاً برای خدمت به دین و مذهب ابوحنیفه نبوده بلکه در جهت رسیدن به اهداف سیاسی و مصالح حکومتی بود. «ترکمانان سلجوقی و دیگر طوایف ترک، یا غلامان امارت یافته‌ی آنان نیز که عادتاً بر مذاهب اهل سنت و به‌حکم سادگی طبع مردمی خرافی و متعصب بودند بعد از غلبه بر ایران و تشکیل حکومت، همین سیاست محمود غزنوی در آزار مخالفان مذهبی را دنبال کردند و به‌ویژه در تأیید و تقویت خلفای بغداد که در دوره‌ی قدرت آل‌بویه بسیار ضعیف شده بودند، همت گماشتند. ظاهر این امر در این راه اظهار اعتقاد به تسنن بود ولی حقیقت آن بود که غلامان و قبایل ترک از غزنوی‌ها به بعد، به سبب آن‌که از نژاد ایرانی نبودند و نسب سازی آنان نیز در اعتقاد نژادی ایرانیان به امر سلطنت چندان کارگر نمی‌افتاد ناگزیر به‌طرف سیاست مذهبی اسلام می‌رفتند که ریاست به

^۱. الراوندی، ص ۷۱-۹۱.

نژاد نیست بلکه به تقوی و اجرای احکام الهی است. پس آن‌ها می‌کوشیدند که به اجرای احکام دینی تظاهر کنند تا استحقاق خود را در حکومت بر مسلمانان ثابت نمایند.^۱

در نگاهی وسیع‌تر، مسئله حج و آیین حج‌گزاری و اقدامات این حکومت در منطقه حجاز و شهر مقدس مکه را می‌توان از در همین چارچوب دید. لذا در این فصل بررسی تاریخ سیاسی سلاجقه و ارتباطات آن‌ها با خلفای عباسی و حمایت‌های که از مذهب اهل سنت داشتند موضوع اصلی است تا فضایی که باروی کار آمدن سلجوقیان و در نتیجه اقدامات آن‌ها شکل گرفته است بازسازی شود.

۱- شکل‌گیری امپراتوری سلجوقیان

سلجوقیان، خاندانی از «غزان» یا ترکمانان بودند که به علل انبوهی خانه و حشم و تنگی چراخورو فشار قبایل دیگر... به خراسان مهاجرت کردند. آنان تا زمانی که سلطان محمود غزنوی زنده بود، خطر عمده‌ای برای غزنویان محسوب نمی‌شدند؛ هرچند که تعارضاتی داشتند. درگیری و جنگ سلجوقیان با غزنویان در زمان مسعود غزنوی شدت یافت و نهایتاً با شکست سپاه غزنوی از سلجوقیان در دندانقان، سلجوقیان جانشین آن‌ها در ایران شدند.

پیش از شکست غزنویان در نبرد دندانقان و زمانی که مسعود مجبور به دادن نواحی از سرزمین خراسان به سلجوقیان شد خلیفه عباسی درصدد ایجاد روابط با سلجوقان برآمد. خلیفه القائم بامرا الله با فرستادن فرستاده‌ای سیاسی «سلجوقیان را ترسانده بود و آن‌ها را به یاد خدا افکنده و وادار کرده بود که خداپرستی را رعایت کنند و شهرهای خدا را آباد سازند». سلجوقیان نیز فرستاده‌ی خلیفه را گرمی داشتند و به او خلعت دادند.^۲ غزنویان و پیروزی قاطع سلاجقه نوید سرآغازی برای تصرف سایر مناطق شرق خلافت

^۱. ذبیح الله صفا، ص ۲۷۱.

^۲. بنداری اصفهانی، ص ۷.

عباسی می‌داد و از همین رو همین شکست زمینه را برای خلافت عباسی مهیا نمود که باب مناسبات با سلجوقیان را بیش از پیش بگشاید. ظهور سلجوقیان، برای خلافت عباسی، فرصتی طلایی بود؛ زیرا خلافت عباسی بی‌آبرو و شکسته شده بود؛ چه از نظر قدرت حکومت و چه از لحاظ برقراری عدالت و انصاف. سرانجام هم قدرت را بویه‌یان از ایشان گرفتند.^۱ لذا برای خلیفه، این بهترین فرصت بود که از این خاندان نخواست، قوی، مطیع و علیه آل بویه و حتی فاطمیان و اعاده‌ی قدرت سابق خویش، استفاده‌ی بهینه کند. در سوی دیگر ماجرا سلجوقیان نیز به‌خوبی می‌دانستند که برای تحکیم حکومت خود بیش از هر چیز به تأیید خلیفه عباسی نیازمندند. آگاه بودند که همه‌ی حاکمان آن روز، برای کسب مشروعیت حکومت خود، به‌ناچار نیازمند تأیید خلیفه هستند. سلجوقیان به‌وضوح پی برده بودند که حتی آل بویه‌ی شیعه نیز، خلیفه و خلافت عباسی را قبول دارند. بی‌شک آنان از سرنوشت صفاریان آگاه بودند. پس در آغاز، چون حکومت‌های دیگر به استثنای علویان طبرستان و... از خلیفه حمایت کردند تا حمایت شوند. از همین رو می‌بینیم سلجوقیان نیز پس از پیروزی در نبرد «دندانقان» در سال ۴۳۱ قمری همچنان به روابط دوستانه‌ی خود با خلیفه ادامه دادند. پس از مشورت، مصلحت در آن دیدند که نامه‌ی ای به القائم بامر الله بنویسند و علل جنگ با غزنویان را توضیح دهند تا از طرف خلیفه، خطری آنان را تهدید نکند. در این نامه خود را مطیع و هوادار دولت عباسی قلمداد کردند و خود را مسلمانانی معرفی کردند که به جهاد در راه خدا مشغول هستند. از ظلم و ستم غزنویان به خاندان خود یاد کردند و تأکید نمودند که می‌خواهیم حکومت ما بر نهج دین و فرمان امیرالمؤمنین باشد.^۲

در مورد سرعت تصرف ایران توسط سلاجقه باید تأکید نمود آشفته‌گی سیاسی در میان امیران آل بویه و تقسیم قدرت و سرزمین میان آن‌ها و نیز وجود امارت و حکومت‌های کوچک در این سو و آن سو

^۱. ریچارد فرای، ص ۲۴۵.

^۲. راوندی، ص ۱۰۳.

ایران که همیشه با هم منازعه داشتند زمینه را برای سلجوقیان فراهم نمود. سیر تصرف ایران توسط سلجوقیان و تسلط کامل آن‌ها بر سرزمین ایران و نواحی شرقی مدیترانه بدین صورت بود که طغرل سلجوقی بعد از غلبه بر مسعود در دندانقان توانست خراسان را صاحب شود. او بلافاصله پس از پیروزی بر غزنویان بر تخت نشست و همه اعیان خراسان نیز به عنوان امیری خراسان بر او سلام کردند، سپس نامه‌های فتح به همراه علم‌های سپاه سلطان جدید را به سوی خانان و اعیان ترکستان فرستادند. سلجوقیان همچنین به دست به تحکیم موقعیت خویش در منطقه زدند و از همین رو طغرل در نیشابور، یبغو با ینالیان به مرو و داوود با بیشتر سپاه به بلخ رفتند و در آنجاها مستقر گشتند.^۱

در این میان طغرل پس از این پیروزی به فتوحات خود ادامه داد و در سال ۴۳۳ هجری گرگان و طبرستان را از انوشروان بن منوچهر زیاری گرفت و سال بعد به فتح خوارزم رفت. پس از بازگشت از فتح خوارزم وی آهنگ ری و عراق عجم نمود. طغرل بیگ به اتفاق برادرش ری را تصرف کرد و از آنجا غنائم بسیار به چنگ آورد و اطاعت قزوین را به شرط پرداخت ۸۰۰۰۰ دینار پذیرفت و چند تن از رهبران مستقل غز را به عقد قرارداد و فرمانروای دیلم و همچنین «سلار» طارم را به اطاعت خویش و سرانجام ابوکالیجار گرشاسب پسر علاءالدوله (مشهور به ابن کاکویه) حاکم همدان را به تخلیه همدان و به قبول حکومت ری ناگزیر ساخت. گرشاسب در اینجا (بدون اینکه سپاهی مخصوص به خود داشته باشد) مستقیماً تحت نظارت سلجوقیان قرار داشت و از این جهت دیگر خطری از جانب او متصور نبود.^۲

در این میان ابراهیم ینال سیستان را مسخر کرد و به کرمان که در تصرف ابو کالیجار بویه بود حمله نمود، هرچند حمله ابراهیم ینال از طرف دیلمیان مقیم آنجا دفع شد ولی با وقوع این حادثه برای

^۱. یوسفی فر، ص ۴۳.

^۲. اشپولر، ۱ ص ۲۲۶.

نخستین بار تصادمی مستقیم میان آل بویه و سلجوقیان به وقوع پیوست.^۱ طغرل سلجوقی نیز با استفاده از ضعف نیروهای کُرد حاکم در منطقه جبال و غرب ایران به راحتی دینور، قرمسین، صیمره، حلوان و خانقین را به تصرف خویش درآورد.^۲ در سوی دیگر امرا و فرماندهان نظامی طغرل توانسته بودند در نواحی دیگری همچون آذربایجان، قفقاز، ارمنستان، آناتولی و... پیشروی کنند و بدین ترتیب طغرل حاکم بلامنازع ایران گشت و لذا در این مرحله می‌بایست نحوه و سطح روابط او با خلیفه بغداد کاملاً روشن می‌گشت. البته باید متذکر گشت که این تصرفات گسترده و سریع اهمیت تحرکات سلجوقان در منطقه را برای خلیفه عباسی و ایران بویهی محسوس‌تر کرده بود و از همین رو هم بود که پس خلیفه حکومت طغرل را تأیید کرد و دستور داد: «بر منابر بغداد به نام طغرل خطبه کردند و نام او بر سکه‌ی دارالضرب نقش زدند و...».^۳

از همین رو طغرل در محرم سال ۴۴۷ هجری از همدان به سوی بغداد حرکت نمود^۴ و اعلام کرد به قصد حج و اصلاح راه مکه و لشکرکشی به شام و مصر علیه خلیفه فاطمی المستنصر بدان سو می‌رود.^۵ با این وجود زمانی که طغرل قصد رفتن به سوی بغداد را نمود ملک الرحیم امیر بویهی و ارسلان بساسیری مقدم ترکان بغداد برخلاف نظر و رأی خلیفه خود را برای نبرد آماده کردند. خلیفه پیش‌دستی کرد و ضمن خواندن نام طغرل در یکی از مساجد بغداد اعلام نمود که طغرل مجاز است به بغداد درآید.^۶ با ورود طغرل سلجوقی به بغداد خلیفه القائم و بزرگان بغداد از او استقبال کردند. مدتی بعد ملک رحیم آخرین امیر آل بویه دستگیر و در قلعه سیروان زندانی شد و بدین ترتیب طومار حکومت آل بویه به دست سلجوقیان برچیده

^۱. ابن اثیر، ۲۲ / ۲۱۷-۲۱۸.

^۲. یوسفی فر، ص ۴۵.

^۳. نیشابوری، ص ۱۸-۱۹.

^۴ Osman Turan, *Selçuklular Tarihi ve Türk İslâm Medeniyeti*, İstanbul: Boğaziçi Yayınları, ۱۹۹۹, ۱۱۵-۱۱۷.

^۵. ابن اثیر، ۲۲ / ۳۱۳.

^۶. ابن اثیر، ۱۳۷۱: ۲۲ / ۳۱۳-۳۱۵.

شد.^۱ هرچند قدرت سلجوقان را نمی‌توان نادیده انگاشت اما شاهزادگان آل‌بویه از مدت‌ها پیش بر سر ارثیه با یکدیگر به پیکار برخاسته بودند و با فراموشی اصل فرمان‌برداری از امیر ارشد حکومت آل‌بویه دچار ضعف و چندپارگی شده بود.^۲ روابط گرم طغرل با خلیفه عباسی القائم باعث شد که خلیفه با ارسال خاتون دختر داود برادر طغرل بیک را به زنی بگیرد.^۳ ناامنی و هرج‌ومرجی که سپاهیان سلجوقی در بغداد ایجاد نموده بودند باعث گشت خلیفه از طغرل بخواهد با سپاهیانش بغداد را ترک گوید و او نیز پذیرفت و به‌سوی شمال بین‌النهرین لشکرکشی نمود و مناطقی همچون تکریت، موصل، نصیبین و دیاربکر را متصرف گشت.^۴

با این همه مدتی بعد و به دنبال غیبت طغرل در بغداد و گرفتاری او به شورش ابراهیم ینال برادرش^۵ بغداد دوباره دچار آشوب شد. ارسال بساسیری که با خلیفه فاطمی بیعت کرده و توانسته بود بر موصل مسلط شود مدتی بعد هم بر بغداد تسلط یافت. او خلیفه عباسی را عزل و زندانی کرده بود و به نام خلیفه فاطمی در بغداد خطبه خواند و سعی در تصرف سایر نواحی بین‌النهرین نمود.^۶ اما دوران استیلای وی تنها یک سال به طول انجامید و طغرل پس از سرکوبی برادرش راهی عراق گشت. با ورود او به منطقه بغداد بساسیری به شام عقب نشست. طغرل در نهروان خلیفه را ملاقات نمود و همراه او وارد بغداد گشت و بدیت صورت حاکمیت سلاجقه بر منطقه عراق نیز تثبیت گشت.^۷ طغرل پس از پیروزی‌های درخشانش دختر خلیفه را از وی خواستگاری کرد. خلیفه مخالف بود اما به دلیل پافشاری عمیدالملک کندی و رضایت

^۱ ابن اثیر، ۲۲/۳۱۳-۳۱۶

^۲ فرای، ۲۴۲

^۳ صدرالدین حسینی، ۵۵

^۴ ابن اثیر، ۲۲/۳۲۹-۳۳۵

^۵ Osman Gazi Özgüdenli, Selçuklular "Büyük Selçuklu Tarihi ۱۰۴۰-۱۱۵۷", I, İstanbul: İSÂM:

۲۰۱۵، ۹۳-۹۴.

^۶ صدرالدین حسینی، ص ۵۷.

^۷ راوندی، ۱۰۷-۱۰۹

همسر خلیفه به این ازدواج رضایت داد؛ اما طغرل از این مصاهرهت زیاد کامی نگرفت چرا که شش ماه بعد و در بازگشت از بغداد در ری درگذشت (۴۵۵ ه ق) دوران سلطنت وی ۲۴ سال بود.^۱

طغرل و سلجوقیان با این اقدامات به عنوان مدافعان و مروجان راست دینی سنی و سلسله‌ای که اعتبار خلافت را به آن بازگردانده بود مطرح شدند.^۲ آن‌ها در تلاش برای استحکام موقعیت خویش به تقویت خلیفه و بالطبع تقویت موقعیت مذهب تسنن کمک کردند. به این ترتیب سلجوقیان از یک طرف، خلفای عباسی را مدیون خود ساختند و از حمایت آنان برخوردار گشتند و از طرف دیگر برای کسب حیثیت و محبوبیت و بقای خود، می‌باید در جهت دوام خلافت و مذهب اهل تسنن می‌کوشیدند. در عرصه مناقشات مذهبی با مذهب و اعتقادات آل بویه که خلافت را به ضعف کشانده بودند، به ستیزی بی‌امان می‌پرداختند. هرچند در دوره دوم حکمرانی سلاجقه روابط آن‌ها با خلفا به تیرگی گرایید و منجر به جنگ‌های متعدد بین طرفین گشت، اما سلجوقیان همچنان از مذهب اهل سنت حمایت می‌کردند و علی‌رغم درگیری با خلفا اقدامی جدی علیه دستگاه خلافت عباسی انجام ندادند. البته یادآوری این نکته ضروری است که از دوره برکیارق با هجوم جنگجویان صلیبی به منطقه بیت المقدس و سرزمین‌های اطراف آن، هرچند جدال مسلمانان ادامه یافت اما تا حدی از اهمیت آن کاسته شد. بخصوص آنکه قدرت فاطمیان رو اضمحلال بود و نهایتاً در نیمه دوم قرن ششم به دست صلاح‌الدین ایوبی از بین می‌روند.

۲م- مناسبات با خلافت عباسی (الب ارسلان و ملک‌شاه):

طغرل هنگامی که فوت کرد فرزند پسری نداشت اما پیش از مرگ سلیمان پسر برادرش چغری را به جانشینی برگزید. عمیدالملک کندی وی را به تخت نشاند و به نام وی خطبه خواند؛ اما سپاهیان به آلپ

^۱ ابن اثیر، ۲۲/ ص ۳۷۶-۳۷۷.

^۲ AbbasGurbanos, "Abbasiler Döneminin İlk Asrında Azerbaycan", Basılmış Doktora Tezi, Konya: Sosyal Bilimler Enstitüsü, ۲۰۰, ۱۳-۱۶.

ارسلان برادر سلیمان نظر داشتند و در قزوین به نام وی خطبه خواندند. وی همراه با خواجه نظام الملک به ری آمد و در آنجا به عنوان دومین سلطان این دودمان به تخت سلطنت نشست. سلطان جدید سلجوقی هرچند هیچ‌گاه از بغداد دیدن نکرد و مناسباتش با خلیفه از طریق نمایندگان آن‌ها صورت می‌گرفت اما او در رابطه با خلافت عباسی نیز سیاست فعالی در پیش گرفت و به‌منظور ترمیم روابط تیره شده دوران طغرل ابتدا دختر خلیفه را روانه بغداد نمود و به خلیفه القاء نمود که قتل عمیدالملک کندریکه مدتی پیش به تحریک خواجه نظام الملک کشته شده بود را به تلافی رفتار ناشایست او در انتقال دختر خلیفه بدون رضایت خلیفه انجام داده است. او همچنین دخترش ارسلان خاتون را به عقد المقتدی پسر خلیفه و جانشین وی درآورد و ضمن فرستادن دخترش از خلیفه خواست خطبه به نام سلطان بکند.^۱ روابط خلیفه‌ی عباسی و آلپ ارسلان، جانشین طغرل، درمجموع دوستانه بود و شاید بتوان ادعا کرد که آلپ ارسلان بیش‌تر در پی به دست آوردن رضایت خلیفه بود. برای نمونه، وقتی که سلطان در سال ۴۶۴ ق «آیتکین سلیمانی را به سمت شحنة‌ی بغداد برگماشت... خلیفه به شحنة‌ی آیتکین رضایت نداد، زیرا فرزند او یکی از غلامان خلیفه را کشته بود. سلطان به‌جای آیتکین، سعد الدوله گوهر آیین را گماشت».^۲

آلپ ارسلان هم به‌مانند سلف خویش با لشکرکشی‌های خود به وسعت ممالک سلجوقی افزود. بااین وجود می‌توان مهم‌ترین اقدامات او را فعالیت‌های او برضد فاطمیان مصر و همراهی گسترده او با سیاست‌های نظام الملک در زمینه‌ی مخالفت با تشیع، گسترش مدارس نظامیه و تدریس دروس فقهی اهل سنت در حمایت از مذهب تسنن دانست. سیاست کلی سلجوقیان در شام و عراق علاوه بر حفظ امرای عرب و محلی این دو منطقه، جلب وفاداری و اطاعت آن‌ها از خود و تداوم آن بود. نتیجه چنین سیاستی جلوگیری از نفوذ فاطمیان در آن منطقه بود. چنان‌که محمد بن هاشم، شرف مکه شخصاً به حضور سلطان رسید و اعلام کرد

^۱. ابن اثیر، ۴۶/۲۳.

^۲. بنداری اصفهانی، ۵۲.

از آن پس در آن شهر مقدس خطبه به نام سلطان خوانده می‌شود و نام خلیفه فاطمی حذف می‌گردد.^۱ با این وجود آن‌ها به منظور جلوگیری از نفوذ فاطمیان راه‌های دیگری نیز در پیش می‌گرفتند که بهترین نمونه آن برانداختن خاندان بنی مرداس حاکمان شیعه مذهب حلب بود حتی اگرچه در ۴۶۳ هجری محمود بن صالح حاکم وقت حلب به نام خلیفه عباسی خطبه خوانده بود.^۲

واکنش‌های مذهبی-سیاسی آل بارسلان نیز نشان می‌دهد که او تحت تأثیر اندیشه‌های مذهبی و سیاسی نظام الملک بوده است. به‌طوری‌که نظام الملک در مقابله با جریانات سیاسی-مذهبی با قدرت عمل می‌کرد. او در درجه اول درصدد احیاء قدرت مذهب تسنن و دور کردن مخالفان این مذهب از دربار و دیوان بود. نظام الملک روزگار حکومت طغرل و آل بارسلان را دوره‌ای مقبول و مطلوب می‌داند؛ زیرا سلاطین سلجوقی و ترکان فقط به اهل تسنن توجه داشتند. «... آل بارسلان هیچ نشنیدند که امیری یا ترکی، رافضی را به خویشان راه داده است و اگر یکی از پادشاهان راه دادی با او عتاب کردی و خشم گرفتی».^۳

حکومت سلجوقیان از بسیاری جهات با حکومت‌های قبل از خود تفاوت می‌کرد. این حکومت با بهره‌مندی از وجود اندیشمندان سیاسی و آگاهی چون نظام الملک در مسیری قرار گرفت تا ایران را به کشوری مستقل و یکپارچه تبدیل نماید. اندیشه ایران‌شهری نظام الملک برگرفته از تفکر وحدت سیاسی در سایه وحدت دینی دوره ساسانیان بود. نظام الملک می‌خواست وحدت مذهبی را از طریق آموزش‌های مذهبی به انجام رساند. تأسیس مدارس نظامیه به همین منظور صورت گرفت تا مملکت ایران را به وحدت سیاسی مطلوب نظر اندیشمندان سیاسی برساند او قدم‌های محکمی در این راه برداشت و می‌خواست با تکیه بر مذهب شافعی و رسمیت بخشیدن به آن، اختلافات مذهبی را به حداقل رسانده و در کارگزاران دولتی، همگونی فکری ایجاد

۱. بنداری اصفهانی، ص ۶۵-۶۶.

۲. بنداری اصفهانی، ص ۴۴-۴۵.

۳. نظام الملک، ص ۲۰۰.

نماید. خواجه نظام الملک با این ترفند که مدارس نظامیه به طلاب و مدرسین شافعی مذهب اختصاص دارد، می‌خواست علما و آینده‌سازان مملکت سلجوقیان را به این مذهب جلب نماید و همگونی فکری موردنظرش را در جامعه به مرحله عمل درآورد، ولی اندیشه‌های سیاسی-مذهبی نظام الملک به اختلافات مذهبی دامن زد و محیطی خفقان‌آور و دور از آزادی فکر و اندیشه به وجود آورد که خطری بیشتر از تشنه آراء و افکار داشت. علمای شافعی در مسائل سیاسی دخالت می‌کردند تا آنجا که فقهای شافعی بغداد، از جمله ابوالحسن محمد بن علی بن ابی الصفر راسطی با کمک نظام الملک توانستند فخرالدوله ابونصر محمد بن محمد بن جهریر، وزیر خلیفه را عزل نمایند.^۱

نظام الملک با وجود دخالت در امور دستگاه خلافت، وجود آن دستگاه را به منزله‌ی عاملی وحدت بخش در جامعه اسلامی آن روز ضروری می‌دانست و به همین جهت شخصیت‌هایی را که در جهت براندازی دستگاه خلافت قدم‌هایی برداشته بودند، منسوب به خوارج یا اسماعیلیه می‌کرد.^۲

کشته شدن آلب ارسلان به جانشینی فرزندش جلال الدوله معزالدين ابوالفتح ملک‌شاه انجامید. در زمان ملک‌شاه پیشرفت سلجوقیان در شام ادامه یافت. اتسز خوارزمشاه، دمشق و بخش وسیعی از شام را از فاطمیان گرفت و به قلمرو سلجوقیان افزود (۴۶۸ هـ ق) و قاهره را نیز محاصره کرد.^۳ این مسئله بحث خارج شدن منطقه شام از کنترل فاطمیان و تشکیل حکومت سلاجقه شام شد و ضربه‌ای اساسی به اقتدار و نفوذ آن‌ها در منطقه وارد سازد. ملک‌شاه به منظور حفظ آن منطقه و ممانعت از مقابله به‌مثل فاطمیان آن را به اقطاع به برادرش تاج الدوله تنش داد که نتیجه‌اش شکل گرفتن حکومت سلاجقه شام بود.^۴

^۱. ابن اثیر، ۸۷/۲۳

^۲. نظام الملک، ۲۰۱

^۳. ابن اثیر، ۷۶/۲۳

^۴. ابن اثیر، ۱۴۷/۲۳

اما مهم‌ترین موفقیت نظامی ملک‌شاه که رنگ و بوی دینی بیشتر نیز داشت تسلط حکومت سلجوقیان بر منطقه حجاز و یمن و خارج کردن آن از کنترل فاطمیان بود. ابن اثیر می‌نویسد که ملک‌شاه حاکم قرم‌سین یعنی امیر جب‌ق و تعدادی دیگر از امرا به فرماندهی سعدالدین گوهر آئین روانه حجاز نمود و آن‌ها موفق به تصرف منطقه شدند. دوران ملک‌شاه اوج عظمت دوران سلجوقی است چراکه از کاشغر تا مدیترانه در قلمرو او بود و پیش از او قلمرو هیچ شاهی به این اندازه نرسیده بود. با این‌همه مرگ او آغاز دوران انحطاط این خاندان نیز هست و جنگ‌های جانشینی و مدعیان فراوان قدرت و نیز تجزیه مملکت دامان این سلسله را گرفت. پس از وی تنها سنجر توانست مدتی کروزر کند و درواقع با مرگ ملک‌شاه دوران سلاجقه بزرگ به پایان رسید و ما با حکومت‌های متعدد سلاجقه در عراق، کرمان و شام و روم و خراسان مواجه می‌شویم.

اما روابط ملک‌شاه با خلیفه مقتدی فراز و نشیب بسیار داشت. در آغاز، روابط خلیفه و ملک‌شاه سلجوقی، دوستانه بود. به نوشته‌ی میرخواند، سلطان به ملاقات خلیفه شتافت و حاضر به دست‌بوسی شد که رخصت نیافت. آنگاه سلطان طلب خاتم کرد. خلیفه انگشتی از انگشت بیرون آورد و به سلطان داد... خلیفه وی را خلعت پوشاند و زمام امارت مجموع بلاد اسلام را به او تفویض نمود.^۱ اما اواخر، ارتباط آنان رو به تیرگی نهاد. باسورث می‌نویسد که ازدواج مقتدی با دختر ملک‌شاه، آن توافق و سازشی را که انتظار می‌رفت، میان سلطان و خلیفه به وجود نیاورد. شاهزاده خانم از بی‌توجهی خلیفه به او نزد پدر شکایت کرد. از همین رو طی دیدار دوم ملک‌شاه از بغداد، مناسبات با المقتدی بسیار سرد بود و سلطان به او اعتنایی نکرد.^۲ ملک‌شاه در سال ۴۸۵ قمری برای بار سوم به بغداد وارد شد خلیفه را ناچار کرده بود که مستنصر را از ولیعهدی بردارد و نوه‌ی دختری خود از خلیفه به نام جعفر را ولیعهد کند. او همچنین نیز به

^۱. میرخواند، ۴/ ۲۸۲

^۲. بویل، ص ۱۰۳.

خلیفه گفته بود بغداد را ترک و به دمشق یا حجاز برود. خلیفه از وی مهلتی ده‌روزه خواسته بود که از بخت خوش خلیفه یا به تمهید وی ملک‌شاه در خلال این ده روز درگذشت و خاطر خلافت را آسوده نمود.^۱

۳- نزاع در امپراتوری و قدرت گرفتن خلفا:

با مرگ ملک‌شاه امپراتوری سلجوقی میدان جنگ داخلی میان مدعیان سلطنت شد. از ملک‌شاه چهار فرزند پسر به نام‌های برکیارق، محمد، سنجر و محمود بر جای ماند. ملک‌شاه جانشینی برای خود برگزیده بود. وقتی که وی در بغداد درگذشت همسرش ترکان خاتون به یاری تاج‌الملک فرزند چهارساله‌اش محمود را به تخت نشاند. ترکان خاتون همچنین از خلیفه مقتدی، تأیید سلطنت محمود، فرزند خردسال ملک‌شاه را تقاضا کرد. خلیفه چون فرزند او را خردسال می‌دانست، ابتدا از تأیید سلطنت او خودداری کرد، ولی ترکان خاتون با بذل مال بسیار و وساطت امیر جعفر، پسر خلیفه، خلیفه را راضی به سلطنت محمود کرد. برکیارق که مورد حمایت خاندان نظام‌الملک هم بود این انتخاب را نپذیرفت و اقدام به جمع‌آوری سپاه نمود و به مقابله سلطان محمود چهارساله شتافت. دو سپاه برابر هم قرار گرفتند و محمود شکست خورد. اندکی بعد در ۴۸۷ هجری ترکان خاتون درگذشت و محمود هم به فاصله کمی به مرض آبله فوت کرد^۲ و بدین ترتیب راه برای به سلطنت نشستن برکیارق باز شد.

برکیارق سپس با عمویش تتش حاکم سلجوقی شام که ادعای سلطنت داشت روبرو شد و وی را به کمک وزیرش مویدالملک فرزند خواجه نظام در ۴۸۸ هـ ق در نزدیکی ری شکست داد^۳. ارسلان ارغون عموی برکیارق هم در خراسان شورش کرد و برکیارق برادرش سنجر را برای دفع وی فرستاد اما پیش از رسیدن به خراسان ارسلان ارغون به وسیله غلامانش کشته شد. برکیارق هم حکومت خراسان را به برادرش

^۱. ابن خلکان، ص ۲۸۴-۲۸۹.

^۲. راوندی، ص ۱۳۹-۱۴۲.

^۳. راوندی، ص ۱۴۳.

سنجر داد. وی پس از شکست دادن تتش مویدالملک را برکنار و برادر وی فخرالدوله را وزیر کرد. اشتباهی که به قیمت شورش برادر دیگر برکیارق یعنی محمد که در گنجه حکومت داشت منجر شد. مویدالملک نزد او رفته و وی را به دعوی سلطنت ترغیب نمود.^۱ برکیارق و محمد پنج بار باهم جنگیدند که چهار بار برکیارق مظفر بود و یکبار محمد پیروز شد. عاقبت در ۴۹۷ هـ دو برادر صلح کردند و ممالک را بین همدیگر تقسیم نمودند. در آذربایجان و آران و ارمنستان و موصل بنام محمد و در جبل و طبرستان و خوزستان، فارس، دیار بکر، جزیره، حرمین شریفین به نام برکیارق خطبه خوانده می‌شد. برکیارق سال بعد در ۴۹۸ هـ پس از ۱۲ سال سلطنت در بروجرد درگذشت و فرزند خردسالش ملکشاه را به جانشینی برگزید.^۲ نتیجه مهم دوران برکیارق را باید تقسیم امپراتوری سلجوقی در پی جنگ‌های مداوم قدرت بود.

در مورد روابط برکیارق با خلیفه نیز باید گفت برکیارق در سال ۴۸۶ هجری به بغداد رفت و مقتدی خلیفه در ۱۴ محرم سال بعد، او را سلطان خواند و به او لقب «رکن‌الدین» داد. اتفاقاً روز بعد خلیفه مرد و جانشین او مستظهر نیز، سلطنت برکیارق را تصدیق کرد. البته این حمایت شش یا هفت سال بیش‌تر طول نکشید و خلیفه‌ی عباسی، محمد بن ملکشاه را در «۱۷ ذی‌الحجه ۴۹۲ به سلطنت شناخت و به او لقب غیاث‌الدینا والدین داد»^۳ و در سال ۴۹۵، وقتی که سلطان محمد به همراه سنجر به بغداد رفتند، خلیفه «بدیشان بار داد و طوق به گردن و دستنبند بر دست ایشان نهاد و پرچم آن دو به دست خویش بست»^۴. همچنین، در سال ۵۰۴ هـ، خلیفه خواهر سلطان محمد را به عقد خویش درآورد. سیده خاتون با صد هزار دینار کابین، به بغداد وارد شد. جامه، مال، گوهر، اطرافیان و... او کم‌نظیر بود.^۵

۱. ظهیرالدین نیشابوری، ص ۳۶-۳۷.

۲. ابن اثیر، ۲۳/۳۵۳.

۳. اقبال آشتیانی و عاقلی، ص ۲۹۵.

۴. صدرالدین حسینی، ص ۱۱۰.

۵. صدرالدین حسینی، ص ۱۱۵.

با مرگ سلطان برکیارق امیر ایاز پسرش ملکشاه را به بغداد برد و خطبه به نام وی خوانده شد اما محمد برادر برکیارق که این هنگام موصل را محاصره کرده بود این جانشینی را نپذیرفت و به سوی بغداد حرکت کرد. ایاز ناچار از صلح شد و سلطنت را به محمد واگذار کرد.^۱ بیشتر دوران سلطنت محمد به مبارزه با اسماعیلیه گذشت و هنگامی درگذشت که سپاهش الموت را محاصره کرده بودند (۵۱۱ هـ.ق).^۲

۴- دوران نزاع سلاطین سلجوقی با خلافت عباسی:

سلطان محمد، در موقع احتضار، پسر ۱۴ ساله‌ی خود، محمود را نامزد سلطنت کرد (۵۱۱ هـ.ق) و روز بعد از فوت سلطان، به نام او خطبه خواندند و مستظهر خلیفه نیز در ۱۳ محرم ۵۱۲ امر کرد، در بغداد نام محمود را به سلطنت در خطبه داخل کردند و او را به لقب «مغیث الدین» ملقب ساخت.^۳ سنجر این انتخاب را نپذیرفت و در ۵۱۲ هـ.ق هجری با سپاهی به سمت ری حرکت کرد. ظاهراً ابوالقاسم در گزینی و علی بار بن عمرو حاجب محمود وی را به دشمنی با سنجر ترغیب می‌کردند و همین مسئله به جنگ طرفین انجامید که در آن سپاه محمود شکست خورد. سنجر نامه‌ای به محمود نوشت و او را امان داد و گفت برای سامان کار او آمده است. عاقبت دو طرف صلح کردند. محمود به نفع سنجر مقام سلطنت را به او واگذار کرد و سنجر نیز به وی حکومت ساوه، آوه، قزوین، ابهر، زنجان، گیلان و دیلم و طالقان را داد.^۴ از این زمان به بعد امپراتوری سلجوقی عملاً دو بخش شده بود و حاکمان سلجوقی بخش غربی امپراتوری بیشترین ارتباط را با خلافت عباسی داشتند که روابط حسنه سابق به تیرگی گرایید و به جنگ چندین باره بین آن‌ها منجر شد. با این وجود آن‌ها از حمایت‌های خود نسبت به اهل سنت دست نکشیدند و علی‌رغم درگیری با

^۱. ابن اثیر، ۳۶۰-۳۵۸/۲۳.

^۲. راوندی، ص ۱۶۲.

^۳. اقبال آشتیانی و عاقلی، ص ۳۰۰.

^۴. صدرالدین حسینی، ص ۱۲۰-۱۲۲.

خلفای عباسی بر ضد آنها اقدامی تلافی‌جویانه انجام ندادند. همچنین باید متذکر گشت که با مرگ سنجر حکومت سلاجقه بزرگ به پایان رسید.

روابط محمود سلجوقی با خلافت عباسی نیز در ابتدا دوستانه بود؛ اما در سال ۵۲۰ بود که «میان سلطان محمود و مسترشد خلیفه وحشتی پدید آمد».^۱ ابن اثیر این مورد را توضیح داده است. وی می‌گوید که میان معد الدوله میر نقشی زکوی، شحنةی بغداد و نایبان خلیفه‌ی عباسی، المسترشد با لله، نفرت و انزجاری وجود داشت و خلیفه او را پیوسته تهدید می‌کرد. میر نقش از جان خود بیمناک شد و به‌سوی درگاه سلطان محمود روانه‌ی عراق شد. خلیفه برای سلطان پیام فرستاد و مشکلات عراق و نیز قحطی و خشک‌سالی را بازگو کرد. فرستاده‌ی خلیفه از جانب خلیفه درخواست کرد، سلطان محمود این بار، سفر خود را به بغداد به تأخیر اندازد و به خلیفه مجال دهد که به اصلاح حال شهرهای خود پردازد. پس‌از آن، بازگشت او به عراق مانعی نخواهد داشت. به دنبال این پیام، هدایای خلیفه‌ی عباسی که مالی فراوان بود، به سلطان محمود تقدیم شد. ابن اثیر می‌افزاید، پیام خلیفه را سلطان نپذیرفت و با حرارت به‌سوی عراق روان شد. خلیفه نیز از بغداد بیرون رفت و تهدید کرد که چنانچه سلطان محمود قصد حمله به بغداد را داشته باشد، از آن دیار کوچ خواهد کرد. ابن اثیر در مورد عکس‌العمل مردم می‌نویسد: «مردم چنان گریه‌ی سختی سردادند که همانندش پیش از آن دیده نشده بود». سلطان نیز تحت تأثیر قرار گرفت و دربی جلب رضایت خلیفه برآمد. درنهایت اما سپاهیان آن دو با یکدیگر روبه‌رو شدند که درنهایت پیروزی از آن سلطان بود. خلیفه نیز حاضر به صلح شد. سلطان محمود از آنچه گذشته بود، پوزش خواست، دشمنان خلیفه، به سلطان محمود توصیه می‌کردند که بغداد را آتش بزند، ولی سلطان این کار را نکرد. خلیفه برای سلطان محمود مبالغی پول فرستاد و اسب، اسلحه و غیره هدیه داد. سلطان که در بغداد اقامت داشت، بیمار شد و پزشکان

^۱. میرخواند، ۴/ ۳۲۰

دوری از بغداد را به او توصیه کردند. او نیز عازم همدان گردید و وقتی به آنجا رسید، تندرستی خود را بازیافت.^۱

پس از درگذشت سلطان محمود، طغرل بن محمد بن ملکشاه، به کمک سلطان سنجر در عراق بر تخت سلطنت جلوس کرد. میان او و برادرش مسعود چندین بار جنگ رخ داد. در دسته‌بندی سیاسی پس از مرگ سلطان محمود سلجوقی نیز، خلیفه از مخالف سلطان طغرل، یعنی ملک مسعود جانب‌داری کرد. حسینی می‌نویسد: خلیفه که در آن هنگام دل با سلطان طغرل بد کرده بود، عقد سلطنت از بهر ملک مسعود بست و کسانی نیز به این گواه شدند. سپس او را در دارالسلطنه منزل داد و در واپسین آدینه از محرم آن سال، از بهرش خطبه خواند و در روز یکشنبه، پنجم ماه ربیع‌الاول سال پانصد و بیست و هفت بر او خلعت پوشاند.^۲

دبیس بن صدقه، امیر عربی و فرمانروای که با خلیفه مسترشد جنگید و شکست خورد، پیش سلطان طغرل رفت و او را به جنگ علیه خلیفه تحریک کرد. در جنگ با خلیفه، سلطان را «تب محرق» عارض شد و بارانی عظیم بارید و سپاه طغرل عزیمت نمود. البته دبیس بن صدقه از خلیفه تقاضای عفو کرد و تقاضایش پذیرفته شد.^۳ پس از درگذشت طغرل، سلطان مسعود به درخواست عده‌ای از طرفدارانش خود را به همدان رساند و پادشاهی‌اش را آغاز کرد. مسعود خود نیز در ۵۴۷ درگذشت و ملکشاه بن محمد برادرزاده‌اش به‌جای وی نشست که توسط امیر خاص بک بلنکری پس از چهار ماه سلطنت برکنار شد و برادرش محمد به تخت سلطنت نشست.^۴ محمد خاص بک را کشت اما این کار برایش خوش‌یمن نبود

^۱. ابن اثیر، ۲۵ / ۹۱-۹۸.

^۲. صدرالدین حسینی، ص ۱۳۴.

^۳. میرخواند، ۴ / ۳۱۹-۳۲۰.

^۴. بنداری اصفهانی، ص ۲۷۴.

چراکه شمس‌الدین ایلدگز و نصرت‌الدین خاص بک سلیمان شاه بن محمد را به شاهی برداشتند. سلیمان شراب‌خوار بود. محمد دوباره در ۵۴۸ در همدان به تخت نشست اما خلیفه المقتفی از خواندن خطبه به نام او امتناع کرد.^۱ محمد بغداد را در ۵۵۱ هجری محاصره کرد. خلیفه مقاومت کرد و موفق شد حصر را بشکند.^۲ محمد در ۵۵۴ هـ به مرض سل درگذشت.

پس از مرگ محمد اتابکان چند شاهزاده را به قدرت رساندند درحالی‌که خود قدرت را در دست داشتند. سلیمان شاه بعد از محمد باز به شاهی رسید اما به‌زودی برکنار شد و شمس‌الدین ایلدگز ارسلان شاه بن طغرل را به تخت نشاند و خود اداره امور می‌کرد. هنگامی هم که در ۵۶۸ فوت کرد فرزندش پهلوان محمد باز بر ارسلان شاه نفوذ داشت.^۳ هنگامی که ارسلان شاه در ۵۷۱ هـ فوت کرد اتابک پهلوان، طغرل فرزند خردسال ارسلان را به تخت نشاند. پس از مرگ پهلوان در ۵۸۲ برادرش قزل ارسلان اتابک شد. طغرل حاضر به اطاعت از وی نشد و به مخالفت با وی پرداخت.^۴ وی حتی سپاه خلیفه الناصر و قزل ارسلان را هم در ۵۸۴ شکست داد اما مدتی بعد دستگیر و زندانی شد و قزل ارسلان، سنجر بن سلیمان شاه را به تخت نشاند.^۵ طغرل تا زمان مرگ قزل ارسلان در ۵۸۷ هـ در زندان بود و پس از آزادی دوباره به سلطنت رسید. علاءالدین تکش خوارزمشاه در ۵۸۹ هـ به عزم تسخیر ممالک سلجوقی حرکت کرد. احتمالاً خلیفه وی را تحریک به این نبرد نموده باشد. در جنگی که در نزدیکی ری روی داد طغرل رستم وار جنگید اما محاصره گشت، تیرباران شد و سرش را به بغداد فرستادند. ممالک سلجوقی به دست خوارزمشاهیان افتاد و

۱. بنداری اصفهانی، ص ۲۷۸-۲۸۰.

۲. بنداری اصفهانی، ص ۲۹۶-۳۰۶.

۳. ابن اثیر، ۴۴ / ۲۸.

۴. ابن اثیر، ۶۰ / ۲۹.

۵. راوندی، ص ۳۶۳.

سلسله سلجوقی منقرض شد. جالب آنکه اولین و آخرین شاه این دودمان طغرل نام داشتند و مدت سلطنت آن‌ها ۱۴۰ سال بود.^۱

با رسیدن سلطان مسعود به تخت سلطنت دروهای طولانی از نزاع و درگیری بین سلاجقه و خلفای عباسی شروع شد که هرچند در پایان به حاکمیت مطلق خلفا بر بغداد به‌تنهایی بعد از چند قرن شد اما منازعات شروع‌شده و ورود نیروهای محلی دیگر نهایتاً زمینه مناسب را برای فتح ایران و سقوط بغداد توسط مغولان را فراهم نمود. روابط سلطان مسعود سلجوقی و مسترشد در ابتدا دوستانه بود. به گفته‌ی ابن اثیر، ملک مسعود بارها از سوی خلیفه کمک شد و حتی تحریک می‌شد تا با سلطان طغرل بجنگد. اما مسعود در جنگ شکست خورد و به بغداد رفت.^۲ بار دیگر خلیفه اصرار داشت که مسعود با برادر خود طغرل بجنگد، چون سلطان روزها را به دفع الوقت می‌گذراند. خلیفه به او وعده داد که خود نیز همراه وی عازم میدان جنگ شود... عده‌ای از امیران به خلیفه پیوستند و وعده‌ی یاری دادند، ولی بعدها مشخص شد که به آنان نامه‌هایی از ملک طغرل رسیده است، همراه با وعده و وعید. خلیفه یکی از آنان را بازداشت کرد و باقی از ترس خلیفه به سوی اردوگاه سلطان مسعود روی آوردند. سلطان مسعود خواسته‌ی خلیفه مبنی بر بازگرداندن آن افراد را اجابت نکرد و زمینه‌های بیزاری و کدورت میان آن دو فراهم شد.^۳ تیرگی روابط تقریباً حسنه‌ی مسعود و مسترشد به جنگ میان آن دو انجامید. عده‌ای از امرا و بزرگان از اطراف سلطان مسعود در همدان پراکنده شدند و به بغداد آمدند. مسترشد، با وجود تردید و دودلی در جنگ با مسعود، به تحریک و تشویق این امرا، نام سلطان مسعود را از خطبه افکند و آماده‌ی جنگ شد. جنگ در «دایمرج»-میان همدان و کاشان-رخ داد. جنگی سنگین نبود و لشکریان سلطان مسعود با قشون خلیفه مدارا می‌کردند.

^۱. بنداری صفهانی، ص ۳۶۳.

^۲. ابن اثیر، ۲۵/ ۲۰۶-۲۰۷.

^۳. ابن اثیر، ۲۵/ ۲۲۰-۲۲۱.

خلیفه نیز در جای خود ثابت مانده بود و حرکتی نمی‌کرد...تمامی منابع به شکست خلیفه از سلطان مسعود اشاره کرده‌اند. ابن اثیر، از اسیر شدن عده‌ای و حتی فروش گروهی از آنان به بهای کم و به غنیمت بردن تمام اموال اردو سخن می‌گوید. ابن اثیر می‌نویسد: در این جنگ هیچ‌کس به قتل نرسید و این، یکی از شگفتی‌هایی بود که شنیده شد. شحنة‌ی انتصابی سلطان مسعود در بغداد، املاک خلیفه را قضیه کرد و غلات او را نیز گرفت.^۱

سلطان مسعود، خلیفه را در خیمه‌ای جداگانه جای داد و کسانی را به نگهبانی او گماشت. سلطان درحالی‌که خلیفه نیز همراهش بود، رهسپار مراغه شد...در این وقت، نامه‌ای از سلطان سنجر برای سلطان مسعود رسید که در آن بدو فرمان داده بود، با خلیفه به نیکی رفتار کند و او را با عزت و احترام به بغداد برگرداند. پیشامدهای گذشته را تلاقی نموده، اموال وی را تسلیمش کند. ابن طقطقی ادامه می‌دهد که سلطان مسعود، فرمان سلطان سنجر را اطاعت کرد و خلیفه را برای رفتن به بغداد آماده ساخت، اما به سبب غفلت سلطان و لشکریانش، گروهی از باطنیان، خلیفه و تعدادی از اصحابش را به قتل رساندند.^۲

به نوشته‌ی ابن طقطقی، هنگام کشته شدن مسترشد، مردم درباره‌ی سبب قتلش سخن‌ها گفتند. گروهی بر آن بودند که سلطان مسعود سلجوقی از قتل وی آگاه نبود و بدان رضایت نداشت و گروهی دیگر معتقد بودند، سلطان مسعود خود با فرقه‌ی باطنیان در این باره سازش کرد و فرمان قتل او را به ایشان داد. به نوشته هم او، سلطان مسعود گروهی از مقصران و جنایتکاران را بیرون آورد و کشت و به مردم چنین

^۱. راوندی، ص ۲۳۷.

^۲. ابن طقطقی، ص ۴۰۸.

وانمود کرد که ایشان قاتلان خلیفه بودند و به قصاص رسیدند. ولی قاتلان حقیقی خلیفه را پنهانی آزاد کردند.^۱

پس از قتل مسترشد، راشد بالله، پسر وی به خلافت رسید. شحنه‌ی بغداد که گماشته‌ی سلطان مسعود بود، با خلافت او موافقت کرد؛ اما آتش اختلافات نه‌تنها فروکش نکرد، بلکه دوباره شعله‌ور شد. امیر میر نقش زکوی، از طرف سلطان مسعود به بغداد وارد شد تا از خلیفه، مبالغی را که پدرش تعهد پرداخت آن‌ها را کرده بود، بگیرد. الراشد بالله از پرداخت پول امتناع کرد و یادآور شد که نزد وی چیزی نیست و آنچه از پول وجود داشته، پیش پدرش بوده است که پس از شکست خوردن وی، همه به غارت رفته‌اند. درگیری که پیش آمد، توده‌ی مردم بغداد به حمایت از خلیفه، قشون او را یاری دادند و قشون مسعود را به طرف دارالسلطان راندند و آنان شبانه از بغداد بیرون رفتند. مردم بغداد اقامتگاه خاص سلطان مسعود را غارت کردند. داود بن محمد بن ملک‌شاه از آذربایجان و عمادالدین زنگی از موصل به بغداد آمدند. خلیفه دستور داد که خطبه‌ی سلطنت به نام ملک داود خوانده شود. نام سلطان مسعود از خطبه قطع گردید. سلطان مسعود، برای جنگ با ملک داود رهسپار بغداد شد...فرستادگانی از سوی سلطان مسعود به بغداد رسیدند و از طرف او مراتب اطاعت و موافقت وی را به خلیفه عرض کردند و کسانی را که در اطرافش جمع شده بودند، تهدید کردند. در جلسه‌ی مشورتی، همه صلاح را در آن دیدند که با سلطان مسعود بجنگند و خلیفه نیز موافقت کرد.^۲

سلطان مسعود، بعد از مدت‌ها محاصره‌ی بغداد، توانست بر شهر تسلط یابد. راشد از بغداد به موصل رفت. برخورد سلطان مسعود با مردم خوب بود. او کسان خود را از آزار رساندن به مردم و دست‌درازی به

^۱. ابن طقطقی، ص ۴۰۹.

^۲. ابن اثیر، ۲۸ / ۲۵۲.

^۳. ابن اثیر، ۲۵ / ۲۵۷.

اموال آنان منع کرد. مسعود تصمیم به خلع راشد سلطان مسعود، مقتضی، عموی راشد را به خلافت برگزیده و برای او بیعت گرفت. به نظر می‌رسد تا این زمان، او اولین پادشاه سلجوقی بود که هم در خلع و هم در انتصاب خلیفه‌ی عباسی، نقش اصلی را بازی می‌کرد.^۱ راشد، خبر خلع خود و انتصاب مقتضی را در دامغان شنید. او در نامه‌ای به سلطان سنجر از سلطان مسعود شکایت برد و او کمک خواست؛ اما سنجر به او کمک نکرد و راشد بالله ناامید از یاری سلطان در پی فتح و انتقام در اصفهان، به دست یکی از اسماعیلیان کشته شد.^۲

مقتضی، خلیفه جدید در ماه رجب سال ۵۳۱ هجری، با فاطمه خاتون، خواهر سلطان مسعود ازدواج کرد. سلطان مسعود «جمع مهمام ملکی و مالی را از پیش خود گرفته، مقتضی را در هیچ کار دخل ندارد».^۳ سلطان مسعود نهایتاً در سال ۵۴۷ هجری به سبب بیماری درگذشت. پس از درگذشت او، مقتضی جان تازه‌ای گرفت. به تعبیر خواند میر، بعد از وفات سلطان مسعود، رواجی در کار خلافت پیدا شد و مقتضی دیگر سلاطین سلجوقی را به بغداد راه نداد.^۴ مقتضی پس از مرگ سلطان مسعود، جانشین سلطان در بغداد، یعنی مسعود بلالی خادم را که به‌زعم حسینی، مردی کم‌خرد و کوتاه‌اندیش بود، از بغداد بیرون کرد و از آن‌پس از سلاطین سلجوقی از بغداد طمع بریدند.^۵ مقتضی اجازه داد، فقط نام سنجر و جانشین بلامنازع او، سلیمان بن محمد، در خطبه و سکه ذکر شود. خلیفه از گرفتاری‌های شاهزادگان و امرای مقتدر در ایالات دیگر استفاده کرد و موقعیت خود را در عراق محکم ساخت. هرچه سلجوقیان ضعیف‌تر می‌شدند، بر قدرت جانشینان مقتضی افزوده می‌شد. در زمان خلافت ناصر بود که تکش خوارزمشاه با خواست خلیفه،

۱. ابن طقطقی، ص ۴۱۵.

۲. صدرالدین حسینی، ص ۱۴۰-۱۴۱.

۳. خواندمیر، ۳۲۲/۲

۴. خواندمیر، ۳۲۲/۲

۵. صدرالدین حسینی، ص ۱۵۸-۱۶۷.

بر طغرل سوم-جوانی شجاع و دلاور پیروز شد. قتلغ اینانچ، طغرل را کشت و تکش سر او را پیش ناصر به بغداد فرستاد. طغرل اول نجات‌دهنده‌ی خلافت عباسی از زیر سلطه‌ی آل‌بویه بود؛ اما این بار ناصر خلیفه بود که با حمایتش از تکش، به عمر سلجوقیان خاتمه داد.



فصل پنجم

مهاجرت ترکان به آذربایجان

۱- آمدن ترکان به آذربایجان:

تحقیق و تفحص در باب چگونگی آمدن ترکان به مرزهای شرقی ایران و از آنجا به غرب به سبب پراکندگی گزارش‌های در منابع به‌سختی امکان‌پذیر است تا جایی که برخی از محققین آمدن و حضور ترکان در ایالت آذربایجان را آنچنان ناچیز دانسته که توانایی بروز دادن هیچ تغییر و تحولی در زبان مردمان ساکن آنجا نداشته‌اند.^۱ در ماورالنهر و سرزمین‌های اطراف آن ترکان در دوره اسلامی حضوری جدی یافتند. سکونت موقتی و دائمی آن‌ها در آنجا با اتحادهایی که حکومت‌های محلی با آن‌ها علیه اعراب مسلمان می‌بسته‌اند قابل تأیید است. در دوره حکومت عمال اموی بر منطقه و سپس عباسیان ترکان به‌تدریج موقعیت خود را در منطقه ماورالنهر تثبیت کردند. تجارت برده به‌عنوان یکی از راه‌های ورد ترکان به قلمرو اسلامی به شمار آورده می‌شود. از سوی دیگر به‌تدریج نیز حکومت‌های ترکی در منطقه ماورالنهر تاسیس شد و زمینه را برای حضور بیش‌ازپیش ترکان فراهم نمود.^۲

به گفته‌ی زکیولیدیتوگانا شرافترک به نام‌های، باله (*balh*) هوتال (*huttal*) سغد (*soğd*) اسروشنه (*Esrusene*) فرگانه (*Fergane*) جورجان (*Curcan*) تورگش (*Turgiș*) افشین (*Efşin*) آقشید (*Akhşid*) بایچوراوغلاری (*Bayçur oğulları*) سول (*Sul*)، که از منظر مورخان امروز ایرانی محسوب می‌شوند، از جهت منشا ترک بوده‌اند. آن‌ها اسلام را پذیرفته و با متحدشدن و در خدمت دولت‌های عرب درآمدن، گروه‌های ترک دیگر را هم جلب کرده‌اند؛ و آن امر باعث شده تا در سده‌ای سوم قمری به حوالی غرب سرزمین‌های خود روی آورند.^۳

^۱ عزیز طالعی قره قشلاق، تاثیر مهاجرت ترکان در تغییر و تحول زبان مردم آذربایجان، مجله علوم انسانی دانشگاه الزهراء (س)، تابستان، ۱۳۸۶ شماره ۶۵، ص ۹۹-۱۲۱

^۲ بارتولد، ترکستان نامه، ج ۱، ص ۵۸۱ به بعد.

^۳ Zeki Velidi Togan, *Umumi Türk Tarihine Giriş, I, İstanbul: Enderun Yayınları*, ۱۹۸۱, ۷۵.

آمدن اغوزها به غرب ایران را کسروی در چهار مرحله می‌داند و مجموع آن‌ها را کمتر از پنجاه هزار نفر در نظر گرفته است.^۱ در باب حضور اولیه ترکان اغوز در جغرافیای ایران می‌توان به سخنان گردیزی در این زمینه اشاره نمود. گردیزی که نزدیک‌ترین منبع در باب حضور اولیه ترکان در خراسان است هنگام پرداختن به دیدار محمود و یوسف قدرخان در ماورالنهر از ملاقات سرکرده ترک‌ها با سلطان محمود و جلب رضایت سلطان برای استقرار در برخی از نواحی خراسان سخن رانده است. ترکمن‌هایی که اجازه ورود یافتند از آب جیحون گذاره کرده و در "بیابان سرخس و بیابان فراوه و باورد فرود آمدند، و خرگاه‌ها بزدند و همانجا همی بودند".^۲ این ترک‌ها به تدریج به نواحی پایین‌دستی آمده و با استفاده از ضعف قدرت سلطان مسعود در چندین مرحله به سمت غرب و شرق و جنوب ایران سرازیر شدند. اگرچه نمی‌توان خط سیر آمدن قبیله‌ای ترکان را به سمت غرب دنبال کرد، اما از گزارش‌های منابع می‌توان به مطالب سودمندی دست‌یافت. ابن اثیر در آغاز گزارشی در این زمینه به تفکیک ترک‌های خاندان ارسلان سلجوق و ترک‌های خاندان طغرل پرداخته است. در گزارشی از او در این زمینه ترک‌های تحت فرمان ارسلان سلجوق، پس از آنکه سالارشان به دستور محمود محبوس و مقتول شده، به سوی اصفهان رانده می‌شوند و در آنجا نیز پس از زد و خوردی به دعوتی از آن وهسودان، به آذربایجان می‌روند.^۳ ابن اثیر از این ترکمانان با عنوان عراقی یاد کرده است و

۱. کسروی، ص ۱۵۹.

۲. گردیزی، ص ۴۱۱.

۳. ابن اثیر، ج ۲۲، ص: ۹۱-۹۳: در این سال {۴۲۰ق} یمین الدوله بر ترکان غز بتاخت و آنها را در بلادش تار و مار کرد زیرا که بلاد به تباهی کشانده بودند. ترکان غز یاران ارسلان بن سلجوق ترک بودند و در دشت بخارا می‌زیستند. همین که یمین الدوله از نهر عبور کرد، علی تکین که صاحب بخارا بود، چنانکه بیان میکنیم: از آنجا گریخت. ارسلان بن سلجوق نزد یمین الدوله حاضر شد، او را دستگیر و در بلاد هند زندانش کرد و بر خرگاه‌های او شبانه بتاخت. بسیاری از یاران ارسلان کشته شدند و بسیاری از آنها هم تسلیم شدند و سپس گریختند و به خراسان رفتند. و در این سال آنجا را مورد نهب و غارت قرار داده به تباهی کشانند. یمین الدوله سپاهی به سرکوبی آنها روانه داشت و آنان را کوبیده از خراسان بیرون راندند. گروهی از آنان برابر دو هزار خرگاه به اصفهان پیوستند. یمین الدوله نامه به علاء الدوله نوشت و فرمان داد. آنها را نزد او بفرستد یا اینکه رؤسای آنان را بفرستد. علاء الدوله بنماینده خویش دستور داد ضیافتی ترتیب داده آنان را بعنوان اینکه می‌خواهد نامشان را در دفاتر ثبت کرده ترتیب استخدام آنها را بدهد، دعوت بصرف غذا کند. دیلمیان در باغها بکمین نشستند. گروه بسیاری از آنان

چگونگی و چرایی مهاجرت آن‌ها را مربوط به زمان سلطان محمود غزنوی می‌داند. کسروی با استناد به ابیاتی از قطران تبریزی، به تأثیر آمدن ترکان به منطقه در مناسبات سیاسی حکام محلی اشاره نموده و معتقد است وهسودان توانسته است از حضور آن‌ها در دربار خود نهایت استفاده را برای مرعوب کردن دشمنانش ببرد.^۱ از سوی دیگر گویا این دسته از ترکان به واسپورگان ارمنستان حمله کرده‌اند و مشخص نیست که همگی آن‌ها در آن حمله شرکت کرده و آذربایجان را ترک نموده‌اند، یا عده‌ای از آن‌ها. اما کسروی می‌گوید که آن‌ها بعد از زد و خوردی سهمگین با ارمنه به عقب بازگشته‌اند.^۲

بدان میهمانی آمدند. غلام ترکی که در خدمت علاءالدوله بود خود را بآنها رساند و آنان را آگاه (از دامی که برایشان گسترده بودند) کرد و برگشتند. نایب علاءالدوله کوشید آنان را از بازگشتن نگهدارد، نپذیرفتند. یکی از سرکردگان دیلمی بیک نفر از آنها حمله‌ور شد، ترکی او را با تیری که پرتاب کرد کشت. صدا بلند شد، دیلمیان از کمینگاه بیرون آمدند و اهل بلد نیز منضم بدانها گردیده و جنگ و ستیز میانشان رویداد و ترکان منهزم شدند. ترکها چادرهای خود را از آن ناحیه برکنند و رفتند و بهر آبادی که رسیدند آن را مورد نهب و عارت قرار دادند تا به «وهسودان» در آذربایجان برسیدند. وی به رعایت حال آنها قیام کرد و مورد تفقدشان قرار داد. گروهی از ترکان که در خراسان باقیمانده بودند. بیشتر از آنهایی بودند که قصد اصفهان کردند و این گروه به کوه «بلجان» آمدند. اینجا همان نقطه‌ایست که نزدیک به خوارزم قدیم واقع شده است. بسیاری از آنان از کوه فرود آمده و شهرها و آبادیها را غارت و خراب کرده. مردمش را میکشتند. محمود بن سبکتکین ارسلان جاذب امیر طوس را در رأس سپاهی به سرکوبی و تعقیب آنها مأمور کرد و او حدود دو سال با سپاهی انبوه آنها را مورد پی گرد قرار داد. محمود ناگزیر شد، بمنظور قلع و قمع آنان خود قصد خراسان نماید و شخصا بتعقیب آنها پرداخت و از نیشابور تا دهستان همه جا آنها را دنبال کرد، ترکها بگراگان رفتند. سپس محمود برگشته پسرش مسعود را، چنانکه ذکر کردیم، مأمور تعقیب آنها کرد. مسعود بعضی از آنها را بخدمت خود وارد کرد که «یغمر» مقدم آنها بود. همینکه محمود بن سبکتکین درگذشت. پسرش مسعود بخراسان رفت. و ترکانی که در استخدام وی بودند همراهش بودند. مسعود چون غزنه را تصرف کرد، ترکان مذکور از وی تقاضا کردند. ترکانی که در کوه بلجان باقیمانده‌اند ببخشد و نزد آنها روند، بآنها اجازت داد برگردند. بشرط طاعت و استقامت. سپس مسعود، در اثر عصیان احمد ینالتکین به هند عزیمت کرد (رفع آن عصیان کند) ترکان غز تبهکاریهای خویش اعاده کردند. تاش فراش با سپاهی گران به ری گسیل شده بود که آنجا را از علاءالدوله بگیرد. وقتی به نیشابور رسید و تبهکاری‌های آنان را بدید، سرکردگان‌شان را بخواست و پنجاه و چند تن از آنان که «یغمر» هم از جمله آنها بود، بکشت. کار بانجام نرسید و به ری عزیمت کردند. گزارش کار ترکان از شر و فساد و تبهکاری به مسعود رسید. ابه‌های آنها را گرفت و بهند فرستاد و دست و پای بسیاری از آنها را برید و بدارشان آویخت.

^۱. کسروی، ص ۱۵۹.

^۲. کسروی، ص ۱۶۰-۱۶۱.

در سال ۴۲۷ هـ ق عده‌ای دیگر از ترک‌های اغوز به‌سوی غرب ایران راندند. سرپرستی آن‌ها با پنج‌تن به نامهای کوکتاش و بوقا و قزل و یغمر^۱ و ناصغلی(آناسی اغلو^۲) بوده است. مهاجرت آن‌ها به‌سوی مرکز و غرب ایران پیش از نبرد دندانقان بوده است. این ترک‌های غز بنا بر هر علل و دلیلی- ابن اثیر از ترس آن‌ها از قلدرمآبی طغرل سخن رانده^۳- با بقیه، که هنوز سرپرست یا رئیسی مشخص نداشته‌اند، اختلاف پیدا کرده از بدنه قبیله جدا شده و به‌سوی مرکز ایران راندند. آن‌ها ابتدا به‌سوی دامغان تاخته و به ترتیب آن شهر، سمنان، «خوار» ری، اسحاق‌آباد و مشکویه را غارت کرده و سپس در یک جنگی که بر ضد تاش داشتند او را شکست دادند. آنگه با جنگ به ری وارد شده و آنجا را نیز غارت کردند. در همین اثنی با پیوستن طایفه ینالیان به آن‌ها^۴ برای جنگ با نیروهایی که از طبرستان به استمداد باقیمانده سپاه غزنوی به ری آمده بودند، به بیرون شهر ریخته و آن‌ها را نیز شکست دادند. گویا ترکان در همان سال به‌سوی آذربایجان رانده‌اند تا به دیگر ترکانی که در سال‌های قبل به آنجا رفته بودند بپیوندند، چون در سال بعد از این ماجرا علاالدوله با خالی شدن شهر از ترکان بر آنجا مستولی شده و به‌ظاهر از مسعود اطاعت می‌نمود. اما وی برای اینکه نیروی خود را افزایش دهد و به سنگربندی بر علیه سلطان مسعود اقدام نماید به ترکان، که هنوز مقدار قابل‌ملاحظه‌ای از آنجا دور نیفتاده بودند، پیشنهاد بازگشت به شهر و دریافت اقطاع را داد، پیشنهاد او را قریب به یک هزار و پانصد تن از طایفه قزل قبل نمودند و مابقی ترکان به راه خود ادامه

^۱. جوزجانی، طبقات‌ناصری، ج ۱، ص ۲۴۸. وی به استناد از بیهقی این افراد را سر دسته ترکمانانی می‌داند که در وهله اول با اجازه محمود به خراسان آمدند.

^۲ *Ali sevim ve Erdoğan Merçil, Selçuklu Devletleri Tarihi Siyaset, Teşkilat ve Kültür, Ankara: TTK, ۱۹۹۵, ۳۲.*

^۳. تاریخکاملبزرگاسلاموایران، ترجمه، ج ۲۲، ص ۲۱۶.

^۴. جوزجانی، طبقات‌ناصری، ج ۱، ص ۲۴۸.

دادند.^۱ به نظر می‌رسد علالدوله تنها از حضور قزلبان بهر نبرده باشد زیرا بی‌هقی از بازگشت ترکمانان قزلبان و یغمریان و بلخان کوهیان به نزد علالدوله از مسیر آذربایجان خبر داده است. اما از این گزارش نمی‌توان

^۱ ابن اثیر، ج ۲۲، ص: ۹۳-۹۵ تاش فراش حاجب سلطان مسعود، پس از ماجرائی که با ترکان غز داشته و بر آنها تاخت، ترکان رو به ری نهادند با گمان باینکه می‌خواهند بآذربایجان بروند و به گروه‌های خود از ترکان که پیش از آن بآن نقطه رفته و به عراقیان نامیده شده‌اند بروند. نام امرای این طایفه کوککاش و بوقا و قزل و یغمر و ناصغلی بود، چون به دامغان رسیدند، سپاهیان و اهل بلد بیرون شدند که از ورود آنان بشهر جلوگیری نمایند. یارای برابری با ترکان نداشتند و بکوه و ارتفاعات آن رفته و متحصن شدند. غزها وارد شهر شده آنجا را غارت کردند و به سمنان رفته و همان کردند که در دامغان کرده بودند و از آنجا وارد «خوار» ری شدند. همان کردند و اسحاق آباد و دهکده‌های مجاور آن را تاراج نمودند و از آنجا به مشکویه از اعمال ری رفته و غارتش کردند. ابو سهل حمدونی و تاش فراش مجهز شدند و بپادشاه مسعود، و همچنین صاحب گران و طبرستان مکاتبه کردند و طلب یاری نمودند، تاش سه هزار سوار رزمجو و آنچه از فیل و سلاح در اختیار داشت با خود گرفته رو به ترکان غز نهاد تا بر آنها بتازد، خبر آن به ترکان رسید، زنان خود و آنچه از اموال از خراسان به غنیمت بدست آورده بودند و بلاد مذکوره، همه را ترک کرده، و سبکبار و مجرد رو به تاش نهادند و با او و سپاهیانش تلاقی کرده تاش بر فیل سوار بود و جنگ میان فریقین رویداد، نخست برتری با تاش، سپس غزها سر کرده کردهائی که با تاش بودند اسیر کردند و می‌خواستند او را بکشند، بآنها گفت: مرا نکشید تا اینکه به کردها که در سپاه تاش هستند امر کنم دست از جنگ بدارند، عهد و پیمان به آزادی او کرد. آزادش گذاشتند وی به کردها پیام فرستاد و بآنها گفت: اگر جنگ کنید، کشته می‌شوم آنها در جنگیدن سست شدند. غزها که پنجهزار نفر بودند، بر تاش و سپاه او حمله‌ور شدند، کردهای سپاه تاش رو بهزیمت نهاده تاش و یارانش پایمردی کردند، غزها فیلی که مرکوب تاش بود، کشته وی بر زمین افتاد، و غزها او را کشتند و به کینخواهی کسانی که از آنها کشته بود تکه پاره‌اش نمودند و گروه زیادی از خراسانیان همراه او و بزرگان فرماندهان کشته شدند و بقیه فیله‌ها و بار و بنه سپاه را بغنیمت گرفتند و به ری رفتند و با ابو سهل حمدونی و سپاهیی که با خود داشت و اهل بلد جنگیدند، ابو سهل و همراهانش به قلعه «طبرک» رفتند و غزها وارد شهر (ری) شده و تعدادی از اماکن را غارت نموده اموال آنها را ربودند، سپس با ابو سهل پیکار داشتند، از غزها خواهرزاده‌ای از یغمر امیر غز و فرمانده بزرگی از فرماندهانشان به اسارت درآمد، برای آزادی آنها کسانی را که از سپاه تاش گرفته و رها ساختن اسیران و تقدیم سی هزار دینار، پیشنهاد کردند که اسرای آنها که نام بردیم مسترد شود، ابو سهل گفت این کار را نمی‌کنم مگر به فرمان سلطان. غزها از شهر بیرون رفتند، سپاه گران نیز رسید همینه نزدیک به ری شدند، غزها پیشوازشان کرده در تنگناشان قرار دادند. و سر کرده سپاه و دو هزار مرد را اسیر کردند و بقیه منهزم شده برگشتند. این واقعه بسال چهار صد و بیست و هفت رویداد. همینه غزها ری را به قصد آذربایجان ترک کردند و علاء الدوله آگاه از رفتن آنها شد، رو به سوی ری نهاد وارد آنجا شد و چنین وانمود ساخت که در طاعت سلطان مسعود بن سبکتکین است و کس نزد ابی سهل حمدونی فرستاد و از وی مقرری که پرداخت می‌کرد بخواست، ابو سهل از مخاضت کار به علاء الدوله پاسخ رد داد. علاء الدوله، کس نزد غزها روانه داشت و آنها را دعوت کرد بیایند تا بانان اقطاع (نیول) بخشند و در برابر حمدونی با کمک آنها نیرو یابد، یک هزار و پانصد تن از سرکردگان قزل برگشتند و بقیه به آذربایجان رهسپار شدند. همینه غزها به علاء الدوله رسیدند وی با آنها نیکرفتاری کرد متمسک بآنها گردید و نزد او اقامت کردند، سپس یکی از فرماندهان خراسانی که نزد علاء الدوله بود گفت او غزها را بموافقت خویش دمساز کرده تا سربلند کرده و ابراز عصیان بورزد. علاء الدوله او را احضار و دستگیرش کرد و در قلعه طبرک زندانی نمود، غزها از عمل او متوحش شدند و ابراز

فهمید که آیا تمامی افراد این دسته‌ها به ری بازگشته‌اند یا نه و برخی از آن‌ها به همان ترکان در آذربایجان پیوسته‌اند.^۱ گویا بازگشت آن عده از ترکان از ولایت آذربایجان به ری بی‌ربط به رویدادهایی که در آن ایالت رخ داده بود نباشد.^۲ از سوی دیگر گزارشی که ابن اسفندیار در باب آمدن این دسته از ترکان ارائه داده است قضیه را کمی پیچیده می‌کند. او یغمر و بوغا را از پسران سلجوق دانسته است.^۳ و اسامی آن‌ها را این اثر متفاوت از بیهقی ذکر کرده است: بوقا، کوکتاش، منصور و دانا.^۴

آن گروه از ترکان که به آذربایجان رفته بودند به چند دسته تقسیم شده بودند. تعدادی از ترکان در تبریز مستقر شدند که در سال ۴۳۲ ه‍.ق وهسودان بن مملان بسیاری از آن‌ها را در یک ضیافت قتل و عام کرد. عده‌ای از آن‌ها در ارومیه مستقر شده و از آنجا به ارمنستان می‌تاخته و با گردها جنگ‌هایی داشتند^۵ و سپس از آنجا به روبه بلاد حکاریه از اعمال موصل نهادند.^۶ برخی بر مراغه چیره شده و آنجا را غارت کردند سپس مبادرت به قتل و عام کردهای هذبانی نمودند. از مدیحه ای از قطران نیز چنین مستفاد می‌شود که

تنفر کردند، علاء الدوله در آرامش خاطر آنها کوشید و لکن آرام ننشستند و دوباره دست به نهب و غارت و تبهکاری و راهزنی گذاشتند. علاء الدوله برگشته با ابا سهل حمدونی که در طبرستان بود مکاتبه کرد و با وی قرار گذاشت که کار ری و امور آن در طاعت مسعود باشد. ابا سهل با وی موافقت کرده به نیشابور رفت و علاء الدوله در ری بجای ماند.

۱. بیهقی، ج ۲، ص ۷۴۳-۷۴۴.

۲. ابن اثیر، ج ۲۲، ص ۹۶.

۳. ابن اسفندیار، تاریخ طبرستان و یانومازندران، متن، ص ۸۹. آنچنان که مولف تاریخ طبرستان آورده است سلطان مسعود در هنگام عبور این ترکمانان از منطقه به سمت آذربایجان در طبرستان بوده است. "در آن وقت که سلطان از مازندران به گرگان رسید از خراسان خبر آمد که ترکان سلجوقی، دو هزار مرد به مرو رسیدند و پسران سلجوق یغمر و بوغا بدیشان پیوستند. و اول خروج آل سلجوق بود، و استیصال آل محمود به حیثیتی بود که جعفر بیک داماد به خوارزم رفت، و ملک خوارزم بدو مسلم شد، و به گرگان و طبرستان آمد و از مازندران به ری رفت. آل وشمگیر را طراوتی نماند. اکثر ولایت- که در هامون بود- امرای آل سلجوق به دست آوردند و ایشان به قلاع و کوهستان‌ها رفتند تا در سنه چهارصد و چهل و یک با کالنجار وفات یافت

۴. ابن اثیر، ج ۲۲، ص ۹۶.

۵. ابن اثیر، ج ۲۲، ص ۹۷.

۶. ابن اثیر، ج ۲۲، ص ۹۹.

سراب، یکی دیگر از اجتماع اولیه ترکان در ایالات آذربایجان بوده است و گویا امیر یکی از قلاع منبع آنجا با آن‌ها نیز همداستان بوده است.^۱ وهسودان و ربیب الدوله ابوالهیجا، که منازعه آن‌ها سبب گردیده بود وهسودان ترکان را برای مواجهه در مقابل ربیب الدوله به آذربایجان فراخواند، از بیم آشوب بیش‌ازاندازه باهم دیگر صلح نموده و ترکان را به اتفاق از آذربایجان بیرون راندند.^۲ ترک‌هایی که از آذربایجان رانده شدن به چند دسته تقسیم شده: عده‌ای تحت سرپرستی به همدان رفتند، عده‌ای نیز به ری بازگشته که رهبری آن‌ها را عهده دارد بود و برخی نیز تحت رهبری ناصغلی (آناسی اوغلی)^۳ به قزوین رفتند.^۴ در گزارشی که ابن اثیر در باب حمله غزها به موصل در سال ۴۳۴ داده است، اشاره‌ای به فرماندهان مهاجمین داشته و از آن‌ها با عنوان ناصغلی و بوقا یاد کرده است.^۵ ابن اثیر متذکر شده که آن‌ها پس از شکست خوردن از قراوش حاکم موصل به دیاربکر عقب نشسته و پس از نهب و غارت از طریق ارمنستان به آذربایجان برگشته‌اند.^۶ در دوره‌های متاخر نسبت به حضور اولیه ترکان در آذربایجان، منابع اطلاعاتی در باب حضور ترکان در این ولایت ندارند و تنها ظهیرالدین نیشابوری در باب عرض سپاه سلطان الب ارسلان در پیش از عزیمت به سوی رومانوس مطالبی آورده که در آن به حضور ترکان در تبریز اشاره شده است اما ذکر از نام و قبیله آن‌ها نیست و محل اقامت آن‌ها نیز مشخص نیست.^۷

^۱. قطران تبریزی، دیوان اشعار، تصحیح محمد نخجوانی، تهران، ققنوس، ۱۳۶۲، ص ۳۹۷-۳۹۸. مولف کتاب آذربایجان و اران به استناد کتاب شهریاران گمنام کسروی، این قطعه از دیوان قطران را اشتباه برداشت و تفسیر نموده است. اما برداشت و تفسیر خود کسروی صحیح است. عنایت الله رضا، اران و آذربایجان، ص ۱۹۷

^۲. ابن اثیر، ج ۲۲، ص: ۹۶

^۳ Mehmet Altay Köymen, *Anadolu'nun Fethi*, Ankara: TTK, ۱۹۹۲, ۹۱-۹۲.

^۴. ابن اثیر، ج ۲۲، ص ۹۷.

^۵. ابن اثیر، ج ۲۲، ص ۱۰۵، ابن خلدون، ج ۳، ص ۳۷۱.

^۶. ابن اثیر، ج ۲۲، ص ۱۰۵، ابن خلدون، ج ۳، ص ۳۷۱.

^۷. نیشابوری، ص ۲۵.

۲- ایلات و عشایر آذربایجان

لغت ایل از عهد مغول در تاریخ ایران مکرر به صورت مفرد و در ترکیبات بکار رفته و ایل به انقیاد و متابعت استعمال شده، مفهوم وسیع تر آن عشایر و قبایل مختلف و مجزایی که به طور مستقل به حالت تابع و ایلی نسبت به حکومت مرکزی گفته می شود. «ایل لغتی است ترکی مغولی که هم به جای اسم و هم به جای صفت به کار می رود، و معنی دوست، یار، همراه و قبیله می دهد.» لغت عشیره، که مترادف ایل می باشد، لغتی است عربی و به معنی برادر و تبار و نزدیکان می باشد و جمع آن عشایر و عشیرات است و نیز به معنی خویشان و نزدیکان است ... گرچه آمار صحیح و دقیقی درباره جمعیت ایلات ایران در دست نداریم، ولی از روی قرائن می توان حدس زد که در حدود سه تا چهار میلیون نفر از ساکنین کشور دارای زندگی ایلاتی و نیمه ایلاتی هستند. منظور از «نیمه ایلاتی» دسته هایی از مردم هستند که مدتی از سال در مساکن ثابت و دهات، و بقیه آن را در چادرهای خود به سر می برند؛ و «ایلات» به گروه هایی اطلاق می شود که تمام مدت سال را در چادرهای خود به سر می برند. از بررسی جمعیت کل ایلات ایران، این نتیجه حاصل می گردد که تقریباً ۶/۱ تا ۷/۱ مردم ایران دارای زندگی ایلاتی هستند. این نکته قابل ذکر است که از این جمعیت، تعداد کمی زندگی کاملاً ایلاتی دارند و بقیه به صورت نیمه ایلاتی زندگی می کنند.

طبق گزارش مرکز آمار ایران، که جمعیت متحرک این کشور را در سال ۱۳۴۵، معادل ۶۴۰ هزار اعلام داشته است به احتمال بسیار قوی، همان ایلات کامل ایران هستند که تمام ۱۲ ماه از سال را در چادرهای خود به سر برده و دائماً در حال کوچ هستند. هر ایل در سرزمین محدودی زندگی می کند، و زندگی آن ها بر اصل آداب و سنن و قراردادهای دیرین و قدیمی استوار است. زمین هایی که عشایر در اختیار دارند از دو منطقه گرمسیری و سردسیری تشکیل گردیده؛ محل گرمسیر برای زندگی زمستانی - که اکثراً در مناطق جلگه ای و دره های محفوظ است - و محل سردسیر، برای زندگی تابستانی - که مناطق

کوهستانی و مرتفعات را تشکیل می‌دهد- مورد استفاده قرار می‌گیرد؛ و این عمل را ییلاق و قشلاق کردن نیز می‌گویند (ییلاق برای تابستان و قشلاق برای زمستان).

تاریخ کوچ ایلات نسبت به موقعیت جغرافیایی آن‌ها فرق می‌کند، ولی اکثر کوچ آن‌ها از چراگاه‌های زمستانی به مراتع تابستانی، از اوایل فروردین تا اوایل اردیبهشت ماه، و حرکت آن‌ها از ییلاق به قشلاق، از اوایل شهریور تا نیمه اول مهرماه صورت می‌گیرد. حرکت و کوچ ایلات سابقاً با اجازه خوانین انجام می‌گرفت ... ولی امروزه بعضی از این گروه‌ها زیر نظر رئیس انتظامات، که از طرف ژاندارمری تعیین می‌شود، به چنین کاری مبادرت می‌کنند. باید دانست، که عامل مهم جغرافیایی، که در تمام شؤون زندگی ایلات تأثیر کامل دارد، پوشش گیاهی است؛ به‌طوری‌که همین امر، گروه‌های مختلف ایلات ایران را مجبور می‌نماید که در فصل تابستان، مناطق جلگه‌ای را، که بر اثر شدت گرما خالی از پوشش گیاهی است، ترک کرده به ییلاق خود، که در ارتفاعات قرار داشته و گیاه بیشتری دارد، رو بیاورند ... شعاع رفت و آمد ایلات ایران متغیر است و بین ۵۰ تا پانصد کیلومتر تخمین زده می‌شود. از ایلات مهم ایران، که فاصله ییلاق و قشلاق آن زیاد است، می‌توان ایل قشقایی را نام برد که قشلاق آن‌ها در جنوب شیراز و ییلاق آن‌ها در جنوب اصفهان است. اکثر ایلات ایران در چند سال اخیر، دهات و قصباتی را به وجود آورده‌اند که در آن‌ها زندگی می‌کنند؛ ولی باوجود این، نیمی از سال را در چادرهای خود به‌سر می‌برند. به این عده نمی‌توان افراد دهنشین اطلاق کرد، زیرا کیفیت زندگی آن‌ها، خواه از نظر اقتصادی و خواه از نظر اجتماعی، با افراد ساکن و دهنشین واقعی کاملاً فرق می‌کند. ایلات ایران در سال‌های اخیر، در اثر بالا رفتن سطح اطلاعات عمومی و تلاش نسبی دولت، از زندگی بی‌ثبات قدیم دست کشیده و به‌جای دامداری به اقتصاد ثابت و استوار کشاورزی روی آورده‌اند. اداره امور ایل با «خان» است و این مقام موروثی از پدر به پسر می‌رسد. از آغاز حکومت پهلوی، در نتیجه شکست فئودالیسم در ایران، قدرت خان‌ها و نفوذ سیاسی و اجتماعی ایلات رو به کاهش نهاده به‌طوری‌که آنان که

روزگاری در به وجود آوردن سلسله‌ها و حکومت‌ها نقش مهمی داشتند، اکنون در اثر خلع سلاح و دهنشینی، نفوذ سیاسی خود را از دست داده‌اند.

زندگی ایلات ایران، اصولاً بر مبنای دامپروری استوار می‌باشد، ولی در چند سال اخیر، به زراعت نیز پرداخته‌اند. مخصوصاً بعد از اجرای قوانین اصلاحات ارضی، افرادی که قبلاً کشت و کار نمی‌کردند، صرفاً برای مالکیت و تصاحب زمین به زراعت پرداخته‌اند. این زراعت معمولاً با از بین بردن مراتع و جنگل‌ها و پوشش گیاهی انجام می‌گیرد. لذا در چند سال اخیر، از وسعت مراتع ایلات تا حد زیادی کاسته شده است. مشکل بسیار مهم دیگر، این است که بعد از اصلاحات ارضی، زمین‌هایی زیر کشت رفته است که مدتی از سال به صورت «آیش» باقی می‌ماند، و این عمل یعنی به کار گرفتن مداوم زمین، فرسایش شدید خاک را پیش خواهد آورد که خود ضرر غیرقابل جبرانی را به وجود می‌آورد. تقریباً هشتاد درصد زمین‌هایی را که ایلات در دست دارند، دیم‌زار می‌باشد، و بقیه بیست درصد به صورت آبیاری اداره می‌گردد؛ و این امر به واسطه کوچ ایلات است و زمینهای آبی که مواظبت بیشتری لازم دارند اکثراً در اختیار افراد ساکن و تخته‌قاپو می‌باشد. بهترین و ارزانترین راه مبارزه با فرسایش خاک در مناطق دیم‌زار ایلات ایران، به وجود آوردن مراتع مصنوعی توسط خود ایلات است که با نظارت کامل سازمان‌های مسئول، مانند وزارت کشاورزی و اصلاحات ارضی، به این کار مبادرت نمایند. البته توسعه زمینه‌ای زیر کشت کمک شایانی به اسکان عشایر می‌کند، ولی از بین رفتن مراتع نیز ضرر غیرقابل جبرانی به اقتصاد دامپروری ایران وارد می‌سازد. از طرفی، کمی مراتع باعث می‌شود که بیش از ظرفیت واقعی از چراگاه‌ها بهره‌برداری گردد و چنین کاری خود، یکی از عوامل بزرگ فرسایش خاک می‌باشد. زیادی تعداد «بز» نیز به فرسایش خاک کمک می‌کند. کشاورزان بز را به مناسبت مقاومتی که در مقابل گرما و سرما و غذای کم و نامرغوب دارد، نگهداری می‌کنند؛ غافل از اینکه این حیوان، چون گیاه را از ریشه می‌کند، باعث نابودی پوشش گیاهی و فرسایش خاک می‌شود، و این امر ضرر غیرقابل جبرانی را به وجود می‌آورد. چادرهای ایلات، بعضی از موی بز بافته می‌شود که آن را

«سیاه‌چادر» می‌گویند، و انواع و اقسام مختلف دارد و شکل آن مکعب مستطیل است؛ و دیگر، چادرهای نمدی است که از موی شتر تهیه می‌شود، و بیشتر در آسیای مرکزی از آن‌ها استفاده می‌شود. برای آشنا شدن ایلات و عشایر با کشاورزی و تمدن جدید، ایجاد راه‌های ارتباطی، و تأسیس مدارس و تعلیم و تربیت صحیح از ضروریات است.^۱ «ایلها غالباً با پرورش احشام و کشاورزی امرار معاش می‌کردند و تا عهد ناصری عمده سواره‌ظنام ایران را اینان تشکیل می‌دادند بنا «سوار ردیف» گاه حق چرا را با دادن هدایایی خصوصاً از احشام و اغما به دولت مرکزی به‌عنوان مالیات متقبل می‌گشتند. طبق آمارها ده درصد از مردم ایران کوچ نشین اند و $\frac{1}{3}$ خاک ایران در تصرف ایشان است که این مسئله از نظر توزیع جغرافیایی حائز اهمیت است.^۲

عشایر ترک از نظر پراکندگی در سراسر ایران پراکنده‌اند. استقرار این ایلات از زمان استیلای ترکان بر ایران آغاز شد و در زمان سلجوقیان، مغولان، تیموریان و صفویه شدت یافت. عوامل متعدد چون تلاش امرا برای استفاده از آنان در حفظ سرحدات مرزی یا درهم شکستن وحدت ایل برای جلوگیری از قدرت یابی آنان و یا عواملی چون تنبیه و تشویق و... باعث گردیده در نقاط گوناگون پراکنده شوند سرحدات مرزی یا درهم شکستن وحدت ایل برای جلوگیری از قدرت‌یابی آنان و یا عواملی چون تنبیه و تشویق و... باعث گردیده در نقاط گوناگون پراکنده شوند مثلاً ایل افشار را می‌توان هم در آذربایجان غربی و هم خراسان و خوزستان، فارس و کرمان یافت. سه طایفه از ایل خمسه فارس (بهارلو، اینالو و نفر) ترک زبانند.^۳ در میان ایلات ترک که بیشترشان در شمال و شمال غرب ساکنند مهم‌ترین آن‌ها قاجارها، افشارها،

۱. سیروس مشفق، «مشخصات ایلات ایران»، مجله هنر و مردم، شماره ۹۰، ص ۲۲-۲۶

۲. جمشید اسماعیل پور، ۱۳۷۷، ص: ۴۹-۴۶

۳. جمشید اسماعیل پور، ۱۳۷۷، ص: ۵۳

قراگوزلوهای همدان، شاهسون آذربایجان، ترکمن‌های جلگه گرگان، اترک و تیره‌های قشقایی فارس و لارستان می‌باشند که از میان آن‌ها تنها سه تیره اخیر عناصر بازمانده صحرانشین دارند.^۱

ایلات در آذربایجان به دودسته ارسباران و شاهسون تقسیم می‌شوند. ایل ارسباران شیعه هستند و به دودسته غرب و شرق تقسیم می‌شوند. عبارت‌اند از ایلات ۱- چلبیان لو ۲- قره چورلو ۳- محمد خانولو ۴- حاجی علیلو ۵- حسن بیگلو، حسن گلو.

بیشتر عشایر ارسباران در دوره رضاشاه تخته قاپو شدند. برای خود ملک خریدند و کشاورز شدند دسته‌ای هم کوچروند و در تابستان به کوه‌های اطراف ارسباران سبلان و در زمستان به جنوب دشت مغان و اطراف رود قره سو و کنار رود ارس ییلاق و قشلاق می‌کنند. و اهالی ارسباران غرب نیز خلیفه لو، اودلو، ساریجان، بگلو، بیگلو، عیسی لو، مستعلی بگلو، علی بابالو، زرگرلو، آلازو، خامسلو، خلیفه لومردان، آجرلو، خواجه لو ... که در ارتفاعات اهر و مشکین شهر اردبیل ییلاق و در ساحل رود ارس قشلاق می‌کنند. ایلاتی که اسکان شده‌اند. غالباً به زراعت گندم، جو و برنج و گلّه داری می‌پردازند.

از میان ایلات یاده شده محمد خانلو ها؛ حاجی‌علیلو ها، و ایلات ارسباران شرقی و حسین‌بیگلو ها از ایلات ارسباران غربی در منطقه یامچی اسکان داشته‌اند و در حال حاضر نیز در محله بازار و محله کیخالو طوایفی به نام ایلات وجود دارد.

اما ایلات شاهسون آذربایجان شرقی نیز همه شیعه مذهب‌اند و در تابستان‌ها در دره قره سو و در زمستان‌ها به دشت مغان یلاق و قشلاق می‌کردند. نام طوایف ایشان عبارتست از:

۱. جمشید اسماعیل پور، ۱۳۷۷، ص: ۴۳

کلوش، حسین خانلو، جلودارلو، ساربانلار، قوچه بیگلو، دمیرچلومغان لو، طا لشمیکائیلو، کور عباسلو ، آجرلو، بیگدیلو، همونلو، سیدلر، قلیلو، حاج خواجه لو ، پرایونلو، جعفر لو، ییکباطو، مرادلو، تکلبه ،دلیک لو، تکلّه ، کوزانلو، پوتچو، پولاتلو، شیخلو، کجا بیکلو، ایلچی، ایناللو، قرا مانبگلو.

۱-۲- شاهسون ها (ایل سون):

شرق آذربایجان به طور کلی از دوشاخه آراسباران و شاسو تقسیم می شود. همه ی مردم طایفه شاهسون شیعه است و به دوشاخه غرب شرق تشکیل می شود. قسمت شرقی از شاخه های چالابیانلو، نشرشهانلو، هاجی آلیلو، هاسانبیلو تشکیل شده و قسمت غربی از هالیفلو، اودلو، هامزالو، یکانلو، هالیفلو مردان، کلسر، دیلاغدار، سادات زاراتچی و..... تشکیل می شود.^۱

این ایلات که بقایای «شاهی سیون» های دوره صفویه است. امروزه در منطقه وسیعی از تبریز، اردبیل تا جنوب و شرق قزوین و ساوه . از طوایفی تشکیل شده اند که غالباً با «لو» ختم می شوند. امروزه در دو ناحیه ساکنند الف: شاهسون ساکن آذربایجان که سه دسته اند ۱- شاهوست های مشکین شهر (دشت) مغان که سه ایل و ۳۰ طایفه اند ییلاقشان شهر اهر تا دامنه کوه سبلان و قشلاقشان دشت مغان است در سال چند بار جا به جا می شوند. ۲- شاهسون های منطقه اردبیل (کوه های باغ رو) که ۱۳ طایفه اند. ۳- شاهوسن های کوه های قراداغ و دامنه سبلان که ۵ طایفه اند ییلاق دامنه کوه های قره داغ و قشلاق آنها بخشی از مغان است. ب: شاهسون های ساوه و قزوین: دودسته اند ۱- شاهسون های ساوه که به بغدادی معروفند و سه طایفه اند کشاورز و دامپرورند. ۲- شاهسون های زنجان و اطراف قزوین که ۴ طایفه کشاورزند.

^۱ Hazreti, a.g.e, ۳۰۰.

شاهسون‌های آذربایجان از دو اتحادیه ایل‌ی یا «ایل» تشکیل شده: اتحادیه اطراف مشکین و اتحادیه طوایف اردبیل که در رأس هر کدام یک آل بیگی قرار دارد که از طرف حکومت منصوب می‌شود هر ایل چند طایفه دارد اداره طایفه بر عهده بیک است که آل بیگی انتخابش کرده و هر طایفه به چند تیره تقسیم می‌شود که در رأس آن آق‌سقل (ریش سفید) است و زیرمجموعه تیره او به (*Oba*) است که او را نیز ریش سفید اداره می‌کند و هر او به چند کوپک تشکیل می‌شود. شاهسون‌ها به‌جای سیاه‌چادر آلاچیق دارند کوچشان نخست از قشلاخ (زمستان) به بازلاج (بهارگه) و سپس به ییلاق (محل تابستانی) است.^۱ از سوی دیگر مشکور آورده است که شاهسون‌ها همگی شیعه مذهبند و در تابستان به دره‌های قرملو و زمستان به مغان ییلاق و قشلاق می‌کنند از جمله طوایف مهم آن کلوش، حسین خانلو، جلودارلو، کیکلو و... می‌باشد. شاه عباس این ایل را برای درهم شکستن قدرت قزلباش تشکیل داد بهمین جهت آن‌ها را شاهسون یعنی دوست شاه نامیدند. از این طوایف ۳۲ طایفه در مغان و ۱۷ طایفه در قره داغ زندگی می‌کنند^۲ شاهسون‌ها بیشتر در خلخال، اردبیل و قره داغ تمرکز یافته آن‌هایی که در حوالی ارس در چادر زندگی می‌کنند را (شاهسون دویران) می‌خوانند و آن‌هایی که در مراغه و میاندوآب زندگی می‌کنند (شاهسون اینالو) هستند. شاهسون‌ها طبیعتاً جسور، جنگجو و سوارکارند شاهسون‌های قره داغ که اسکان یافته‌اند شامل: قره چورلو، قره خانلو، حاجی علی لو، حسین کلو، چلبیان لو، قولی بگ لو، محمد خانلو و... است. طایفه های ایل شاهسون دویران نیز شاطرلو، خامسلو، طورسون خواجه لو، رضابیگ لو، یورتچی، گئیلکو، حاجی خواجه لو، نورزلو، قوجه بیگ لو، آلالو، عیسی بیگ لو، رکلانلو و عثمانلو است.

^۱. حشمت اله طیبی، ۱۳۷۴، ص: ۳۳۶-۳۳۵

^۲. محمد جواد مشکور، ۱۳۴۹، ص: ۱۸۳-۱۸

۲-۲- بیات‌ها:

کاشغری در دیوانش بیات‌ها را در ردیف نهمین قبیله اغوز قرار داده است. قسمت اعظم از بیات‌ها در دوره‌ی سلجوقیان برای فتوحات و کوچ شرکت نکردند و در سیحون ماندند. بعدها به دلیل هجوم مغول با طوایف دیگر به آناتولی رفتند ولی بعدها مجبور شدند به سوریه کوچ کنند. بیات‌ها در اینجا با افشار و بیگدیلی که گفته می‌شود از ۴۰۰۰۰ چادر تشکیل می‌شدند متحد شدند و شاخه‌ی بزرگ بزاک (Bozok) غوز را تشکیل دادند. بخشی از آن‌ها با آچالو متحد شدند و قبیله قاجار را تشکیل دادند و در آغاز روی کار آمدن صفویان به گنجه کوچ کردند. احتمال دارد طایفه‌ی لینالو هم از بیات‌ها خارج شده باشد.^۱

در ایران خوانین ماکو و بخشی از جمعیت آن جزو بیات‌ها هستند همگی ساکنند و تشکیلات عشیرتی بین آن‌ها از میان رفته است. شیروانی درباره بیات‌ها گفته است که: «نام طایفه‌ای است از قدیم در اکثر بلاد ایران، توران، هندوستان و رود سکونت دارند و اصالتشان از ترکستان و از نسل ترک بنی یافث بن نوح باشند اکثر طایفه تشیع مذهب و دیگر حنفی‌اند و در میان ایشان ملوک ذی شان و امرای ثریامکان نبوده فقیر کویدکه به آن فرقه بسیار معاشرت و مجالست نموده ارباب سلوک و اصحاب معرفت از آن طایفه مشاهده شده.»^۲

۲-۳- قره قویونلو ها :

قره قویونلوها که در دوره بعد از مغول در ایران قدرتی به هم زدند و در نواحی غربی ایران حکومتی تشکیل دادند، از چند طایفه تشکیل شده‌اند که از طوایف معروف آن‌ها می‌توان به سدلی *Sadli*، باهارلو که در نزدیک قلعه‌ی بهار همدان اجتماع داشته‌اند، دوهارلو (*Duharlı*) نواحی ارزروم و بایبورت،

^۱Faruk Sümer, "Bayat", *TDV İslam Ansiklopedisi*, V, Türkiye Diyanet Vakfı Yayınları, İstanbul ۱۹۹۲, ۲۱۸.

^۲. شیروانی، ۱۷۹.

کارامانلی (*Karamanlı*) منطقه گنجه و بردعه و چاکرلی (*Çakırlı*) در اردبیل است.^۱ عده‌ای از آنان نیز در بین رودهای زنگما و آق چای در شرق کوه‌های سوسوز ماکو زندگی می‌کنند همگی روستایی می‌باشند و مذهبشان فرقه علی الهی است و جمعیت آن‌ها در ۳۰ روستا متمرکز است. رئیس ندارند. آخوندهایشان را رئیس می‌شمارند بر دین خود تعصب دارند.

۴-۲- کوره سونلی:

در مورد اصالتشان اختلاف هست برخی آن‌ها را ترکان، گرد شده و پاره گردان ترک شده می‌دانند. همگی سنی مذهبند دودسته می‌باشند ۱- ازوان و شم‌دینان به ایران مهاجرت کرده و ترکی و کردی می‌دانند. همگی زارعند و در ۱۲ روستای ارومیه ساکنند. ۲- ساکنان سلماس که از قفقاز آمده خود را بعضاً ترک یا کرد می‌دانند.^۲ کوره سونلی‌ها در شهرهای خوی، سلماس و ارومیه زندگی می‌کنند. تاریخ استقرار اینان در آذربایجان معلوم نیست. گرچه پاره‌ای از افراد تحصیل کرده کوره سونلی معتقدند اینان بقایای آذربایجانیان قبل از قبول مذهب تشیع می‌باشد. ولی سکونت آن ترکان قبل از ورود به مناطق غربی آذربایجان در اطراف دریای سیاه محرز می‌باشد. با توجه به نقش بسیاری کمرنگ این طایفه در معادلات سیاسی آذربایجان پیدا کردن رد پای این قبیله بسیار دشوار می‌باشد. اتیمولوژی این طایفه نیز جنجال برانگیز می‌باشد. برای اولن بار پژوهش‌نچندان مستند و علمیان طاقه در ترکیه توسط محققین ارتش ترکیه بررسی می‌شود. در این گزارش از کوره سونلی‌ها تحت عنوان (خوراسانلی) که هنوز ملیت شان مشخص نیست نام برده می‌شوند. این‌ها از قفقاس به سلماس کوچیدن و سلماسی‌ها به مناسبت اینکه رئیس

^۱. Ali Kafkasyalı, "Karapapak Türkleri", *Atatürk Üniversitesi Türkiyat Araştırmaları Enstitüsü*, ۴۸, Erzurum, ۲۰۱۲.۷۲.

^۲. توحید ملک زاده، ۱۹۲۷ م، ص: ۷۲-۶۵

ایشان حسن بیگ نامیده و کور هم بوده این قبیله‌ی تازه‌رسیده را کور حسنل گفته‌اند. این کلیمه بعداً به کوره سونل تغییر نام داده است^۱

۵-۲- قاراپاپاخ :

قاراپاپاک ها از اعضای قبله‌کپچاک (*Kıpçak*) هستند. این گروه چون به سرشان سرپش از پوست گوسفند سیاه می‌پوشید به اسم‌های مختلف مانند قراپاپاخ، قراپاپاه، برچالی و تراکیمه نامیده شده‌اند. از آسیای مرکزی به طرف اران و دربند رد شده و از طریق تنگه قفقاز به گرجستان مهاجرت کردند و در سال‌های بعد، پراکنده شده‌اند کسانی که از دربند رد شدند به‌طرف آذربایجان آمدند. بعد در جغرافیای ایران پخش شدند.^۲ برخی از آن‌ها که در شمال رود ارس جای گرفته بودند، بعد از پیمان ترکمنچای به ترکیه و ایران مهاجرت کردند. قراپاپاق در آذربایجان بیشتر در نزدیکی رود ارس قرار داشتند.^۳

تاریخ سیصدساله معاصر ایران بیانگر تحولات مختلف تاریخی، اجتماعی، سیاسی و اثراتش بر روی این ایل بوده است. کوچاندن اجباری از طرف شاهان صفوی برای حفظ منافع سیاسی و نظامی خود از عوامل مؤثر بر تغییر و تحول ساختار اجتماعی و فرهنگی این ایل بوده است نقش فعال ایل در جنگ اول و دوم ایران و روس در عصر قاجار از عمده‌ترین فازرهای تاریخی و اجتماعی ایل به‌حساب می‌آید. حضور ایل قاراپاپاخ در اغلب جنگ‌های دوران شاه اسماعیل برای لشکر کشیهای محلی و داخلی نیز مورد توجه است و در تاریخ ۱۷۰ ساله آذربایجان بعد از استقرار ایل قاراپاپاخ در سولدوز وقایعی چون شورش شیخ عبیدالله شمرنی، جریان سیمیتقو، حضور روسها و عثمانیها در طی دو جنگ جهانی در آذربایجان و به طبع آن در

^۱Soyadı adı, (site adı, sitede yayınlandığı tarih), “başlık”, (erişim tarihi),

<http://tohidmelikzade.blogspot.com/۲۰۰۶/۰۳/۱-tohidmelikzadeyahoo.html>. ۲۰۰۶.

^۲Ali Kafkasyalı, *Karapapak Türkleri, Atatürk Üniversitesi Türkiyat Araştırmaları Enstitüsü*, ۴۸, Erzurum, ۲۰۱۲, ۷۲.

^۳İsmail Türkoğlu, *Karapapaklar, TDV İslam Ansiklopedisi, XIV, Türkiye Diyanet Vakfı Yayınları, İstanbul* ۲۰۰۱, ۴۷۰.

سولدوز، جریان خودمختاری و حکومت فرقه دموکرات آذربایجان و نقش ایل در این حوادث به عنوان یک عامل موثر سیاسی و نظامی درخور توجه است.^۱

در شهر مرنند یکانلی، لوتفیلر، هوجاکانلو، شهلو و بیلو، آک باشلوپ آقا محمد زاده، اینالو و لغشارها از فیایل ترک بودند که در مرنند پراکنده شدند و در دوره صفویه و کاپار زندگی کردند و بعدها بر اثر مدرنیسم کوچک شدند و کم کم از کدام قبایل بودن شان را فراموش کرده اند.^۲

۶-۲- بیگدلی:

اسم بیگدلی را اولین بار در دیوان لغات الترك کاشغری میبینیم. اما بیگدلی معتقد است که این اسم سابقه ای طولانی دارد، و در آینده احتمال دارد اطلاعات بیشتری در باب قدمت آن به دست آید.^۳ در فهرست ارایه شده از قبایل ۲۲ گانه اغوز در ردیف هفتم قرار میگیرد. شاخه های این قبیله که در فتوحات سلجوقی شرکت نکردند به خراسان و با کسانی که با سنجر جنگیدند یکی بودند. و زمانی که مغولی شروع به استیلا می کند به آذربایجان و آناتولی شرقی سپس به سوریه مهاجرت کردند. بیگدلی های که به سوریه رفتند در قسمت شاخه ی بز اوک (*Bozok*) یک قبیله ی مهم شدند. شاخه ای از این قبیله به اران رفت و در تأسیس دولت صفوی نقش مهم داشتند. بسیاری از آنها هم به حلب رفتند. قسمت بزرگ بیگدلی در مناطق حلب ترکمن های حلب بودند. طایفه ی مهم بیگدلی که به ایران رفتند و اسمشان شاملو بود در تأسیس صفویه نقش مهمی داشتند و در طول گزر زمان مهم ترین طایفه این قبیله شدند.^۴

^۱. عیسی یگانه، ص: ۸-۷

^۲ İsmail Hassanzade, "Türk Boylarının Coğrafi Dağılımları ve Merend Şehri Değişimlerinde Rolü", Ankara: Hacettepe Üniversitesi Türkiyat Araştırmaları Enstitüsü Yayınları, ۳۵۲, ۲۰۱۵.

^۳. بیگدلی، ج ۱، ص ۳۴

^۴ Yusuf Halaçoğlu, Beydili, TDV İslam Ansiklopedisi, VI, Türkiye Diyanet Vakfı Yayınları, İstanbul ۱۹۹۲, ۵۷.

۷-۲-افشارها:

از بزرگ‌ترین ایلات ایران که در آذربایجان، خراسان، سیستان، کرمان، فارس، همدان، خوزستان و زنجان پراکنده‌اند. در مورد وجه تسمیه ایل گفته‌اند چون از نوادگان اوشیرخان یا اوشارخان از نوادگان هلاکو مغول بوده‌اند این نام را به خود برگزیده‌اند که به‌مرور افشار شده است. اوگوز ترک افشار که از نوادگان آن‌ها اکنون در ایران، ترکیه، افغانستان، عراق و سوریه باقی است. در ایران محل اصلی سکونت آن‌ها سرزمین‌های فارس، کرمان و خراسان هستند. به همین ترتیب در گوشه‌های مختلف آذربایجان، زنجان، و غیرهم زندگی می‌کنند. افشار یک کلمه ترکی به نام اوشار، آوشار یا اوچار است، به معنی سریع است. آن‌ها همانند پرنده‌گان کوچک در جنگ بودند و در گذشته از ارتش چپ ارتش اوغازان تشکیل شده بودند دوره سلجوقی به ایران آمد پس از سلجوقی دولت‌ها در مناطق مختلف ایران تأسیس شده‌اند همچنین در دوره نادر شاه افشار آنها یک دولت آزاد را تأسیس کردند. در طول زمان زندیه و قاجارها، بزرگ‌ترین شاخه ارتش ایران شکل گرفت و معروف‌ترین فرماندهان دوران قاجار آنها متولد شدند. افشار، یکی از بزرگ‌ترین قبایل ایران، شاخه مختلف دارد، کاراک، سوا، قزوین، همدان و ماسه در اطراف محل سکونت پراکنده می‌شوند. بیشترین توزیع جغرافیایی افشار در استان زنجان (زنگان) در شهرها و روستاها است. افشار در دوران سلجوقی به کوه‌های ایرانی آمد و در سرتاسر قاره گسترش یافت یکی دیگر این گروه در دوران صفویه در ناحیه زنجان مستقر شدند. این قبایل با قبایل دیگر ترک به اسم دویران متحد شدند و به آذربایجان (هامسی) آمدند و با قوم قزلباش متحد شدند و شاهسون‌ها را تشکیل دادند. بزرگ‌ترین طایفه‌ی همسه بادیرلو، جهانشاهلو، جومالو، کارا اوسانلو است. در آبهار چای و گروس به‌صورت پراکنده توزیع شده و زمان کوچ در ییلاق زندگی شان را ادامه می‌دادند. یکی از بزرگ‌ترین طایفه‌های افشار زنجان که موسوم به اوسانلو است در غرب سلطانیه و در مرز رود سوجاش می‌زیستند. بعدها یک قسمتش به نزدیک ناحیه کزل اوزن و اورپاد رفتند. چندین هم در زنجان مستقر شدند. یکی دیگر از طایفه‌های مشهور افشار بایلو است که

هنوز هم در غرب زنجان زندگی می‌کنند. شاخه‌ی دیگر افشار آیرلو هست که در اطراف طارم و اوجایورت سایت آباد می‌زیستند. دیگر طایفه قبایل افشار زنجان عبارت‌اند از کاسیملو، کراهلو و آراشلو که در تیکاپ و سینکاله زندگی می‌کنند. یکی دیگر از طایفه‌های مهم آوشاراینانو که در جنوب شهر ابهر قرار داشت که بعدها به گروه‌های راحت لو، شولوکلو، کاراجولو، کونگورلو، آک ساچلو، شاهورنلو، چارکرلو تقسیم شده است. افشار یکی از مهم‌ترین عوامل در پیروزی شاه اسماعیل صفوی و شاخه نظامی سلسله صفوی است. دوران صفوی اوشار دو قسمت اصلی دارد یعنی کاسوملوو به آرهلو یا کاراهلو تقسیم‌شده است و نادرشاه در شاخه‌ی کاراهلو است. اوسانلو از افشار ارومیه است و در زمان صفویه در ارومیه مستقرشده است بخش اوسانلو آن‌ها به زنجان آمد در همین ناحیه و قبیله‌ای قوی بودند. در دوره صفویه، بخش کوچکی از آیرلووفار غیر از زنجان در منطقه آبیوارد خراسان زندگی می‌کردند. پس از مرگ نادر شاه، هورسان اوشار به آذربایجان و زنجان مهاجرت کرد. در منابع تاریخی این‌ها به عنوان افشاری‌های آیرلو خراسان تعریف شده است. روستاهای اوشار و غرب آذربایجان افشار در تیکاپ و شهر قشلاق افشار زنجان و در قزوین و جنوب کرج به‌صورت محدود پخش‌شده‌اند. بیشتر افشاری‌ها امروزه با ایران و ترکیه‌ی امروزه ازدواج‌کرده‌اند و امروزه، قبایل افشار در ترکیه، عراق، ایران و سوریه پراکنده شده و در این کشورها زندگی می‌کنند.^۱

از سوی دیگر باید گفت که پس از حمله مغول، قبایل ترک‌زبان بسیاری به ایران آمدند و حکومت ایلخانان را تشکیل می‌دادند مرکز پادشاهی آنان آذربایجان بود و قبایلی که همراهشان آمده بودند در آذربایجان، اران و آسیایی صغیر سکنی گزیدند و از جمله ایلاتی که همراه هلاکوخان به ایران آمدند و یا بعداً به وی پیوستند ایل افشار بود که ظاهراً عده‌ای از آنان به همراه سلجوقیان مهاجرت کرده و در

^۱Hassan Esmaili, Rasoul Arabkhani, "ZencanAvşarlarının Sosyo-Kültürel Yapıları Üzerine", Ankara: Hacettepe Üniversitesi Türkiyat Araştırmaları Enstitüsü Yayınları, ۲۹۵, ۲۰۱۵.

آذربایجان مستقر شدند این افشار شامل تیره‌های قرقلو، قاسملو، پاپالو، سرولو، چاشیلو، کوسه احمدلو، گوندوزلو، ابرلو، استاجلو، آجرلو، جلایر، قزابلو، اینالو، ارشل، بکشو و واللیو بوده است. رشیدالدین فضل الله در جامع التواریخ اوشر (=افشار) را یکی از پنج پادشاه اغوز می‌داند. دوشاخه اصلی اییل «قاسملو» و «قرقلو» است که در دوره شاه اسماعیل قرقلوها از آذربایجان به شمال خراسان کوچانیده و در ابیرود و باخر و مرو ساکن شدند در آذربایجان به افشارها افشار ارومی می‌گویند. در اطراف شوشتر نیز آن‌ها را افشار گندزلو می‌نامند که این طایفه زبان ترکی را فراموش کرده عربی تکلم می‌کنند^۱

طایفه قرقلو افشار از نژاد ترکمان است که در ترکستان می‌زیسته‌اند و پس از استیلای مغول بر ترکستان این طایفه به آذربایجان کوچ کرد. افراد این ایل عموماً از قارشی قوزی بخارا به درگز «بیورد» آمده‌اند. تیره‌های این ایل در دوران اسماعیل اول صفوی و شاه‌عباس کبیر به دفعات به‌منظور تقویت مناطق مرزی و جلوگیری از تجاوز تاتار، ازبک، تکه و ترکمان از آذربایجان و خوزستان وقارشی قوزی بخارا به مرزهای خراسان و ابیورد انتقال یافته‌اند.^۲

افشارها هم مردمی هستند که شخصیتشان با کوچروها متمایز است، جنگاوری کم شده و به‌جای هیجان، سرزندگی، رخوت و سستی بر آن‌ها عارض شده است. در ترکیه افشارها در سیواس و آدانا ساکنند. و در ایران نیز در زغان، قزوین، عراق، همدان، تهران، کرمان، شیراز، خراسان و آذربایجان سکونت دارند. شیروانی دربار این عشیره در دوره قاجار چنین گفته است: «طایفه افشار ایل بسیارند و بچندین اویماق منشعب می‌شوند و هر اویماق ایشان مشتمل است به چندین اوجاق جمیع طوایف افشار از اویماق ترکمانند و طایفه ترکمان دراصل ترک نیستند بلکه ترکمانند و چون در سابق با اقوام ترک آمیخته شده‌اند. لهذا ایشان را ترکمان نام نهاده‌اند و نشیمن آن طایفه دراصل توران و ترکستان بوده و ملوک ذی شوکت بنا بر شجاعت

۱. حشمت اله طیبی، ۱۳۷۴، ص: ۳۳۷

۲. ابراهیم اسکندری نیا، ۱۳۶۶، ص: ۷۸

و افساد ایشان را متفرق نموده‌اند اکنون در اکثر بلاد اسلام سکونت دارند. در کشور روم قربسی هزار خانه دارند و همگی سنی و حنفی مذهب‌اند و در بلاد آذربایجان، فارس، عراق، کرمان، خراسان، خوزستان و عراق قریب دویست هزارخانه سکونت دارند و در بلاد طبرستان، زابلستان، کابل، کشمیر، هندوستان و توران همانا صد هزارخانه دارند و تمامی ساکنان ایران، هندوستان، کابل و کشمیر شیعه امامیه‌اند و اغلب فرقه افشار قومی بدمشرب و بی‌ادبند و خالی از شرارت نباشند چنانکه بر متتبعین کتب تواریخ مستور نیست اما طایفه شجاع و دلیر و در بعضی اخلاق دلیپذیرند و اشخاص نیک محضر و ستوده سیر و اصحاب کمال و صاحب آن جاه و جلال از ایشان ظهور کرده منجمله نادرشاه ذی‌جاه از طایفه قرقلو و قرقلو از طوایف افشار است.^۱ در آغاز سلطنت قاجار ها ایل افشار در آذربایجان غربی دارای قدرت فراوانی بود به حدی که درویل هنگام توصیف شهر ارومیه درباره ایل افشار گفته است که: «ارومیه امروز مرکز حکومت ایل افشار است»^۲

۸-۲- ترک‌های یامچی^۳:

به نظر می‌رسد نام فعلی یامچی مربوط به دوره مغول و حاکمیت سلسله ایلخانی در ایران به مرکزیت تبریز و مراغه است. نام یام و یامچی، عنوانی مغولی برای چاپارخانه های آن دوران بود که وظیفه جابجایی و رساندن اخبار و اطلاعات را از مرکز به پیرامون و از پیرامون به مرکز در نزدیک‌ترین زمان ممکن بر عهده داشتند. این وظیفه را پیک ها با کمک گرفتن از امکانات و تجهیزاتی که در چاپارخانه ها برای آن‌ها تدارک دیده شده بود، انجام می‌دادند. بنابراین، یام عنوانی مغولی برای این چاپارخانه‌ها به شمار می‌رفت و

^۱. شیروانی، ۱۰۶

^۲. درویل، ۳۳۵

^۳Hassan Hazreti, "Yamçı'daki Türk Boyları Üzerine", Ankara: Hacettepe Üniversitesi
Türkiyat Araştırmaları Enstitüsü Yayınları, ۲۰۱۵, ۲۹۷.

یامچی به کسی گفته می‌شد که مسئولیت اداره و رتق و فتق امور را در یام بر عهده داشت. اما معنای دقیق یام یعنی اسب چاپار؛ اسبی که در هر منزلی بگذارند تا قاصدی که به سرعت رود، بر آن سوار شود.^۱

نیز شواهدی مبنی بر عبور جاده ابریشم از یامچی وجود دارد. این جاده از بخش شمال یامچی عبور می‌کرد. هنوز آثار آن وجود دارد و مردم محلی به آن جاده، "دوچی یولی" (راه شتربان) می‌گویند. این به نظر می‌رسد همان راهی است که خواجه رشیدالدین فضل الله همدانی در وقف نامه "ربع رشیدی" آن را "شارع" نامیده است.^۲ جالب آن که این جاده در دامنه تپه‌ای سنگی قرار گرفته که قله کم ارتفاع آن به "دوه داشی" (سنگ شتر) مشهور است.

بی‌ربط با توضیح بالا نخواهد بود اگر اشاره کنیم که در ۳ کیلومتری شمال غربی یامچی در مسیر دوچی یولی چاهی وجود دارد که عمق آن در حال حاضر به ۳ متر می‌رسد و به "روم قویوسی" (چاه رومی) معروف است. روستایی به همین نام نیز در کنار آن قرار دارد. وجه تسمیه این چاه شاید آن باشد که رومیان، به استناد آنچه در منابع آمده است، در مسیر راه‌هایی که مورد استفاده قرار می‌دادند، چاه‌هایی حفر می‌کردند و برج‌های دیده‌بانی برپای می‌داشتند تا در نگاهداشت و حفاظت از آن‌ها کوشا باشند و نیز امکانی برای استراحت کاروان‌ها فراهم بکنند. شاید این چاه هم به این شکل در مسیر جاده ابریشم در جوار یامچی (دوچی یولی) ایجاد شده باشد.

علاوه بر این، وجود زمین‌هایی معروف به گبی *Gobi* در منطقه قیراچ یامچی که در مسیر دوچی یولی قرار دارد، تداعی‌گر صحرای صعب العبورگیبی در آسیای مرکزی است که کاروان‌ها به‌سختی می‌توانستند از آن عبور کنند. هرچند صحرای گبی با آنچه در یامچی به این نام خوانده می‌شود، هیچ قابل

^۱. علیاکبر دهخدا، لغتنامه، مدخل "یام"

^۲ Hazreti, a.g.e, ۲۹۸.

قیاس نیستند، ولی انگار سختی مسیر و صعب العبور بودن آن، کاروانیان را به یاد صحرای گبی می انداخته است و به همین سبب قسمتی از یامچی را به این نام خوانده اند.

شاهدی دیگر بر قدمت تاریخی یامچی و اهمیت آن در دوره ایران اسلامی و به ویژه عصر ایلخانی، وجود مزرعه ای است به نام "خرمشاه" که خواجه رشیدالدین فضل الله همدانی نیز از آن نام برده است. به گفته خواجه رشید، راه اصلی مرند به سمت شهرهای غربی از کنار این مزرعه می گذشت. او این راه را "شارع" نامیده است: "ناحیه بلده مرند خودش متصل است. به شارع که مابین قریه لیوار و مزرعه خرمشاه واقع است."^۱ این راه درست منطبق بر مسیری است که افراد بومی آن را "دوچی یولی" می نامند. بخش مرکزی شهر یامچی شامل چهار محله بزرگ است با نامهای محله بازار، کیخالو، قریب دیزج و موسالو. طوایفی که در محله بازار اسکان دارند شامل: قرخلو، آقاعلیلو، خدرلو، همت لو، حسین لو، جعفرلو. طوایف مستقر در محله کیخالو عبارتند از: محمدخان لو، قراکونک، ملاحسین، اورشان لو، حیران لو، پیرلو. طوایف قریب دیزج مشتمل بر، عیوض لو، قریب لو، شیرعلی و سیدلر است. محله کوچک موسالو نیز دو طایفه موسالو و صمدلو را در خود جای داده است.

اما روستاهای شهر یامچی عبارتند از: اربطان، باروج، گلجار، لیوار پایین، لیوار بالا، روم قویوسی، قلندر، خرابه مرکیت، یکان کهریز، یکان علیا، یکان سعدی، امیرآباد، سویدلر، ینجه کرد، شامغوللو، مغوللو، قمیش آغل، گله بان، مرکیت، فارفار، حصار حاج آقا محمد، حصار وکیل.

نام این طوایف و روستاها خود نشان از پیوندهای قومی با ترکان، مغولها و اقوام دیگری مانند گردها و... دارد. برای نمونه نام روستای مرکید، دلالت دارد بر پیوند قومی ساکنان این روستا با طایفه ای به همین نام که خاستگاه نخستین شان آسیای مرکزی بود. این قوم از نژاد آلنایی (ترکی - مغولی) بود که در کنار

^۱Hazreti, a.g.e, ۲۹۹.

دریاچه بایکال زیست می کردند. همان قومی که مادر تموچین از آن بود. به نظر می‌رسد که علت نامیده شدن این روستا به نام مرکیت، به اسکان موقت آن‌ها در اینجا مربوط می‌شود. روستای دیگری هم به نام خرابه مرکید در ضلع شمالی یامچی وجود دارد که اطلاق عنوان خرابه به آن شاید به از بین رفتن قوم مرکیت در اینجا دلالت داشته باشد و یا خرابی و ویرانی آن پس از کوچ ساکنان آن و یا نام روستای ینجه کرد دال بر ساکنان کردنشین آن دارد. مغوللوه‌ها بر اساس اعتقاد بومیان منطقه از طایفه مغولها بوده‌اند و شامغوللوه‌ها از طایفه معروف افشار.

آگاهی‌های تاریخی ما درباره ترکیب قومی و طایفه‌ای ساکنان بخش مرکزی و روستاهای تابع یامچی اندک است و در منابع اطلاعات بسیار محدودی در این باره یافت می‌شود. اما درمجموع می‌توان آن‌ها را با استفاده از تحقیق میدانی دکتر حسن حضرتی در ذیل چند نام دسته‌بندی نمود:

۱-۸-۲- طایفه قرخلوی افشار:

از طوایف ساکن در محله بازار یامچی است. نام این طایفه در منابع تاریخی به شکل‌های گوناگون (قرخلو، قرقلو، قریخلو و قریقلو) ثبت شده است. قرخلوها تیره‌ای از ایل افشارند. برخی ایل افشار را از ترکمان‌ها می‌دانند که مسکن و ماوای قدیم آنان ترکستان بود. اما سعید نفیسی بر این اعتقاد است که جماعت افشار و برخی نظایرشان از دوده ترکمانان نبوده و در ترکستان نیز استقرار نداشته‌اند، بلکه گروهی از ترکان غربی و خویشاوند نزدیک خزرها، قبیچاق‌ها و بلغارها و پنجک‌ها بوده و از حدود قرن پنجم میلادی در ماوراء قفقاز به سر می‌برده‌اند. بر اساس این نظر، تیره‌ها و طوایف متعدد مزبور، در حدود قرن هشتم هجری از محل استقرار خویش مهاجرت کرده و به‌سوی شام رفته‌اند. اینان نزدیک به دویست سال پس از هجوم مغولان و در قرن دهم هجری، از شام به ایران آمده‌اند و در آذربایجان توطن گزیده‌اند. بر این اساس احتمال می‌رود طایفه قرخلو در حدود قرن دهم هجری در یامچی سکنی گزیده‌اند.

به نظر می‌رسد، دسته‌هایی از ایل افشار که در نواحی خراسان، همدان، قزوین، قم، ساوه و دیگر نواحی مرکزی ایران پراکنده شدند، به‌طور عمده در زمان شاه‌عباس اول به نقاط یادشده مهاجرت کرده‌اند. کسروی البته نظر دیگری دارد. وی ورود ایل افشار و قرقلوها را به ایران در زمان سلجوقیان می‌داند. او معتقد است که "شلمه" نامی از ایل افشار در زمان سلجوقیان در خوزستان فرمانروایی می‌کرد. رشیدالدین فضل‌الله همدانی افشارها را قبایل ترک که در دشت‌ها پراکنده‌اند، می‌داند و می‌نویسد، "اوشار" موسس قبيله در جناح چپ ارتش جوش اغوز که از سران معروف ترک به شمار می‌آید، جنگید. به نظر این مورخ، ایل افشار و قرقلوها شعبه‌ای از ترک‌های اغوز محسوب می‌شوند. برخی دیگر از صاحب‌نظران، ایل افشار را از قبایل پارت اشکانی دانسته‌اند که در زمان تسلط ترکمانان در شمال خراسان بر اثر اختلاط و آمیزش با ترک‌ها، زبان ترکی را اخذ کرده‌اند. برخی نام آن‌ها را از اویشرخان، اوشار یا آووشار از بنابر هولاکوخان مغول می‌دانند که در دوره فتوت از شیعیان و صوفیان صافی و مریدان شیخ صفی‌الدین اردبیلی بوده‌اند و در تأسیس دولت بزرگ صفوی در رکاب شاه اسماعیل جانفشانی‌ها نموده‌اند. این ایل در آغاز دوشاخه اصلی داشته است: قاسملو و قرقلو.

شاه اسماعیل قرقلوها را از آذربایجان به شمال خراسان کوچانید و در ابیورد و باخرز و جنوب مرو سکنی داد. وجود روستایی به نام افشار در منطقه جلفا، حکایت از حضور این ایل در منطقه شمال آذربایجان دارد. شعبه‌ای از ایل قرخلو برخلاف سایرین به خراسان و نقاط دیگر ایران مهاجرت نکرده و در بخش‌هایی از آذربایجان و از جمله یامچی سکنی گزیده‌اند. محل اسکان عمده آن‌ها در محله بازار یامچی است و مدت‌زمان کوتاهی هم‌محل زندگی آنان، محله قرخلو نامیده می‌شد. به نظر می‌رسد طایفه اورشان لو هم که یکی از طوایف ساکن در محله یامچی است، افشارند. اورشان لو به احتمال همان افشارلو است که به مرور زمان در لهجه محلی تغییر یافته است.

۲-۸-۲-طوایف قجر:

بخشی از طوایف ساکن در منطقه یامچی ریشه قجری دارند. ترکمانان آق قویونلو که پیش از صفویان در ایران قدرتی به هم رسانیدند، با قاجاریه قرابت نزدیکی داشتند. بیشتر قجرها ابتدا در حدود آذربایجان، گنجه و ایروان مستقر شده‌اند. شاه‌عباس که از نفوذشان نگران بود، به این سبب آنان را به سه دسته تقسیم کرد: یک گروه را به مرو و خراسان و گروه دیگر را به قره باغ گسیل نمود و گروه آخر را در استرآباد و گرگان مسکن داد. به احتمال قوی، ایل قجر یامچی، بعدها از قره باغ شمال ارس به این منطقه مهاجرت کرده اند. در حال حاضر در روستای قمیش آغل یامچی، طایفه‌ای از عشایر ساکن قجر حضور دارند. از دیگر طوایف قجر در منطقه یامچی، طایفه حمزه لو است که در روستای یکان کهریز مسکن گزیده‌اند و خود را به درستی از زیرشاخه‌های ایل قاجار می‌دانند.

۲-۸-۳-ایل ایناللو:

این ایل از قدیمی‌ترین طوایف ایرانی ترک است و امروزه در تمام نقاط ایران پراکنده‌اند. این ایل به احتمال در دوره مغول‌ها از آسیای مرکزی به ایران مهاجرت کرده‌اند. شاخه‌هایی از ایل به استان فارس مهاجرت نموده و شاخه دیگری در خلخال جزو عشایر شاهسون شده‌اند. شاخه کوچکی از این ایل نیز در یامچی زندگی می‌کنند. آنان در بالای جاده مرند - خوی و در کنار رودخانه گوی چای و در حاشیه روستای قاپلیق سکنی گزیده‌اند. بیلاق آنان در گورآخور ورزقان و قشلاق آنان در قرمزی قشلاق، قرخلار، گزافر، قمیش آغل و قوش قیه سی، قاپلیق و خلخال مرند بوده است. به تدریج افراد این ایل به همراه شاهسون‌های متحدشان تصمیم گرفتند که در قشلاق‌های خود بمانند و به این ترتیب سنگ بنای روستاهایی نظیر قمیش آغل و قوش قیه سی در منطقه یامچی گذاشته شد. ایل ایناللو به همراه شاهسون‌های یامچی از طریق دوجی یولی اقدام به کوچ می‌کردند. گاهی نیز از طریق مسیر رودخانه فصلی آغ چای که بی آب بود، کوچ می‌نمودند.

از سایر قبایل ترک که در آذربایجان حضور داشته‌اند می‌توان به ترکمنان ایوه اشاره نمود. فاروق سومر معتقد است که قبیله‌ی ایوه در ردیف بیست و سومین قبیله از قبایل بیست و چهارگانه اغوز جا گرفته است. اسم این قبیله مانند یوق، اواق، آواق، یاووق، بادوک، یوک و ناوک به اسم‌های متفاوت نوشته شده است. رهبر اولیه آن‌ها سردار موسوم به اسبارگان بوده است. این اسم در اسامی مکان‌هایی در ایالت آذربایجان به جای مانده و می‌توان یوای آذربایجان، ارومیه و خوی را یکی به حساب آورد.^۱ اگرچه سومر از آن‌ها با عنوان ناوکیه یاد نموده، اما سمیعیان با استناد به سبط بن جوزی، ماهیت اتحادیه‌ای که از چندین گروه قبیله‌ای و تحت این عنوان ایجاد شده بود را ترک نمی‌داند.^۲ این اثیر در ذیل وقایع سال ۶۲۸ هـ.ق ذکر از طایفه‌ای از ترکمنان با عنوان ایوایی به میان آورده است. گویا آن‌ها بر شهرهای ارومیه و اسنه (اشنویه حالیه) چیره بوده اند؛ دامنه ترک تازی آن‌ها تا تبریز نیز می‌رسیده است.^۳ که در جریان یک حمله

^۱ Faruk Sümer, "Yıva Boyuna Dair", *Türkiyat Mecmuası*, IX, İstanbul, ۱۹۵۱, ۱۵۱.

^۲ سمیعیان، ۸۱

^۳ ابن اثیر، ج ۳۳، ص ۶۱. ترکمنان ایوانی به شهرک اسنه و شهر ارومیه (رضائیه)، از خاک آذربایجان چیره شده بودند. از مردم خوی نیز خراج گرفته بودند تا از آنان درگذرند و به کارشان کاری نداشته باشند. ترکمنان از آن رو به تاخت و تاز در آن صفحات پرداخته بودند که می‌دیدند جلال الدین در گرجستان و بعد هم در خلاط سرگرم جنگ شده، و گمان می‌بردند که فرصت سرکوبی ایشان را نخواهد یافت. لذا طمعشان فزونی یافت و در خاک آذربایجان پراکنده شدند و به یغماگری و راهزنی پرداختند. خبرهای تاخت و تاز ترکمنان پی در پی به جلال الدین خوارزمشاه می‌رسید ولی او چون سرگرم کار سختی بود که در پیش داشت، تغافل می‌کرد و به روی خود نمی‌آورد. تا وقتی که شنید آزمندی ترکمنان به اندازه‌ای فزونی یافته که در نزدیک تبریز به راهزنی پرداخته و از بازرگانان تبریز اموال بسیاری گرفته‌اند. از جمله این دستبردها یکی آن که بازرگانان تبریز گوسفندانی از ارزن الروم خریده بودند و آنها را به تبریز می‌بردند. پیش از آن که به تبریز برسند، ترکمنان ایوانی با آنان روبرو شدند و آنچه داشتند گرفتند. بخشی از دارائی ایشان بیست هزار رأس گوسپند بود. هنگامی که کار این گونه دستبردها و تاخت و تازها بالا گرفت و مردم به ستوه آمدند، همسر جلال الدین، که دختر سلطان طغرل بود، و نمایندگان جلال الدین در شهرهای آذربایجان برای او پیام فرستادند و از او یاری خواستند. او را آگاه ساختند که ترکمنان ایوانی هم اکنون شهرهای آذربایجان را به ویرانی کشانده‌اند و اگر او خود را بدان جا نرساند، این شهرها یکباره نابود خواهند شد. در همین هنگام در خلاط نیز فصل برف و سرما فرا رسید و جلال الدین خوارزمشاه از بارش برف اندیشه کرد. لذا از خلاط رفت و برای سرکوبی

غافلگیرانه جلال‌الدین توانست آن‌ها را از بین ببرد.^۱ اما نشانه‌هایی از حضور آن‌ها در همان سال در جریان حمله مغول از مسیر آذربایجان به اردبیل در دست است.^۲ از زمان آمدن این دسته از ترکمانان و چگونگی آن به آذربایجان نمی‌توان نظر قاطعی ارائه داد. اجتماع بزرگ‌تری از ترکمانان ایوایی در اطراف همدان و لرستان و کردستان در خلال قرن ششم هجری ساکن بوده‌اند و در مناسبات سیاسی منطقه نقش پررنگی داشته‌اند.^۳ شاید بتوان گفت که این دسته از ترکمانان همان‌هایی باشند که پس از رانده شدن از آذربایجان توسط وهسودان در این منطقه ساکن شده باشند. به نظر می‌رسد که دامنه مهاجرت همراه با قتل و غارت ترکان به منطقه به نواحی بالادست آذربایجان هم رسیده باشد و شاید کانون اصلی آن‌ها برای این اقدام آذربایجان بوده باشد. بنا بر مطالبی که در تاریخ شروان آمده است ترکان در چندین نوبت به آنجا حمله کرده‌اند.^۴ وقتی که جلال‌الدین خوارزمشاه به آذربایجان آمد ترکمان‌هایی در اران در وضعیت نامنظمی زندگی می‌کردند. در این زمان رئیس ترکمان‌های ساکن در اران حسام‌الدین قلچ ارسلان بود. ولی کمی بعد

ترکمانان ایوانی شتابان رو به راه نهاد. ترکمانان که می‌دانستند جلال‌الدین در خلاط به سر می‌برد، خود را ایمن می‌پنداشتند و آسوده خاطر بودند و عقیده داشتند که او از خلاط دور نخواهد شد. اگر چنین عقیده‌ای نبود، بی‌گمان از کوه‌های بلندی که داشتند بالا می‌رفتند و پناه می‌گرفتند زیرا آن کوه‌ها صعب‌العبور بود و کسی که به راه‌های کوهستانی آشنائی نداشت بدون تحمل رنج و سختی نمی‌توانست از آنها بالا رود. ترکمانان نیز هر گاه که احساس خطر می‌کردند و بیمناک می‌شدند، از آن کوه‌ها بالا می‌رفتند و به دفاع از خویش می‌پرداختند. ولی این بار غافلگیر شدند و هنگامی که خود آمدند که لشکریان جلال‌الدین خوارزمشاه ایشان را احاطه کرده و از هر سو به رویشان شمشیر کشیده بودند. سربازان خوارزمشاه در کشتن ترکمانان و غارت دارائی و بهره‌گیری از زنان ایشان زیاده‌روی کردند. زنان و فرزندان‌شان را به اسارت و بردگی بردند و از اموالی که داشتند به اندازه‌ای گرفتند که به شمار در نمی‌آمد. میان این اموال، کالاهای بسیاری دیدند که ترکمانان در حملات خود از بازرگانان گرفته و بهمان حال اول، دست نخورده باقی گذاشته بودند. اینها بجز اشیائی بود که در آنها دست برده و به مصرف رسانده بودند. لشکریان جلال‌الدین خوارزمشاه، همینکه از کار ترکمانان بیاسودند به تبریز بازگشتند.

^۱. نسوی، ص ۱۵۶.

^۲. ابن اثیر، ج ۳۳، ص ۱۵۶.

^۳. راوندی، ص ۳۴۶، ۳۴۷، ۳۸۲، ۳۹۲، و حسینی، زبدة التّواریخ ص ۱۷۷، و ابن الاثیر ج ۱۱ ص ۱۰۷ و ۱۷۷ و ج ۱۲ ص ۱۳۹، ۲۱۳، ۲۱۶، ۲۳۳، و نسوی، سیره جلال‌الدین منکبرنی ص ۱۲۶، ۱۸۷، ۲۱۰، ۲۱۱، و ابن ابی‌الحدید ج ۲ ص ۳۷۰: جوزجانی، طبقات ناصری ص ۴۲۳ و ۴۲۴، و ابن فوطی، حوادث الجامعه ص ۱۹۹-۲۰۰، و مستوفی، تاریخ گزیده ص ۵۵۲، و همو، نزهة القلوب ص ۱۰۷.

^۴ مینورسکی، ص ۶۳ - ۷۰.

مغول‌هایی که در نیمه اول سده هفتم هجری به منطقه تاختند، ترکمن‌هایی را که در اران و موغان بودند بیرون کردند. ترکمن‌ها به آناتولی رفتند. به گفته‌ی فاروق سومردر مورد ترکمن‌ها یی که در اران و آذربایجان زندگی می‌کردند هیچ منابعی وجود نداره و این حاکی از این است که ترکمن‌هایی که در اینجا قبلاً می‌زیستند به ترکیه‌ی الآن مهاجرت کرده‌اند.^۱

نتیجه:

آذربایجان به‌عنوان یک سرزمین حاصلخیز و خوش آب و هوا دارای سابقه طولانی مدنیت است. این ایالات در دوره قبل از اسلام دارای اهمیت زیادی بوده است. در دوره اسلامی و در پی فتح بسیاری از سرزمین‌ها این ناحیه نیز به دست اعراب فتح شده و به‌تدریج مسلمان شد. در چند قرن اول هجری در این ایالت عمال خلفای اموی و عباسی و سپس حکام محلی در قطعات جغرافیایی متفاوتی حکومت می‌کرده‌اند. در قرن پنجم هجری مهاجرت و حمله قبایل ترک به ایران و بخش‌هایی از شرق نزدیک منطقه را دستخوش تحولاتی نمود. در جریان این رویدادها قبایل ترکمانی به‌سوی آذربایجان آمدند. در منابع به آمدن این قبایل در دسته‌های کوچک اشاره شده است. آن‌ها در چهار نوبت به آذربایجان وارد شدند و در برخی از مناطق آن ساکن شدند. پس‌ازآنکه در زمان حیات سلطان محمود ترکمانانی به‌سوی مرکز و از آنجا به غرب ایران رانند، در سال ۴۲۷هـ ق عده‌ای دیگر از ترکهای اغوز به‌سوی غرب ایران رانند. سرپرستی آنها با پنج تن به نام‌های

^۱Faruk Sümer, *Oğuzlar*, Ankara: Ankara Üniversitesi Basımevi, ۱۹۷۲, ۱۳۱.

کوکتاشوب ، قاقزل ، یغمر و ناصغلی (آناسیاغلو) بوده است. آن‌ها در ایالت آذربایجان و در مناطقی مانند خوی و اردبیل و ارومیه مستقر شده بودند. پس از زد و خوردهای آن‌ها با ساکنین محل عده از آن‌ها از منطقه کوچ کرده‌اند. از دیگر دسته‌های ترکمنی که به ایالت آذربایجان آمده‌اند می‌توان از ترکمانان ایوه یا همان ترکان ناوکیه یاد کرد. به نظر می‌رسد آب و هوای منزه ایالت آذربایجان و سرسبزی و خرمی آن در کنار دشت‌های بزرگ برای پرورش دام و باران کافی برای برخورداری شدن از آب‌های رودخانه‌ای در کنار تنگی جا در شرق و ترس از دسته‌های بزرگ‌تر ترکمن از جمله علل مهاجرت ترکان به آذربایجان باشد.

منابع و مأخذ:

فارسی:

- 1- ابن اثیر جزری (۱۳۷۱ق)، *تاریخ کامل بزرگ اسلام و ایران*، ترجمه: عباس خلیلی، ابو القاسم حالت، تهران: مؤسسه مطبوعات علمی، ۳۳ج.
- 2- ابن اسفندیار، محمد بن حسن (۱۳۶۶)، *تاریخ طبرستان*، تصحیح عباس اقبال آشتیانی، تهران: پدیده خاور، چ دوم.
- 3- ابن خردادبه (۱۳۷۱)، *مسالك الممالك*، ترجمه سعید خاکرند، تهران: میراث ملل.
- 4- ابن خلدون، *تاریخ ابن خلدون*، ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۳.
- 5- ابن رسته (۱۳۶۵)، *الاعلاق النفیسه*، ترجمه حسین قره چانلو، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- 6- ابن بطوطه (۱۳۵۹)، *سفرنامه ابن بطوطه*، ترجمه محمدعلی موحد، تهران: بنگاه ترجمه و نشر

کتاب.

7- ابن مازه (۱۳۹۲)، *لطائف الاذکار للحضار و السفار فی المناسک و الآداب*، تصحیح و حواشی از

رسول جعفریان، تهران: نشر علم.

8- احمد کسروی (۱۳۱۷)، *آذریا زبان باستان آذربایجان*، تهران: تابان.

9- احمد کسروی (۱۳۷۹)، *شهریاران گمنام*، تهران: چ هفتم.

10- احمد کسروی (۱۳۸۶)، *شهریاران گمنام*، تهران: امیرکبیر.

11- اشپولر، برتولد (۱۳۷۷)، *ایران در قرون نخستین اسلامی*، ترجمه جواد فلاطوری، تهران: علمی

فرهنگی.

12- اشپولر، برتولد (۱۳۷۳)، *تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی*، ترجمه: جواد فلاطوری و مریم

میر احمدی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.

13- افضل الدین کرمانی، ابوحامد احمد بن حامد (۲۵۳۶)، *عقدالعلی للموقف الاعلی*، تصحیح علی

محمد عامری نائینی، تهران: روزبهان.

14- آشتیانی، اقبال و عاقلی (۱۳۷۸)، *تاریخ ایران پس از اسلام* (از صدور اسلام تا انقراض قاجاریه و

دوره پهلوی). تهران: نارمک.

15- آقسرائی، محمد بن محمد (۱۳۶۲)، *تاریخ سلاجقه*، تصحیح عثمان توران، تهران: انتشارات

اساطیر.

16- آن لمبتون (۱۳۸۶)، *تداوم و تحول در تاریخ میانه ایران*، ترجمه یعقوب آژند، تهران: نشر نی.

17- بابا صفری (۱۳۷۰)، *اردبیل در گذرگاه تاریخ*، ۳ ج، اردبیل: دانشگاه آزاد اسلامی.

18- بارتولد ویالیمیر، *ترکستان نامه*، ترجمه کریم کشاورز، تهران: علمی فرهنگی.

- 19- بارتولد (۱۳۷۲)، *تذکره جغرافیای تاریخی ایران*، حمزه سردادور، تهران: انتشارات طوس.
- 20- باسورث، *سلسله‌های اسلامی جدید راهنمای گاهشماری و تبارشناسی*،
- 21- بایبوردی سرهنگ (۱۳۴۱)، *تاریخ ارسباران*، تهران، انتشارات کتابخانه ابن سینا.
- 22- بلعمی، ابوعلی (۱۳۷۸)، *تاریخ بلعمی*، تصحیح محمد روشن، تهران، سروش.
- 23- بلعمی، محمد بن علی (۱۳۳۷)، *تاریخ بلعمی (ترجمه تاریخ طبری)*، به کوشش محمد جواد مشکور، تهران.
- 24- بنداری اصفهانی، فتح بن علی (۲۵۳۶)، *تاریخ سلسله سلجوقی*، ترجمه: محمد حسین جلیلی، تهران: بنیاد فرهنگ.
- 25- بنداری اصفهانی، فتح بن علی (۲۵۳۶)، *تاریخ سلسله سلجوقی*، ترجمه محمد حسین جلیلی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- 26- بیضاوی، ناصرالدین (۱۳۸۲)، *نظام التواریخ*، تصحیح میرهاشم محدث، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.
- 27- بیگدلی، غلامحسین (۱۳۷۱)، *تاریخ بیگدلی*، ۳ ج، تهران: انتشارات فتحی.
- 28- بهار، محمدتقی (۱۳۶۶)، *تاریخ سیستان*، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- 29- جریاذقانی، ابوشرف ناصح (۱۳۷۴)، *ترجمه تاریخ یمینی*، تصحیح جعفرشعار، تهران: علمی پژوهشی.
- 30- جوزجانی، منهاج الدین سراج ابوعمر عثمان (۱۳۶۳)، *طبقات ناصری*، ۲ ج، تصحیح عبدالحی حبیبی، تهران: دنیای کتاب.
- 31- جلالی عزیزیان، حسن (۱۳۷۸)، *تاریخ مرند*، مشهد: موسسه فرهنگی و انتشاراتی گوهر تاج.

- 32- حسینی (۱۳۸۰)، *زبده التواریخ*، ترجمه رمضان علی، روح الهی، تصحیح محمد، نورالدین، چ اول، تهران: انتشارات ایل شاهسون بغدادی.
- 33- خسرو، ناصر (۱۳۷۳)، *سفرنامه*، به کوشش نادر وزین پور، چاپ هشتم: تهران: شرکت سهامی کتاب‌های جیبی.
- 34- خواجه امام ظهیر الدین نیشابوری (۱۳۳۲)، *سلجوقنامه*، تهران: خاور .
- 35- خواجه امام ظهیر الدین نیشابوری (۱۳۳۲)، *سلجوقنامه*، تهران: خاور.
- 36- دیاکونف، ایگنور (۱۳۸۶)، *تاریخ ماد*، ترجمه کریم کشاورز، تهران: علمی فرهنگی.
- 37- راوندی، محمد بن علی بن سلیمان (۱۳۶۴)، *راحة الصدور و آیه السرور در تاریخ آل سلجوق*، تصحیح عباس اقبال و مجتبی مینوی، تهران: امیرکبیر، چ دوم.
- 38- الراوندی محمد بن علی بن سلیمان (۱۳۶۴)، *راحة الصدور و آیه السرور در تاریخ آل سلجوق*، محقق / مصحح: محمد اقبال و مجتبی مینوی، تهران: امیر کبیر، چ دوم.
- 39- رئیس نیا، رحیم (۱۳۷۹)، *آذربایجان در سیر تاریخ*، ۳ج، تبریز: نیما.
- 40- ریچارد تاپر (۱۳۴۵)، *تاریخ شاهسون (قره قویونلو و آق قویونلو)*، ترجمه مجید وهرام، محله بررسی های تاریخی سال سوم، ش ۵.
- 41- ریاحی ، محمد امین (۱۳۷۲)، *تاریخ خوی*، تهران، انتشارات توس.
- 42- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۸۶)، *روزگارن*، تهران.
- 43- سپهروند، مجید (۱۳۸۱)، *مراغه در سیر تاریخ*، تبریز، انتشارات احرار.
- 44- شبانکاره ای، محمد بن علی بن محمد (۱۳۶۳)، *مجمع الانساب*، تصحیح میر هاشم محدث،

تهران: انتشارات امیر کبیر.

- 45- صفا، ذبیح الله (۱۳۷۸)، *تاریخ ادبیات در ایران*، ۸ ج، تهران: انتشارات فردوس، چ هشتم.
- 46- طبری، محمد بن جریر (۱۳۶۲)، *تاریخ الرسل و الملوك (تاریخ طبری)*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: انتشارات اساطیر.
- 47- علی اف، اقرار، *پادشاهی ماد*، ترجمه کامبیز میربها، تهران، ققنوس
- 48- علی بن احمد منتجب الدین بدیع، *عتبه الکتبه مجموعه مراسلات دیوان سلطان سنجر*، محقق / مصحح: محمد قزوینی و عباس اقبال آشتیانی، تهران، اساطیر.
- 49- عنایت الله، رضا (۱۳۶۰)، *آذربایجان و ایران*، تهران: انتشارات ایران زمین.
- 50- عون الهی، سیدآغا (۱۳۸۷)، *تاریخ پانصد ساله تبریز*، ترجمه پرویز زارع شاهرسی، تهران: امیرکبیر.
- 51- فارسنامه ابن بلخی (۱۳۶۳)، *تصحیح گای لسترنج و رینولد آلن نیکلسون*، تهران: دنیای کتاب.
- 52- فرای، ریچارد (۱۳۷۵)، *عصر زرین فرهنگ ایران*، ترجمه ی مسعود رجب نیا. تهران: سروش، چ سوم.
- 53- قدامه بن جعفر (۱۳۷۰)، *الخراج*، ترجمه حسین قره چانلو، تهران: نشر البرز.
- 54- قزوینی، زکریا بن محمد بن محمود (۱۳۷۱)، *آثار البلاد و اخبار العباد*، ترجمه محمد مراد بن عبدالرحمن، تصحیح محمد شاهرادی. تهران: دانشگاه تهران.
- 55- قمی، حسن بن محمد (۱۳۶۱)، *تاریخ قم*، تصحیح سید جلال الدین طهرانی، تهران: توس.
- 56- کاویان پور احمد، *تاریخ ارومیه*، بی جا، بی نا، بی تا.
- 57- کاویان پور احمد، *تاریخ رضاییه*، بی جا، انتشارات آسیا، بی تا.

- 58- کلوزنز، کارلا (۱۳۸۱)، *دیوانسالاری در عهد سلجوقیان*، ترجمه یعقوب آژند، تهران: امیر کبیر.
- 59- کلیفورد ادموند باسورث (۱۳۸۵)، *تاریخ سلجوقیان*، ترجمه حسن انوشه، تهران: امیرکبیر، چ ششم.
- 60- گردیزی، ابی سعید عبد الحی بن الضحاک بن محمود (۱۳۶۳)، *زین الاخبار*، تهران: دنیای کتاب.
- 61- *مجمعل التواریخ و القصص*، مولف ناشناس (۱۳۸۹)، تصحیح محمد تقی بهار، تهران: اساطیر.
- 62- محقق، ابو الفضل محمد بن حسین بیهقی (۱۳۷۴)، *تاریخ بیهقی*، / مصحح: خلیل خطیب رهبر، تهران: انتشارات مهتاب، چ چهارم، ج ۲.
- 63- محمد پناه، بهنام (۱۳۸۷)، *ترکان در گذر تاریخ*، تهران: انتشارات سبزان.
- 64- مروارید، یونس (۱۳۶۰)، *تاریخ مراغه*، تبریز: آرین.
- 65- ملکزاده دیلمقانی، توحید (۱۳۸۴)، *تاریخ ده هزار ساله سلماس و غرب آذربایجان*، تبریز: اندلر.
- 66- محمد بن نجیب بکران (۱۳۴۲)، *جهان نامه*، به کوشش محمد امین ریاحی، تهران: انتشارات کتابخانه ابن سینا.
- 67- مستوفی، حمدالله (۱۳۶۴)، *تاریخ گزیده*، به اهتمام عبدالحسین نوایی، تهران: امیرکبیر.
- 68- مستوفی، حمدالله (۱۳۶۲)، *نزهه القلوب*، تصحیح گای لسترنج، تهران: دنیای کتاب.
- 69- مسعودی، ابوالحسن علی بن حسن (۱۳۵۶)، *مروج الذهب و معادن الجواهر*، ترجمه ابوالقاسم پاینده ج ۱. چاپ دوم. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- 70- مسکویه، احمد بن محمد بن یعقوب (۱۴۰۷)، *تجارب الامم*، تحقیق ابوالقاسم امامی، تهران: دار سروش للطباعة و النشر.

- 71- مشکور ، محمد جواد (۱۳۵۰)، *اخبار سلاجقه روم*، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی‌بی، تهران: کتاب فروشی تهران.
- 72- مشکور ، محمدجواد (۱۳۷۵) ، *نظری به تاریخ آذربایجان*، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- 73- مقدسی، محمد بن احمد کرمی (۱۳۶۱)، *أحسن التقاسیم*، ترجمه علی نقی منزوی، تهران: شرکت مولفان و مترجمان.
- 74- مؤلف ناشناخته (۱۳۶۶)، *تاریخ سیستان محقق* ، مصحح: محمد تقی بهار، تهران: پدیده خاور ، چ دوم.
- 75- مؤلف ناشناخته (۱۳۵۳) ، *هفت کشور- یا- صور الأقالیم*، محقق / مصحح: منوچهر ستوده، تهران: بنیاد فرهنگ ایرانی، چ اول.
- 76- میر خواند، میر محمد بن سید برهان الدین خواوند شاه، (۱۳۳۹)، *تاریخ روضه الصفا* ، تهران: کتابفروشی خیام
- 77- مینورسکی (۱۳۷۲) ، *حدود العالم من المشرق الى المغرب*، با مقدمه بارتولد، ترجمه میرحسین شاه، تصحیح و حواشی مریم میراحمدیو غلامرضا ورهرام، تهران: دانشگاه الزهرا،
- 78- مینورسکی، ولادیمیر (۱۳۳۷)، *تاریخ تبریز*، ترجمه عبدالعلی کارنگ، تهران: کابفروشی تهران.
- 79- مینورسکی، ولادیمیر (۱۳۷۵)، *تاریخ شروان و دربند*، تهران: بنیاد دائره المعارف اسلامی.
- 80- مینورسکی، ولادیمیر فئودوروویچ (۱۳۷۵)، *تاریخ شروان و دربند*، تهران: بنیاد دائره المعارف اسلامی ، چ اول.
- 81- ناصرالدین منشی (۱۳۶۲)، *سمط العلیا للحضرت والا*، تصحیح عباس اقبال آشتیانی، تهران: اساطیر، چ دوم.

- 82- نسوی ، شهاب الدین محمد (۱۳۸۴) ، *سیرت جلال الدین منکبرنی*، محقق / مصحح: مجتبی مینوی ، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، چ سوم.
- 83- نسوی، شهاب الدین محمد (۱۳۷۰)، *نقشه المصدور*، تهران: نشر ویراستار.
- 84- نظام الملک، ابو علی حسن بن علی بن اسحاق طوسی، (۱۳۲۰)، *سیاست نامه*. تصحیح عباس اقبال. تهران: مجلس.
- 85- خواندمیر، غیاث الدین بن همام الدین حسین (۱۳۶۲) ، *تاریخ حبیب السیر فی اخبار افراد بشر*، تهران: انتشارات خیام.
- 86- همدانی، محمد ابن محمود (۱۳۷۵)، *عجایب نامه (عجایب المخلوقات و غرایب الموجودات)*، ویرایش جعفر مدرس صادقی، تهران: نشر مرکز.
- 87- همدانی ،رشید الدین فضل الله (۱۳۸۶) ،*جامع التواریخ*، تاریخ آل سلجوق، محقق / مصحح: محمد روشن، تهران: میراث مکتوب.
- 88- همدانی ،رشید الدین فضل الله (۱۳۸۴) ، *جامع التواریخ*، تاریخ اغوز، محمد روشن، تهران: میراث مکتوب.
- 89- یعقوبی. احمد بن ابی یعقوب (ابن واضح) (۱۳۶۲)، *تاریخ یعقوبی*، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، تهران : انتشارات علمی و فرهنگی.
- 90- یعقوبی، ابن واضح (۱۳۴۳)، *تاریخ یعقوبی*، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، تهران: بنگاه نشر و ترجمه کتاب.
- 91- یوسفی فر، شهرام، (۱۳۸۶)، *تاریخ تحولات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی ایران در دوره سلجوقیان*، تهران: پیام نور.

92- یعقوبی، احمد بن اسحاق، (۱۳۵۶)، *البلدان*، الیعقوب، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب،

عربی:

93- ابن تغری بردی اتابکی، جمال‌الدین ابی المحاسن (۱۹۷۲ م)، *النجوم الزاهرة فی ملوک مصر و القاهرة*، قاهره: وزارة الثقافة و الإرشاد القومي.

94- ابن جوزی، ابوالفرج عبدالرحمن بن علی بن محمد (۱۴۱۲ق / ۱۹۹۲ م)، *المنتظم فی تاریخ الأمم والملوک*، تحقیق عبدالقادر عطا و مصطفی عبدالقادر عطا، بیروت: دار الکتب العلمیه.

95- ابن حوقل، محمد بن حوقل (۱۹۳۸ م)، *صورة الأرض*، ج۲، بیروت: دار صادر، چ دوم.

96- ابن خردادبه، عبید الله بن عبد الله (۱۹۹۲ م)، *المسالك والممالك*، ابن خردادبه، بیروت: دار صادر افست لیدن، چ اول.

97- ابن کثیر، ابوالفداء اسماعیل بن عمر (الدمشقی) (۱۴۰۷ق / ۱۹۸۶)، *البدایه و النهایه*، بیروت: دارالفکر.

98- ابوالفداء، عمادالدین اسماعیل، (بی تا) *المختصر فی اخبار البشر*، ج ۳، بیروت: دارالمعرفه.

99- اصطخری، ابراهیم بن محمد، (۱۹۲۷ م)، *مسالك الممالك*، اصطخری / لیدن، محقق / مصحح: ابوزید، احمد بن سهل، بیروت: دار صادر، چ اول.

100- بکری، عبد الله بن عبد العزيز (۱۴۰۳ ه. ق)، *معجم ما استعجم من أسماء البلاد و المواضع*، ج۴، محقق / مصحح: سقا، مصطفی بیروت: عالم الکتب، چ سوم.

- 101- بکری، عبد الله بن عبد العزيز (١٩٩٢ م)، *المسالك و الممالك، البکری*، محقق / مصحح: فان لیوفن، آدریان / فیری، اندری، ٢ج، بیروت: دار الغرب الاسلامی، چ اول.
- 102- بلاذری، احمد بن یحیی (١٩٨٨ م)، *فتوح البلدان*، بیروت دار و مکتبه الهلال، چ اول.
- 103- دینوری، ابوالحنیفه (١٣٨٦)، *اخبار الطوال*، تحقیق عبدالمنعم عامر، قم: منشورات راضی.
- 104- دینوری، ابن قتیبہ (١٩٩٢ م)، *المعارف*، تحقیق ثروت عکاشته، القاہرہ، الہئیۃ المصریہ العامہ الکتاب،
- 105- سبط بن الجوزی، (١٣٦١ ق)، *مرآت الزمان*، نشر دایرہ المعارف عثمانی، حیدرآباد: الدکن ہنز،
- 106- طبری، محمد بن جریر (١٣٨٧ ق)، *تاریخ الامم و الملوک*، تحقیق محمد ابوالفضل ابراہیم، بیروت، دارالتراث،
- 107- کاتب بغدادی، قدامہ بن جعفر (١٩٨١ م)، *الخراج و صناعة الکتابہ*، تصحیح محمد حسین زبیدی، بغداد: دار الرشید للنشر.
- 108- محقق، عماد الدین محمد بن محمد بن حامد اصفہانی (م ٢٠٠٤ / ١٤٢٥ ق)، *تاریخ دولہ آل سلجوق*، / مصحح: یحیی مراد، بیروت: دارالعلمیہ.
- 109- محمد بن احمد، *أحسن التقاسیم*، بیروت: دار صادر، چ دوم.
- 110- مسعودی، حسن بن علی، *التنبیہ و الشراف*، تصحیح عبداللہ اسماعیل الصاوی، بی تا
- 111- مسعودی، حسن بن علی (١٤٠٩)، *مروج الذهب*، تحقیق اسد داغر، قم: دارالہجرہ.
- 112- مقدسی، مطہر بن طاہر، *البداء و التاریخ*، بورسعید، مکتبہ الثقافتہ الدینی، بی تا

113- منجم، إسحاق بن حسين (١٤٠٨ هـ. ق)، *آكام المرجان*، محقق / مصحح: سعد، فهمي، بيروت: عالم الكتب، چ اول.

114- مهلبی، حسن بن احمد (٢٠٠٦ م)، *الكتاب العزيزى أو المسالك و الممالك*، حق / مصحح: خلف، تيسير، دمشق: التكوين، چ اول.

115- مؤلف ناشناخته (١٤٢٣ هـ. ق)، *حدود العالم من المشرق الى المغرب*، محقق / مصحح: الهادى، يوسف، قاهره: دار الثقافيه للنشر، چ اول

116- مير خواند، محمد خاوند شاه بن محمود (١٢٦١)، *روضه الصفا*، بمبئی.

117- نام کتاب: ابن فقيه، (١٤١٦ هـ. ق)، احمد بن محمد، *البلدان*، محقق / مصحح: الهادى، يوسف، بيروت: عالم الكتب، چ اول.

118- ياقوت حموى، شهاب الدين ابى عبدالله (١٣٧٦ هـ / ١٩٥٧ م)، *معجم البلدان*، ٥ جلد. داربيروت،

119- يعقوبى، احمد بن اسحاق (١٤٢٢ هـ. ق)، *البلدان*، محقق / مصحح: ضناوى، محمد امين، بيروت: دار الكتب العلميه، چ اول.

120- عزيز طالعى قره قشلاقى، تاثير مهاجرت ترکان در تغيير و تحول زبان مردم آذربايجان،

مجله علوم انسانی دانشگاه الزهراء (س)، تابستان، ١٣٨٦ شماره ٦٥، ص ٩٩-١٢١

- 121- *Ali sevim ve Erdoğan Merçil, Selçuklu Devletleri Tarihi Siyaset, Teşkilat ve Kültür, Ankara: TTK 1995.*
- 122- *Faruk Sümer, “Yıva Boyuna Dair”, Türkiyat Mecmuası, IX, İstanbul, 1951.*
- 123- *Faruk Sümer, Oğuzlar, Ankara: Ankara Üniversitesi Basımevi, 1972.*
- 124- *Faruk Sümer, Bayat, TDV İslam Ansiklopedisi, V, Türkiye Diyanet Vakfı Yayınları, İstanbul 1992.*
- 125- *Hassan Esmaili, Rasoul Arabkhani, “ZencanAvşarlarının Sosyo-Kültürel Yapıları Üzerine”, Ankara: Hacettepe Üniversitesi Türkiyat Araştırmaları Enstitüsü Yayınları, 295, 2015.*
- 126- *Hassan Hazreti, “Yamçı’daki Türk Boyları Üzerine”, Ankara: Hacettepe Üniversitesi Türkiyat Araştırmaları Enstitüsü Yayınları, 297, 2015.*
- 127- <http://tohidmelikzade.blogspot.com/2006/03/1-tohidmelikzadeyahoo.html>. 2006.
- 128- *İsmail Hassanzade, “Türk Boylarının Coğrafi Dağılımları ve Merend Şehri Değişimlerinde Rolü”, Ankara: Hacettepe Üniversitesi Türkiyat Araştırmaları Enstitüsü Yayınları, 352, 2015.*
- 129- *Kafkasyalı Ali, “Karapapak Türkleri”, Atatürk Üniversitesi Türkiyat Araştırmaları Enstitüsü, 48, Erzurum, 2012.*
- 130- *Mehmet Altay Köymen, Anadolu’nun Fethi, Ankara: TTK, 1992.*

- 131- Osman Gazi Özgüdenli, *Selçuklular “Büyük Selçuklu Tarihi 1040-1157”*, I, İstanbul: İSÂM: 2015.
- 132- OsmanTuran, *Selçuklular Tarihi ve Türk İslâm Medeniyeti*, İstanbul: Boğaziçi Yayınları, 1999.
- 133- Süryani Mihail, *Vekâİname (1042-1195)*, Çev: Hrant. D. Andreasyan, İstanbul: 1944.
- 134- Türkoğlu İsmail, “Karapapaklar”, **TDV İslam Ansiklopedisi**, XIV, Türkiye Diyanet Vakfı Yayınları, İstanbul, 2001.
- 135- Yusuf Halaçoğlu, *Beydili*, **TDV İslam Ansiklopedisi**, VI, Türkiye Diyanet Vakfı Yayınları, İstanbul 1992.
- 136- Zeki Velidi Togan, *Umumi Türk Tarihine Giriş*, I, İstanbul: Enderun Yayınları, 1981.